



مرکز تحقیقات ایرانیکا

اصفهان

گامی



عمران
علیهما الصلوة والسلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



پریشان
ذهن‌های

گردآوری و تألیف
داود علی‌مستوری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ذهن های پریشان

نویسنده:

داوود علی اصغری

ناشر چاپی:

موسسه آموزشی تالیفی ارشدان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	ذهن های پریشان
۸	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۱	پیشگفتار ناشر
۱۵	فهرست مطالب
۲۱	مقدمه
۲۳	فصل اول: حقیقت خلقت
۲۳	اشاره
۲۸	خطبه قاصعه
۳۱	فصل دوم: تفاوت های ابلیس، شیطان، نفس
۳۱	اشاره
۳۲	اما نفس چیست؟
۳۵	فصل سوم: ذهن پریشان
۳۵	اشاره
۴۰	تفسیر حدیث
۷۰	گم شده درون
۷۳	معنای زندگی
۷۴	چرا هر کار می کنیم حال دلمان خوب نمی شود؟
۷۶	نعمت های بی شمار خدا به انسان ها
۷۷	توجه به خود
۷۹	در حقیقت
۸۲	اعتماد به نفس
۸۵	ما انسان ها بر اساس نوع نگاهمون به زندگی به سه گروه تقسیم می شیم!

- ۸۶ چه قبول کنیم چه نکنیم حقیقت این عالم یک چیز است
- ۸۷ غیرت
- ۸۹ تمایلات درونی
- ۹۱ حس های گمراه کننده
- ۹۲ راهکار مناسب برای کنترل این حس های گمراه کننده چیست؟
- ۹۳ سرگرمی های غفلت زا
- ۹۴ گناه
- ۹۵ چرا گناه وجود دارد...
- ۹۶ بوی گناه...
- ۹۷ حق الناس
- ۹۸ برچسب زدن
- ۹۹ امروزی یا امل بودن
- ۱۰۰ اما واقعیت ماجرا چیست؟
- ۱۰۶ حسرت
- ۱۰۸ آقا بودن - خانم بودن
- ۱۰۹ آراسته شدن انسان به صفات الهی
- ۱۱۰ از جمله عواملی که باعث بزرگی انسان می شود
- ۱۱۰ ۱- یاد خداوند
- ۱۱۰ ۲- ایمان و عمل صالح
- ۱۱۰ ۳- اطاعت خدا و رسول و تسلیم در برابر فرامین آنان
- ۱۱۰ ۴- پاکی و پاکدامنی
- ۱۱۱ ۵- تقوای پیشگی
- ۱۱۱ ۶- چشم پاکی
- ۱۱۳ عشق - هوس
- ۱۱۳ اشاره
- ۱۱۴ هوس

- ۱۱۴ اشاره
- ۱۱۶ زندگی کردن با هوس
- ۱۱۸ و اما عشق
- ۱۱۸ اشاره
- ۱۲۰ زندگی کردن با عشق
- ۱۲۱ زیبایی
- ۱۲۲ ازدواج
- ۱۲۳ با عقلمان گوش کنیم نه با نفسمان
- ۱۲۶ مغزهای خالی
- ۱۲۷ پاکسازی ذهن
- ۱۲۷ اشاره
- ۱۲۸ ۱- لاله الا الله
- ۱۲۸ ۲- اعوذ بالله من الشيطان الرجيم
- ۱۲۹ عبادتگاه درون
- ۱۳۰ آرامش
- ۱۳۳ نگاه
- ۱۳۴ نیت
- ۱۳۵ عهد
- ۱۳۷ دعای عهد
- ۱۴۰ صلوات
- ۱۴۱ درباره مرکز

سرشناسه: علی اصغری، داود، 1368-

عنوان و نام پدیدآور: ذهن های پریشان/گردآوری و تألیف داود علی اصغری.

مشخصات نشر: تهران: موسسه آموزشی تألیفی ارشدان، 1402.

مشخصات ظاهری: 130ص.

شابک: 978-622-08-6928-3

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: راه و رسم زندگی (اسلام)

Conduct of life -- *Religious aspects -- Islam

راه و رسم زندگی (اسلام) -- مطالب گونه گون

Conduct of life-- *Religious aspects-- Islam -- Miscellanea

زندگی معنوی -- اسلام -- مطالب گونه گون

Spiritual life -- Islam -- Miscellanea

رده بندی کنگره: BP258

رده بندی دیویی: 297/72

شماره کتابشناسی ملی: 9248704

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیا

مؤسسه آموزشی تألیفی ارشدان

نام کتاب: ذهن های پریشان

گردآور و تألیف: داود علی اصغری

ناشر: آموزشی تألیفی ارشدان

ویرایش: اول

نوبت چاپ: اول 1402

حروفچینی و صفحه آرایی: www.irantypist.com

تصویرگر: حدیثه فدائی وطن

شابک: 978-622-08-6928-3

شمارگان: 1000

مرکز خرید آنلاین: www.arshadan.com

www.arshadan.net

مرکز پخش و توزیع: 02147625500

قیمت: 75000 تومان

ص: 1

اشاره

ذهن های پریشان

گردآوری و تألیف: داود علی اصغری

به نام ایزد دانا که آغاز و انجام از آن اوست

هرگز دل من زعلم محروم نشد *** کم ماند زاسرار که مفهوم نشد

اکنون که به چشم عقل در می نگرم *** معلوم شد که هیچ معلوم نشد

ای دانای بی همتا، ای بخشنده ایی که ناخواسته عطا فرمایی و هر نیازمندی را به عدالت بی نیاز گردانی، مگر اینکه نالایق باشد و آن عنایت را به باژگونه از دست دهد. در عرصه پیشرفت تکنولوژی در هزاره سوم، هنوز نیاز بر مطالعه کتاب در کنار استفاده از منابع کامپیوتری و اینترنت احساس می شود. از این بابت خوشحالیم که می توانیم در جهت اعتلای علم، دانش و فرهنگ کشور قدمی هر چند کوچک برداریم.

و من الله التوفیق

دکتر شمس الدین یوسفیان

مدیر مسئول انتشارات ارشدان

ص: 3

تقدیم

دلم خواهد که تقدیم کنم این کتاب را *** به آنکس که نشان داد به من راه نجات را

گرفت دستم را که از ظلمت جدا شدم *** که من هم چون خودش روزی رها شدم

ص: 5

فصل اول: حقیقت خلقت 13

خطبه قاصعه 18

فصل دوم: تفاوت‌های ابلیس، شیطان، نفس 21

اما نفس چیست؟ 22

فصل سوم: ذهن پریشان 25

تفسیر حدیث 30

گمشده درون 60

معنای زندگی 63

چرا هر کار میکنیم حال دلمان خوب نمیشود؟ 64

نعمت‌های بی‌شمار خدا به انسانها 66

توجه به خود 67

در حقیقت 69

اعتماد به نفس 72

ما انسانها بر اساس نوع نگاهمون به زندگی به سه گروه تقسیم میشیم! 75

چه قبول کنیم چه نکنیم حقیقت این عالم یک چیز است 76

غیرت 77

تمایلات درونی 79

حسهای گمراهکننده 81

راهکار مناسب برای کنترل این حس‌های گمراه‌کننده چیست؟ 82

سرگرمی های غفلت زا 83

گناه 84

چرا گناه وجود دارد... 85

بوی گناه... 86

ص: 7

حق الناس 87

برچسب زدن 88

امروزی یا امل بودن 89

اما واقعیت ماجرا چیست؟ 90

حسرت 96

آقا بودن - خانم بودن 98

آراسته شدن انسان به صفات الهی 99

از جمله عواملی که باعث بزرگی انسان میشود: 100

1- یاد خداوند 100

2- ایمان و عمل صالح 100

3- اطاعت خدا و رسول و تسلیم در برابر فرامین آنان 100

4- پاکی و پاکدامنی 100

5- تقوای پیشگی 101

6- چشم پاکی 101

عشق - هوس 103

هوس 104

زندگی کردن با هوس 106

و اما عشق 108

زندگی کردن با عشق 110

زیبایی 111

ازدواج 112

با عقلمان گوش کنیم نه با نفسمان 113

مغزهای خالی 116

پاکسازی ذهن 117

1- لا اله الا الله 118

2- اعوذ بالله من الشيطان الرجيم 118

عبادتگاه درون 119

آرامش 120

ص: 8

نگاه 123

نیت 124

عهد 125

دعای عهد 127

صلوات 130

ص: 9

ریشه مشکلات ما همیشه در باور و یا عدم باور قلبی یک موضوع است، به همین دلیل می باشد که اغلب ما آدم ها راه را اشتباه می رویم، چون هیچ تلاشی برای فهمیدن حقیقت نمی کنیم و ممکن است جای درست و غلط، به طور عمدی و یا سهوی عوض شده باشد در حالی که ما از آن غافل هستیم. به عنوان مثال، دنیای غرب زندگی مردمانشان را برای خیلی از کشورها با استفاده از رسانه و وسایل ارتباطی، زندگی رؤیایی نشان داده و بر همین اساس خیلی از افراد به خصوص جوانان در حسرت و آرزوی این هستند که در آن کشورها زندگی کنند، چون فکر می کنند که بهشت روی زمین آنجاست. اما آیا واقعاً همین طور است که به ما نشان دادند؟ قطعاً خیر، اصل ماجرا با چیزی که به مردمان دنیا نشان می دهند بسیار متفاوت است و شاید آن شخصی که در یک کشور و شهر بی نام و نشان زندگی می کند به مراتب زندگی بسیار زیباتری نسبت به مردمان همین کشورهایی داشته باشد که سعی شده آنها را خوشبخت ترین مردم دنیا نشان بدهند، اما چون واقعیت را نمی دانیم و یا قلباً به آن باور نداریم هیچ وقت نمی پذیریم که تمام آن حرف ها فقط و فقط سرابی است که به خورد ما می دهند و آنجا شرایط زندگی حتی خیلی سخت تر از چیزی هست که ما قادر به تصورش هستیم. علت این که چرا عده ای فریب می خورند این است که آنها تجربه زندگی در این کشورهای به ظاهر زیبا و مرفه رو ندارند و حرف هایی که زده شده را بدون هیچ تحقیق و تفکری باور کردند، به همین دلیل وقتی با هزار و یک سختی مهاجرت می کنند و با واقعیت رو به رو می شوند از تصمیمی که گرفتند احساس ندامت می کنند، و تازه آنجاست که خوبی های دیار خودشان بیشتر به چشم می آید. این باور و عدم باور باعث می شه که نگاهمان به زندگی تغییر کند. ما بارها و بارها در زندگی داستان و افسانه شنیده ایم و یا برای دیگران تعریف کرده و حتی برخی را قلباً باور کرده ایم که چنین اتفاقاتی افتاده، و یا اصلاً هیچ وقت رخ نداده و فقط داستان و افسانه ای بیش نبودند، که البته باز هم ممکن است جای واقعیت و افسانه جابجا شده باشد و ما در باور و عدم باور به اشتباه افتاده باشیم و همین موضوع نوع نگاهمان را به برخی مسائل تغییر داده باشد. یکی از همین مباحث، داستان خلقت ما آدم ها و طرد شدن ابلیس به خاطر سجده نکردن به ماست

که برای برخی همانند یک داستان و افسانه و برای عده ای عین واقعیت است. ما تا زمانی که دشمنی ابلیس را با خودمان باور نکنیم هیچ وقت نمی توانیم مقابلش قد علم کنیم، چون اصلاً وجودش را باور نداریم؛ به همین دلیل ممکن است به روز حساب و کتاب هم آنچنان که باید ایمان نداشته باشیم، همین موضوع باعث می شود خیلی از کارهایی که برایمان ممنوع است را انجام بدهیم و یا از انجام کارهای واجب شانه خالی کنیم، و منجر به بیراه رفتن و گمراهیمان شود. اما زمانی که قلباً این اتفاقات خلقت را باور کنیم، قطعاً به هنگام انجام هرکاری به عاقبتش می اندیشیم که مبادا مورد غضب خدا قرار بگیریم و همین بازدارندگی موجب رستگاریمان می شود. در این کتاب سعی شده واقعیت ها به دو صورت بیان شود، یکی در قالب داستان و دیگری اشاره به خود واقعیت با استفاده از آیات و احادیث، که البته هر دو در یک راستا هستند و یک هدف رو دنبال می کنند.

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ۚ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا ۗ وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ ۗ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (حدید/4)»

(اوست که آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید، سپس بر تخت فرمانروایی و تدبیر امور آفرینش چیره و مسلط شد. آنچه در زمین فرو می رود و آنچه از آن بیرون می آید و آنچه از آسمان نازل می شود، و آنچه در آن بالا می رود می داند. و او با شماسست هر جا که باشید، و خدا به آنچه انجام می دهید، بیناست)

این آیه به روشنی خود، گواه این است که علت پیدایش جهان خلقت خداوند است و او خود معلول هیچ علتی نیست. یعنی خداوند از ازل بوده و تا ابد خواهد بود و شروع جهان خلقت با خواست و اراده ایشان است. خداوند همچنین در قرآن به نحوه آفرینش انسان و نافرمانی ابلیس اشاره می کنند تا ما انسان ها را از برخی اتفاقات پیش آمده در گذشته آگاه کنند که گمراه نشویم.

«وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ (اعراف/11)»

(و شما را آفریدیم، سپس شما را صورت گری کردیم، آنگاه به فرشتگان گفتیم: بر آدم سجده کنید؛ بی درنگ همه سجده کردند، جز ابلیس که از سجده کنندگان نبود). خوب به این آیه دقت کنید که خداوند کلام خود را چگونه و به چه ترتیبی بیان کرده است.

خداوند ابتدای کلامشان می فرماید: شما را آفریدیم و سپس صورت گری کردیم، این خود بدین معنا است که ما انسان ها آن چیزی نیستیم که موقع ایستادن جلوی آینه می بینیم و ما ابتدا آفریده شده ایم و بعد خدا هر یک از ما انسان ها را بنا به حکمت خود صورت گری کرده و تبدیل به این چیزی شدیم که موقع ایستادن رو به رو آینه با آن روبرو می شویم. در واقع حقیقت این است که ظاهر ما فقط یک لباس دنیوی است و واقعیت وجودی من و شما آن چیزی است که درون این لباس دنیوی قرار دارد و من و شما واقعی همان روحی هستیم که بعد از مرگ جسم را ترک کرده و به عالم دیگر می رویم. پس ابتدا خدا ما انسان ها را خلق کرده (حال اینکه به چه شکل بوده ایم را نمی دانم) و بعد صورت گری کرده است، یعنی همین شکل ظاهری که

داریم، و به فرشتگان امر می کنند تا به ما سجده کنند که برتری ما انسان ها بر سایر مخلوقات بر همگان مشخص شود.

« وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَا هُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَا هُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا (اسراء/70) »

(به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم، و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب هایی که در اختیارشان گذاشتیم] سوار کردیم، و به آنان از نعمت های پاکیزه روزی بخشیدیم، و آنان را بر بسیاری از آفریده های خود برتری کامل دادیم)، اما تفاوت بین انسان و سایر مخلوقات در چیست؟ چرا خداوند باید این همه ارزش به ما بدهد؟ علت این همه علاقه و توجه به انسان چیست؟

« فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (حجر/29) » (پس چون او را درست و نیکو گردانم و از روح خود در او بدمم، برای او سجده کنان بیفتید). می دانم درک این مطلب برای بسیاری از ما به دلیل غفلت، کمی سخت می باشد. خداوند با اون همه بزرگی و عظمت ما انسان ها را از ذات مقدس خودش خلق کرده است. (البته ما این موضوع را بارها شنیدیم و به راحتی ازش عبور کردیم الان هم شاید لحظه ای بخونیم و ازش رد بشیم چون دغدغه شناخت خود و خدا را نداریم در حالی که باید در این مورد بسیار تأمل و تفکر کرد و به راحتی ازش عبور نکرد). خدا موجودات زیادی را خلق کرده که حتی از تصور ما هم خارج با این وجود ما انسان ها را به گونه ای خلق کرده که گویا یک طراح یا مهندس بعد از سال ها طراحی و ساختن قطعات مختلف، قطعه ای را طراحی کرده که اونو برتر از آنچه تا به حال ساخته می‌دونه اما تا کسی به دنبال این نباشه که تفاوت این ها در چیه نه تنها به ارزش واقعیش پی نمی بره شاید هم اونو خیلی هم بی ارزش بدونه. حال اگر ما هم تلاش نکنیم که بفهمیم چرا خدا با اون همه عظمت و بزرگی که قادر به خلق هر چیزی است، موقع خلقت ما انسان ها خودشو تحسین کرده هیچ وقت به ارزشی که خدا به ما داده پی نخواهیم برد و حتی ممکن کارهایی انجام بدیم که در شأن و جایگاه انسان بودن ما نباشه: «ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (مؤمنون/14)»

(آنگاه آن نطفه را علقه گردانیدیم، پس آن علقه را به صورت پاره گوشتی در آوردیم، پس آن پاره گوشت را استخوان هایی ساختیم و بر استخوان ها گوشت پوشانیدیم، سپس او را با آفرینشی دیگر پدید آوردیم؛ پس همیشه سودمند و بابرکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است). همون طور که در این آیه اشاره شده، خدا تنها هنگام آفرینش انسان خودشو تحسین کرده و بر همین اساس شاید بشه گفت شکوه و عظمت آفرینش جهان خلقت ما انسان ها هستیم. قطعاً میان سایر مخلوقات، دیدن چنین توجه ای از سمت خدا نسبت به ما انسان ها نیاز به ایمان قوی داره تا موجب حسادت اونها به ما نشه. ابلیس که مانند سایر مخلوقات از جایگاه انسان نزد خدا آگاه بود، توان دیدن این همه ارزشی که خدا به ما داده رو نداشت و خودشو برتر از ما می دونست. خداوند در ادامه سوره اسراء آیه 70 می فرماید: همه فرشتگان از دستور خداوند اطاعت کردند و سجده کردند به جز ابلیس که نافرمانی کرد. خداوند علت نافرمانی را از ابلیس جویا شدند: «قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ (حجر/32)»

[خدا] گفت: ای ابلیس! تو را چه شده که با سجده کنان نیستی؟

ابلیس با وجود اینکه یقین داشت انسان از ذات مقدس الهی به خدا گفت: « قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (حجر/33)» (گفت: من آن نیستم که برای بشری که او را از گلی خشک و برگرفته از لجنی متعفن و تیره رنگ آفریدی، سجده کنم). حال سؤال اینجاست که آیا واقعاً انسان از همین گل خشک برگرفته از لجن که ابلیس میگه آفریده شده؟ باید عرض کنم بله! عنصر سازنده جسم دنیوی ما انسان ها همینه، و خدا خودش در سوره حجر آیه 26 گفته « وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ » (و ما انسان را از گلی خشک که برگرفته از لجنی متعفن و تیره رنگ است، آفریدیم) اما اصلاً بحث جسم دنیوی انسان مطرح نیست و خدا زمانی که به خاطر خلقت ما خودشو تحسین کرد منظورش آفرینش دست و پا چشم و گوش ما نبوده بلکه اشاره به این داره که ما را از ذات مقدس خودش خلق کرده و ابلیس که این موضوع را می دونست، توان دیدن چنین ارزشی رو نداشت و اصل موضوع را کنار گذاشت و ندید گرفت و درصدد بهانه آوردن افتاد.

گفت: (من از او بهترم، مرا از آتش پدید آورده ای و او را از گل آفریدی)، « وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ (حجر/27)» (و جن را پیش از آن از آتشی سوزان و بی دود پدید آوردیم). این آیه بیانگر اینه که شیطان از جنیان و عنصر خلقتش هم مانند جنیان از آتش. اینجا شاید سؤالی پیش بیاد که خدا مگه نگفته ما به فرشته ها گفتیم تا به انسان سجده کنند ولی ابلیس

که از آتش خلق شده و از جنیان است، چرا باید همراه فرشته ها به ما سجده کنه؟ در حالی که اصلاً خدا اونو خطاب قرار نداده بود؟ امیرالمؤمنین (علیه السلام) در بخشی از خطبه قاصعه پاسخ این سؤال را دادند: «او شش هزار سال عبادت کرد که مشخص نمی باشد از سال های دنیا یا آخرت است، اما با ساعتی تکبر همه را نابود کرد» در واقع ابلیس به دلیل عباداتی که داشته در گروه فرشته ها قرار می گیره و همون طور که امیرالمؤمنین (علیه السلام) اشاره کردند، مشخص نیست شش هزار سال دنیوی عبادت کرده یا اخروی!!؟ که اگر دنیوی بوده پس دلیلی نداشته امیرالمؤمنین به سال های اخروی اشاره کنه؛ در واقع، اون زمان این جمله را گفتند برای ما مردم امروز که خوب می دونیم سال نوری هم وجود داره که با سال های دیگه فرق می کنه، پس سال اخروی هم وجود داره که قطعاً با سال دنیوی فرق می کنه. امیرالمؤمنین در ادامه می فرمایند: ابلیس همه عبادت های خود را به خاطر تکبر تباه کرد و خداوند او را از جایگاهی که به او داده بود بیرون کرد. «قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ (اعراف/13)» (خدا فرمود: از این جایگاه و منزلت [که عرصه فروتنی و فرمانبرداری است] فرود آی؛ زیرا تو را نرسد که در این جایگاه بلند، بزرگ منشی کنی. پس بیرون شو که قطعاً از خوارشدگانی).

«وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (حجر/35)» (و بی تردید تا روز قیامت لعنت بر تو خواهد بود). ابلیس طرد شدن را پذیرفت اما حاضر نشد به ما انسان ها سجده کنه و به خاطر پاداش عبادت هایش از خدا درخواستی کرد: «قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (حجر/36)» (گفت: پروردگارا! پس مرا تا روزی که [همگان] برانگیخته می شوند، مهلت ده). خدا در جواب درخواست ابلیس فرمود: «قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (حجر/37)» ([خدا] گفت: تو از مهلت یافتگانی)، خداوند به او مهلت داد اما نه تا روز قیامت بلکه تا زمان مشخصی به او مهلت داد تا زنده بمونه، «إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (حجر/38)» (تا روز [آن] وقت معین). این امر خودش بیانگر ایمان ضعیف ابلیسه اما چون امتحان سختی ازش گرفته نشده بود، میزان ایمانش واسه خودش مشخص نبود و خدا با این کار بهش نشون داد که با وجود محبت هایی که در حقش کرده و اونو در رده مقربان قرار داده باز هم به مرحله عمل که برسه اون طورکه وانمود می کرده نیست، و خدا میزان ایمانشو بعد از هزاران سال عبادت بهش نشون داد. ابلیس که حاضر نبود پذیره مقصره، پا رو فراتر گذاشت و خدا را عامل گمراهی خودش دونست نه غرور تکبرشو. «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ

(حجر/39)» (گفت: پروردگارا! به سبب اینکه مرا گمراه نمودی، من هم یقیناً [همه کارهای زشت را] در زمین برای آنان می آریم [تا ارتکاب زشتی ها برای آنان آسان شود] و مسلماً همه را گمراه می کنم). «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ (حجر/40)» (مگر [آن] بندگانت را که خالص شدگان [از هر نوع آلودگی ظاهری و باطنی] اند.) و این گونه بود که دشمنی ابلیس با ما انسان ها شروع شد. «ثُمَّ لَا تَبِيتُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ (اعراف/17)» (سپس از پیش رو و پشت سر و از طرف راست و از جانب چپشان بر آنان می تازم و [تا جایی آنان را دچار وسوسه و اغواگری می کنم که] بیشترشان را سپاس گزار نخواهی یافت.) خدا از همان ابتدا از ما حمایت کرد و تو دهنی بزرگی به ابلیس زد و فرمود: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ (حجر/42)» (قطعاً تو را بر بندگانم تسلطی نیست، مگر بر گمراهانی که از تو پیروی می کنند.) و برای قوت قلب ما و نهراسیدن از مکر و حيله های ابلیس در آیه 257 سوره مبارکه بقره فرمود: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (بقره/256)» (کار دین به اجبار نیست، تحقیقاً راه هدایت و ضلالت بر همه کس روشن گردیده، پس هر که از راه کفر و سرکشی دیورهنز برگردد و به راه ایمان به خدا گراید بی گمان به رشته محکم و استواری چنگ زده که هرگز نخواهد گسست، و خداوند (به هر چه خلق گویند و کنند) شنوا و داناست.). جا داره از خطبه قاصعه امیرالمؤمنین برای نکته ای استفاده کنم که هیچ وقت نباید فراموش کنیم چون حسرت بزرگ و ابدی رو واسمون به همراه داره.

خطبه قاصعه

(وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ مِنْ نُورٍ يَخْطَفُ الْأَبْصَارَ ضِيَاؤُهُ وَيَنْهَرُ الْعُقُولَ رُؤَاؤُهُ وَطِيبُ يَأْخُذُ الْأَنْفَاسَ عَرْفُهُ لَفَعَلَ وَ لَوْ فَعَلَ لَطَلَّتْ لَهُ الْأَعْنَاقُ خَاصِدَةً وَ لَخَفَّتِ الْبُلُؤَى فِيهِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ، وَ لَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَبْتَلِي خَلْقَهُ بِبَعْضِ مَا يَجْهَلُونَ أَصْلَهُ تَمَيِّزاً بِالْاِخْتِبَارِ لَهُمْ وَ نَفِيّاً لِإِلَاسَةِ تَكْبَارِ عَنْهُمْ وَ إِبْعَاداً لِلْخِيَلَاءِ مِنْهُمْ. فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهِيدَ وَ كَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يَدْرِي أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ عَنْ كَبْرِ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ؛ فَمَنْ ذَا بَعْدَ إِبْلِيسَ يَسْلَمُ عَلَى اللَّهِ بِمَثَلِ مَعْصِيَتِهِ، كَلَّا مَا كَانَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِيَدْخِلَ الْجَنَّةَ بَشَرًا بِأَمْرِ أُخْرَجَ بِهِ مِنْهَا مَلَكًا، إِنَّ حُكْمَهُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِ لَوَاحِدٌ وَ مَا بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ هَوَادَةٌ فِي إِبَاحَةِ حِمَى حَرَمَهُ عَلَى الْعَالَمِينَ.)

(خداوند اگر اراده می کرد، آدم علیه السلام را از نوری که چشم ها را خیره کند، و زیبایی اش عقل ها را مبهوت سازد، و عطر و پاکیزگی اش حس بویایی را تسخیر کند می آفرید، که اگر چنین می کرد، گردن ها در برابر آدم فروتنی می کردند، و آزمایش فرشتگان برای سجده آدم علیه السلام آسان بود، اما خداوند مخلوقات خود را با اموری که آگاهی ندارند آزمایش می کند، تا بد و خوب تمیز داده شود، و تکبر و خودپسندی را از آنها بزدايد، و خود بزرگ بینی را از آنان دور کند. پس، از آنچه خداوند نسبت به ابلیس انجام داد عبرت گیرید، زیرا اعمال فراوان و کوشش های مداوم او را با تکبر از بین برد. او شش هزار سال عبادت کرد که مشخص نمی باشد از سال های دنیا یا آخرت است، اما با ساعتی تکبر همه را نابود کرد. چگونه ممکن است پس از ابلیس، فرد دیگری همان اشتباه را تکرار کند و سالم بماند؟ نه، هرگز خداوند هیچ گاه انسانی را برای عملی وارد بهشت نمی کند که برای همان عمل فرشته ای را محروم سازد. فرمان خدا در آسمان و زمین یکسان است، و بین خدا و خلق، دوستی خاصی وجود ندارد که به خاطر آن، حرامی را که بر جهانیان ابلاغ فرموده حلال بدارد.)

یکی از نکات مهم این خطبه این که خدا در اطاعت از دستوراتش بین هیچ کدوم از مخلوقات تبعیض قائل نمی شه و اینگونه نیست که مخلوقی به دلیل نافرمانی از جایگاهش طرد بشه اما خطای مخلوق دیگه رو ندید بگیره. خدا عادل است و عدالت را برای تمام مخلوقات خود به یک اندازه اجرا می کنه.

در جهت تأیید فرمایشات امیرالمؤمنین اشاره می کنم به آیه 257 سوره بقره که خداوند می فرماید:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (خدا سرپرست و یار کسانی است که ایمان آورده اند؛ آنان را از تاریکی ها [ی جهل، شرک، فسق و فجور] به سوی نور [ایمان، اخلاق حسنه و تقوا] بیرون می برد. و کسانی که کافر شدند، سرپرستان آنان طغیان گراند که آنان را از نور به سوی تاریکی ها بیرون می برند؛ آنان اهل آتش اند و قطعاً در آنجا جاودانه اند.). اغلب ما این آیه رو بارها شنیدیم و خواندیم اما بدون ذره ای تفکر به راحتی ازش عبور کردیم، در حالی که اینها بخشی از واقعیت های جهان خلقت است و ما چه بپذیریم و یا نپذیریم این اتفاق ها افتاده و ما با دشمنی روبرو هستیم که با تمام وجودش از ما کینه داره و حاضر شده از جایگاهی که بعد از هزاران سال عبادت دست بهش رسیده بود،

طرد بشه اما به ما سجده نکنه و برای پاداش عبادت هاش هم معامله ای کرد عجیب، زنده بمونه تا ما را گمراه کنه. فقط کمی تأمل کافیه تا بفهمیم این ملعون چقدر بی رحم و خطرناکه. حال به نظرتون من و شما قدرت بی نهایت خداوند را درک کرده ایم یا ابلیس، که خیلی چیزها دیده و خدا رو بهتر از خیلی ما انسان ها شناخته؟؟؟ بله! ابلیس عظمت خدا رو دید و درک کرد اما آن قدر این ملعون گستاخ که همه چیز رو فدای غرور و تکبرش کرد. حال به نظر شما این موجود خبیث که ما رو باعث و بانی این اتفاقات می دونه اگر فرصتی پیدا کنه به ما رحم می کنه؟ اون بهتر از هر کسی می دونه خدا خلف وعده نمی کنه و در مقابل تمام لطف و مهربانی که داره اگر کسی پا را خدای نکرده فراتر از حدش بزاره و دستوراتش رو ندید بگیره، دیگه جایگاهی پیش خدا نخواهد داشت. اون می دونه همون خدایی که ارزش زیادی برای انسان ها قائل است به گونه ای که به تمام فرشتگان دستور داد که در برابر انسان سجده کنند تا بر همگان این ارزش و برتری معلوم شود. همان خدا هم اگر انسان بخواد نافرمانی کند، در نظرش اون قدر بی ارزش خواهد شد که چهارپایان نسبت بهش برتری خواهند یافت. حرف و سخن خداوند حرف دوست و خانواده و اطرافیان نیست که بگیریم حالا در نظر فلان شخص بی ارزش هستیم که هستیم اصلاً واسم مهم نیست، حرف خدا حرف تمام جهان خلقت و حرف آسمان ها و زمین و هر چه در میان آنها وجود دارد، است. ابلیس ملعون خوب می دونه که وقتی با هزاران سال عبادت به خاطر یک نافرمانی طرد شده، قطعاً همین اتفاق هم میتونه واسه هر یک از ما پیش بیاد و دنیا و آخرت مون تباه شه.

فصل دوم: تفاوت های ابلیس، شیطان، نفس

اشاره

ص: 21

ما برای مبارزه کردن با یک دشمن خطرناک، مهم ترین چیزی که بهش نیاز داریم، شناخت ابعاد وجودی و شخصیتی اوست و اینکه درباره اش اطلاعات کافی داشته باشیم. در فصل گذشته مطالبی در این خصوص بیان شد که انشاءالله مثمر ثمر واقع شده باشد و موضوع این فصل در مورد سؤالی که ذهن من و شاید خیلی از شما را به خودش مشغول کرده باشد و اینکه ابلیس، شیطان و نفس اماره با هم چه تفاوت هایی دارند؟ ابتدا لازم می دونم یک توضیح مختصر در مورد کلمه شیطان عرض کنم. کلمه شیطان از (شطن) میاد به معنای دور شده و هر چیزی که ما را از خدا دور کنه شیطان است، مانند: زنا، خشم، غیبت، تهمت، دروغ، تکبر، غرور، و غیره. تمام این اعمال بد که ما را از خدا دور می کنند، خود به نوعی شیطان هستند و نیاز نیست انسان همه این اعمال ناشایست و همزمان انجام بده؛ انجام یکی از این اعمال ناپسند هم برای دور شدن ما از خدا کافیه، در واقع شیطان همان اعمال بد ما انسان هاست. ابلیس که یک موجود زنده است و فقط در عمل خلاصه نمی شه، سرکرده شیطان یا همان اعمال ناشایست ماست و خودش تمام بدی ها را یکجا در وجودش داره. اما اون از ابتدا نامش حارث و از گروه جنیان بود که به خاطر سال ها عبادت از مقربان درگاه خداوند قرار گرفت و عزاییل به معنای عزیز شده نام گرفت؛ ولی بعد از اینکه از دستور الهی سرپیچی کرد از جایگاهش بیرون شد و نامش ابلیس به معنای مأیوس و یا نا امید تغییر کرد. البته نا امیدی ابلیس از رحمت و بخشش خدا نبود زیرا او خدا را به خوبی می شناسه و از رحمت و بخشش پروردگار به خوبی آگاهه، به همین دلیل هم از یکی از پیامبران الهی تقاضا کرد که واسطه بشه تا خدا توبه اش رو بپذیرد و خدا هم قبول کرد اما به شرطی که به قبر حضرت آدم بره و سجده کنه، اما این موجود خبیث تحت هیچ شرایطی حاضر به این کار نشد و چون یقین داشت و داره خدا هم از دستوری که داده کوتاه نخواهد آمد، از بخشش ناامید شد و ابلیس نام گرفت. واقعاً عجیب که کسی به این درجه برسه خدا و قیامت رو بشناسه و بهش ایمان داشته باشه اما باز نافرمانی کنه، این همان بلایی است که یکی از اعمال ناپسند (شیطانی) وجودش به نام غرور و تکبر بر سرش آورد.

اما نفس چیست؟

زمانی که خداوند ابلیس را از بهشت اخراج کرد او در قبال عبادت هایش از خدا درخواستی هایی کرد که برخی از آنها پذیرفته شد. ابلیس خواست زمانی که انسان متولد می شود یک ترغیب کننده به اعمال شیطانی هم همراه او به این دنیا بیاید که پیشنهادات

ابلیس از طریق او به انسان منتقل شود، تا بین دعوت خدا و ابلیس ما خودمون انتخاب کنیم که کدام رو می پذیریم. خدا هم در مقابل این درخواست یکی از بهترین و بالاترین نعمت های خود به نام عقل و شعور را به ما داد تا بتونیم خوب رو از بد تشخیص بدیم و علاوه بر عقل، قرآن و پیامبران و امامان هم برای کمک ما فرستاد تا گمراه نشیم.

این ترغیب کننده به بدی ها در وجود ما همون نفس اماره است که ما رو به بدی دعوت می کنه که اگر در اون لحظه به عقل خود که نعمت بزرگ الهی در وجود ما است رجوع کنیم پیشنهادش رو نپذیریم و مأیوس و نا امید می شه، اما نکته اینجاست که تجربه ابلیس نسبت به نفس اماره خیلی بیشتره، زیرا در طول تاریخ با انسان های زیادی رو به رو شده که تصمیم داشتند در برابر وسوسه هاش مقاومت کنند و در این تقابل تا حد زیادی هم موفق بوده، البته شکست هایش هم در برابر انسان های پاک و با خدا هم کم نبوده که پوزه اش رو حسایی به خاک مالیدند. در این مرحله ابلیس به کمک نفس اماره میاد و راهکار مناسب رو برای زمین زدن اون شخص رو بهش میگو. در واقع می شه گفت خودش وارد میدون می شه تا با استفاده از تجربیاتش از طریق نفس اماره با ما سخن بگو که ما رو به انجام اون عمل شیطانی ترغیب کنه. حال سؤال اینجا است آیا زمانی که ابلیس گردن زده بشه دیگه هیچ نفس اماره ای متولد نمی شه؟ باید عرض کنم که قطعاً متولد می شه، اما کار انسان ها بسیار راحت تر خواهد شد چون دیگه از توانایی ابلیس نمی تونند بهره ببرند اما امتحان و وسوسه باز هم وجود داره. شاید کسی فکر کنه اون زمان دیگه کار همه راحت می شه و کسی کار خطا و گناهی انجام نمی ده. باید بگم در همین شرایط کنونی مگه ابلیس برای تمام مردم زمین وقت می زاره؟ قطعاً خیر، به هیچ عنوان. بلکه فقط سراغ کسانی میره که در برابر شیطان های درونشان مقاومت می کنند، و بسیاری از ما خودمون به دنبال گناه می ریم و پیروی نفس اماره هستیم و با کوچکترین پیشنهاد از طرف نفس اماره دعوتش رو میپذیریم و اصلاً تا آخر عمر هم شاید ابلیس به خیلی از ما انسان ها سر هم نزنه چون قراره ما اعمال بد انجام دهیم و طرد شیم که انجام می دیم. اما نبود ابلیس فشارهایی رو که اکنون وجود داره رو کم می کنه چون متأسفانه برخی از ما آدم ها به معنای واقعی تحت فرمان او هستیم و خیلی جاها شاید ازش پیشی هم بگیریم و برنامه های فسادزا رو در زمین اجرا کنیم تا از این طریق سایر انسان ها تحت فشار قرار بگیرند برای انجام اعمال ناشایست و برای نابودی هم نوعان خود ابزاری شوند در دست ابلیس تا در جامعه کشتار، فقر، فساد، زنا و... را ترویج دهند و شرایط را برای کسانی هم که دلشان زندگی سالم و

پاکی می خواهد سخت و دشوار کنند، و چه بسا در همین شرایط عده زیادی هم به دلیل ایمان ضعیف مرتکب گناه شوند و خود آنها هم یکی از همان بردگان ابلیس ملعون بشن. در واقع، ابلیس علاوه بر فرماندهی نفس که از درون با انسان ها سخن می گه و وسوسه می کنه فرمانده بسیاری از انسان ها هم هست و از طریق اونها برنامه خودش رو در زمین پیش می بره و چه نفرت انگیز حال اون افرادی که خودشون در سپاه کسی هستند که اون خودش دشمن اونهاست. اما نکته بسیار مهمی که باید در خصوص نفس اماره و عقل بدونیم اینه که ما می تونیم به دو صورت زندگی کنیم یا با عقل بر نفس حاکم شیم و یا اینکه اجازه بدیم نفس اماره بر عقل ما حاکم بشه. اگر ما به وسیله عقل بر نفس اماره حاکم شدیم دیگه توان و قدرتش رو گرفتیم، اما اگر او بر عقل ما حاکم بشه اونکه ما را به هر طرف که بخواد میکشونه تا دنیا و آخرت مون رو تباه کنه.

جمع بندی این فصل به این گونه شد که ابلیس موجودی زنده است که تمام بدی ها رو در حد بالا تو وجودش داره، شیطان (شطن) به معنای دور شده است و هر عملی که ما رو از خدا دور کنه اسمش شیطان، نفس اماره دقیقاً مقابل وجدان است و همان طور که وجدان پاک ما رو به خوبی ها دعوت می کنه، نفس اماره ما رو به بدی (شطن یا شیطان) ترغیب می کنه تا باعث دوری ما از خدا بشه و چون نفس دارای درجات مختلفی است (اماره، لوامه، مطمئنه)، می شه به نفس اماره «نفس شیطانی» هم گفت چون هر دو یک معنا و مفهوم رو می رسوند.

فصل سوم: ذهن پریشان

اشاره

ص: 25

در فصل‌های گذشته توضیحاتی رو در خصوص نحوه دشمنی ابلیس و نفس اماره بیان کردم. در این بخش می‌خواهم در مورد خودمون صحبت کنم که چرا بسیاری از ما انسان‌ها آرامش ذهنی نداریم و مدام ذهن و افکارمون مشغول مسائلی می‌شه که لذت بردن از زندگی رو ازمون سلب کرده. این موضوع فقط مربوط به یک قشر خاص از جامعه نیست بلکه تبدیل به یک مسئله فراگیر شده که هر فردی رو در هر سن و موقعیتی چه ثروتمند و فقیر، ورزشکار و سیاستمدار، به خود مشغول کرده. بیایید یکبار از ابتدا با هم زندگیمون رو مرور کنیم تا شاید علت این همه پریشونی ذهنمون به لطف خدا برامون روشن بشه چون قطعاً جایی از زندگی رو اشتباه رفتیم که به این نقطه رسیدیم. برگردیم به دوران کودکیمون به روزهایی که اگر کسی سؤال می‌کرد می‌خواهی در آینده چیکاره بشی؟ سریع می‌گفتیم خلبان، دکتر، معلم، پلیس، و یا هر چیزی که در اون روزها تو ذهن پاک و قشنگمون بهش فکر می‌کردیم و حتی بعضی وقت‌ها هم بزرگترها ما رو با اون نام صدا می‌کردند و ما هم کلی ذوق می‌کردیم. اون روزها به خاطر حرف‌های بزرگترها که همیشه می‌گفتند خدا مهربونه و ما بچه‌ها رو خیلی دوست داره بیشتر خدا رو باور داشتیم و تا از چیزی ناراحت می‌شدیم و یا آرزوی کوچیکی داشتیم زود به خدا می‌گفتیم و از خودش می‌خواستیم چون ایمان و باور اون روزهای ما به خدا خیلی قشنگ و زیبا بود. کمی که بزرگتر شدیم، گفتند باید بری مدرسه درس بخونی با سواد شی تا برای خودت کسی بشی؛ سخت بود صبح‌ها زود بلند بشیم بریم مدرسه و معلم مشق بگه و بنویسیم اما دیگه پذیرفته بودیم درس خوندن هم جزئی از زندگی‌مونه، و باید این راه رو بریم، هر چه می‌گذشت و بزرگتر می‌شدیم، ذوق و شوق خلبان و پلیس و معلم و دکتر... شدن هم در اغلب ما کم می‌شد، اما همچنان بودند همکلاسی‌هایی که واسه رسیدن به هدفشون تلاش می‌کردند و زحمت می‌کشیدند، هر از گاه معلم‌ها نصیحتمون می‌کردند که درس خوندن انسان را به جاهای خوب می‌رسونه و باید سعی کنیم تا انسان موفق‌تری بشیم. دیگه کسی خیلی از خوب بودن و با خدا بودن و ایمان برامون نمی‌گفت، مگر فقط زنگ درس دین و زندگی، اونم در هفته یک ساعت؛ خیلی از درس‌ها در هفته دوبار بود اما دین و زندگی را معمولاً یک ساعت در هفته می‌زاشتند. البته زندگی اون روزها که فقط در مدرسه خلاصه نمی‌شد بقیه ساعت‌های زندگی رو در کنار خانواده و دوست و آشنایان بودیم و معمولاً هم به صورت تکراری می‌گذشت. در همین گذر عمر و زندگی کردن میان آدم‌های مختلف چه در خانواده و آشنایان و چه در جامعه و مدرسه، ما بزرگ شدیم و قد کشیدیم و در میان همین تغییرات رفته رفته بدون اینکه متوجه باشیم از خدای دوران کودکیمون که قلباً با تمام وجودمون باورش داشتیم هر لحظه

بیشتر دور میشدیم؛ در حقیقت، در کنار این قد کشیدن ها و بالا رفتن سن و تغییرات ظاهری، ذهن و روح ما اون طور که باید درست رشد نکرد و هیچ وقت درک درستی از خدا و زندگی پیدا نکردیم. ذهن و روح ما از همان کودکی و بدو تولد به مانند یک دفتر نقاشی سفید بود که هر کی از راه می رسید خطی چه زشت چه زیبا روی اون می کشید و ما هم یا اونو پاک می کردیم و بهش توجه نمی کردیم و یا اینکه خوشمون می اومد و هر از گاهی بهش نگاهی می انداختیم، حالا می خواست اون خط زیبا و پر از پاکی باشه یا زشت و پر از بدی. روزها پشت سر هم در حال سپری شدن بودن و ما هم بزرگتر می شدیم و میل های جدیدی در میان سایر امیالمون نمایان می شدند و دیگه نوبت نفس شیطانی شده بود که خودش رو به ما نزدیکتر کنه و بیشتر باهامون حرف بزنه و خط هایی هم اون بر دفتر ذهنمون بندازه حالا چه از طریق سخن گفتن با ما که از وجودش غافل بودیم، چون اصلاً شناختی از نفس و راه های نفوذش نداشتیم و فقط در حد همون حرف شنیده بودیم که باید مراقب شیطان باشیم تا فریمون نده، و چه از طریق افراد دیگه که وسیله ای قرار می داد برای نفوذ در ما، همان طور که بعضی اوقات ما را وسیله نفوذ در دیگران قرار می داد. اون کارش روزود شروع کرد تا به اندازه کافی زمان داشته باشه که بخواد نتیجه کارهاشو ببینه و ازش لذت بیره. در حقیقت، نفس شیطانی زمانی کارش رو شروع کرد که ما به جای اینکه به فکر این باشیم که خدا رو بهتر بشناسیم و درک درستی از زندگی پیدا کنیم، فقط به این فکر بودیم که بزرگ و پولدار بشیم و فلان کار را داشته باشیم که البته اینها همگی لازمه زندگیست. اون قدر به این افکار پر و بال دادیم که تا حدی از خدا و انسانیت دور شدیم. شاید نفس شیطانی در این شرایط لبخندی از روی رضایت می زده و نگاهی هم به ابلیس می کرده و ابلیس ملعون هم با نیشخند می گفته: اول باید خدا رو از انسان گرفت، وقتی خدا را درست درک نکنند، گرفتن بقیه آرزوهایش هم راحت تر می شه. با بزرگ تر شدن ما ابلیس و نفس شیطانی هم با جدیت بیشتری کارشون و انجام می دادند؛ و هر چه اونها در فریب ما جدی تر بودند ما هم به همون اندازه بر غفلتمون افزوده تر میشد. اونها همان طور که وعده داده بودند دنیا و لذت های دنیوی را در نظرمون زیبا جلوه می دادند، مانند: لذت های شهوانی (خودارضایی، زنا، چشم چرانی)، راحت طلبی، تبلی، خشم و شرابخواری و مصرف موادهای گوناگون که از سیگار و قلیون گرفته تا انواع و اقسام دیگه که برخی پررنگ تر و برخی کم رنگ تر در ما به چشم می خورد. (وَجَدْتُهُا وَقَوْمَهَا يَسْعُدُونَ لِلشَّيْطَانِ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَرَبِّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ (نمل/24)) (او و

قومش را یافتیم که به جای خدا برای خورشید سجده می کنند و شیطان، اعمال [زشتشان] را برای آنان آراسته و در نتیجه آنان را از راه [حق] بازداشته است به این سبب هدایت نمی یابند.)

البته ابلیس و نفس شیطانی خوب می دونستند که از همون ابتدا روح و ذات پاک ما به راحتی اونها رو نمی پذیره اما با همون خط هایی که در ذهنمون می نداختند ما رو برای همچین روزهایی آماده می کردند. ابتدا اگر مرتکب عمل اشتباهی می شدیم خیلی زود احساس ندامت می کردیم اما او کارش را بلد بود و هست و می دانست چگونه افسار ما را در دست بگیره که به انجام اون کارها بیشتر راغب شیم. همه ما از همون دوران جوانی و یا حتی خیلی قبل تر به خوبی می دونستیم چه کاری خوبه و چه کارهایی بد و اینگونه نبوده که همه عالم مقصر باشند غیر از ما، چون خودمون خواستیم که انجام بدیم، همان طور که خیلی کارها رو نخواستیم و انجام ندادیم. درسته که افسار ما دست نفس شیطانی مون بود اما اون فقط پیشنهاد میداد و تصمیم گیرنده نهایی خودمون بودیم. خط های حک شده در ذهن ما هر روز بزرگ تر می شدند؛ خط هایی که هر کدوم رنگ مخصوص به خودشون رو داشتند و ما هم در حال رسیدن به سن بلوغ بودیم، بلوغی که می تونست از همان ابتدا با پاکی همراه باشه و ما رو به سرعت به سمت پاک بودن و خدا سوق بده، اما با همون سرعت به سمت ذلت های دنیوی کشوند. دنیای پیش روی ما به سرعت در حال تغییر بود و ما بزرگ تر می شدیم و با آدم های بیشتری برخورد می کردیم که هر کدوم یک یا چندتا از امیال نفسانی درونشان پررنگ تر بود و ما رو تشویق می کردند که اون کارها را انجام بدیم، همان طور که ما خواسته و نخواستیم تلاش می کردیم این کار را برای شخص دیگه ای انجام بدیم. در اون دوران انگار انجام این کارها هم برایمان لذت داشت و هم افتخار به شمار می اومد در حالی که اصلاً به آثار مخربی که بر جسم و روح ما می زاشتند فکر نمی کردیم. چند بار شد که تلاش کنیم به دنبال افرادی بگردیم که تلاش می کنند در زندگی موفق باشند؟ یا سعی می کنند درست و خوب زندگی کنند؟ چند بار تلاش کردیم که کارهای خوب انجام بدیم؛ از کمک و احترام به پدر و مادر گرفته تا هزاران کار خوب دیگه که انجامشون ساده تر از کارهای اشتباهی بود که انجام می دادیم. چقدر تلاش کردیم کمی از عمری که بیهوده تلف کردیم رو صرف فهمیدن و یا شکرگزاری از خدا کنیم؟ از نماز و عبادت های طولانی حرف نمی زنم، از نماز شب خوندن و دعا خواندن حرف نمی زنم، از یک شکرگزاری ساده میگم در میان هزاران کلام بیهوده و بعضی مواقع همراه با گناه که بر زبان می آوردیم. پس دیگه نه پدر و مادر را مقصر بدونیم نه مدرسه و جامعه، اول از هر کسی خودمون

مقصر این اتفاقات بودیم که آگاهانه به سرعت به سمت کارهای اشتباه می رفتیم. ما از همان دوران نوجوانی به خط های ذهنمون با قدرت تخیل و انجام برخی اونها بهشون پر و بال دادیم و اون خطوط دیگه فقط یک خط ساده نبودند بلکه به نقاشی هایی تبدیل و بر دفتر ذهن ما حک شده بودند، و اون قدر در نظرمون زیبا و لذت بخش جلوشون داده بودیم که هر چیز خلاف اونها رو مانع لذت می دونستیم. در ذهن ما هم خط های خوب وجود داشت هم بد اما ما به کدوم یک شاخ و برگ بیشتری دادیم و خطوطش رو پررنگ تر کردیم تا در وجودمون نمایان تر بشه؟ قطعاً گناهان و خطوط شیطانی رو، البته شاید هر از گاهی هم خطوط خوب را هم نقاشی می کردیم اما کدام یک بر دیگری برتری داشتند؟ حالا که خطوط زشت و شیطانی واسه خودمون لذت تعریف کردیم؛ چیزهایی که مقابلش قرار داشته باشند خواسته و ناخواسته موانع لذت به حساب میان، حالا سؤال اینجاس که روی روی خطوط شیطانی چیست!!!؟؟؟ بله خطوط پاک و الهی؛ حالا شده بودیم یک نوجوان 15 و 16 ساله که وجودش پر از آرزوهای گناه و امیال نفسانی شده که به هر دری میزنه تا این نیازهای به وجود اومده رو برطرف کنه حال آنکه به شدت هم در خلق و خوی خودمون تاثیر منفی گذاشته بود و از همون دوران پریشانی ذهنمون در رفتارمون به شدت نمایان بود اما اطرافیان می گفتند به خاطر بلوغ و تغییر هورمون هاش و بعداً بهتر می شه... بله درست بود اما علاوه بر تغییرات هورمونی مسائل دیگری هم نیز وجود داشت که ذهن و روحمون رو تا این اندازه آشفته کرده بود، چون به جای اینکه نور حق در ذهن و روح ما تجلی پیدا کرده باشه و به آرامش الهی برسیم، تبدیل به باتلاقی شده بود برای جولان دادن نفس شیطانی زیرا او و خواسته هایش هم مانند ما بزرگ شدند و دیگه وقتش رسیده بود که ما رو ترغیب کنه؛ مانند یک حیوون درنده که از شدت گرسنگی به شکارش حمله ور می شه به گناهان حمله ور بشیم. در اون دوران هنوز هم نوری از حق در وجودمون وجود داشت و نمی خواستیم برخی کارها رو انجام بدیم اما از طرفی هم توان مقاومت در برابر وسوسه های شیطانی و گناهایی که در ذهنمون پرورونده بودیم رو نداشتیم و خیلی زود تسلیم می شدیم و به مرور اون احساس ندامت و پشیمانی که بعد از انجام گناهان هم بهمون دست می داد رو دیگه نداشتیم، چون قبح اون اعمال زشت و اسمون ریخته بود و انجامش و اسمون عادی شده بود. این موضوع از اهمیت بالایی برخوردار است به همین دلیل از کلام گهربار امیرالمؤمنین به آن می پردازم.

(اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مَلَكَاً وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْداً فَابْصِرْ وَ فَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ فَانظُرْ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ فَكَرَبَ بِهِمُ الرِّزْلَ وَ زَيْنَ لَهُمُ الْخَطْلَ فَعَلَّ مَنْ قَدْ شَرِكَةُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ وَ نَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ. (نهج البلاغه خطبه 7))

(منحرفان، شیطان را معیار کار خود گرفتند، و شیطان نیز آنها را شریک و دام خود قرار داد، پس در سینه آنان تخم کرد و جوجه گذاشت و به تدریج و آهسته با آنها آمیزش نمود (تا فرمانبردار او شدند)

با چشم های آنان می نگریست و با زبان های آنان سخن می گفت. (در گفتار و کردار پیرو او بودند). پس با یاری آنها بر مرکب گمراهی سوار شد و کردارهای زشت را در نظرشان زیبا جلوه داد، مانند رفتار کسی که نشان می داد در حکومت شیطان شریک است و با زبان شیطان، سخن باطل می گوید).

تفسیر حدیث

(قسمت اول این حدیث بیانگر اینه که ابتدا این مردم هستند که به سمت شیطان قدم بر می دارند. به همین علت در ابتدا به مردم اشاره می کند و بعد به شیطان، و می فرماید این مردم هستند که شیطان را تکیه گاه خود قرار داده اند و بعد می فرماید که شیطان آنان را در فریبندگی شریک خود قرار می دهد. این بدان معناست که ابتدا این انسان ها هستند که برای رفتن به سمت شیطان تمایل دارند و در ابتدا انسان ها هستند که شیطان را تکیه گاه خود قرار می دهند. ما انسان ها می توانیم خداوند را تکیه گاه خود قرار دهیم، تا خداوند ما را در کارهای خیر یاری دهد اما چون برخی انسان ها به نفس شیطانی خود تکیه می کنند، شیطان آنان را در کارهای خود شریک می کند.

در قسمت دوم به این اشاره دارند که این موجود پلید درون سینه آنان تخم می گذارد.

در اینجا اشاره به این شده است که وقتی انسان تمایل به انجام حتی یک کار خطا داشته باشد در واقع یعنی به سمت شیطان می خواهد حرکت کند، اما شیطان علاوه بر آن خطا، تخم چند خطای دیگر را درون او قرار می دهد مانند: شهوت، دروغ، زنا، حسد، خشم و... حال اگر او به این تخم ها با توجه کردن خود رسیدگی کند تبدیل به جوجه می شوند زیرا همان گونه که

می دانید یک تخم برای اینکه تبدیل به جوجه شود نیاز به توجه دارد مانند تخم یک پرنده، که اگر به آن رسیدگی نشود خیلی زود خراب می شود. این تخم در واقع همان گناهدانی است که به ذهن ما می رسد که اگر به آنها توجه نکنیم، سریع خراب می شوند و از بین می روند و اگر توجه کنیم مانند جوجه سر از تخم در می آورند و همان طور که جوجه به غذا نیاز دارد تا زنده بماند و رشد کند، جوجه های درون سینه ما نیز به غذا نیاز دارند تا رشد کنند. در واقع، غذای این جوجه ها همان گناهدانی می باشد که انسان انجام میدهد. به عنوان مثال، یک شخص در ابتدا شاید یک دروغ ساده بگوید اما به تدریج تبدیل به یک دروغگوی ماهر می شود و یا شاید شخصی دیگه در ابتدا فقط چشم چرانی کند اما همین چشم چرانی عاملی می شود برای گناهان دیگر و هرچه بیشتر گناه میکند این جوجه ها بزرگتر می شوند و اشتهایشان برای غذا (گناه) بیشتر می شود. در اینجا وجود انسان می شود خانه فرزندان شیطان، و تخم هایی که ما با رسیدگی و توجه آنها را به جوجه تبدیل کرده ایم و با انجام گناه آنها را رشد دادیم به مانند یک لشکر عمل می کنند و در درون سینه ما گوش به فرمان نفس شیطانی می شوند و هرچه که او فرمان می دهد مانند گرسنه ای که نیاز به غذا دارد، آن کارها را از ما طلب می کنند. این همان وسوسه شدیدی است که انسان دچار می شود و اینجاست که نفس شیطان افسار ما را در دست می گیرد و از درون ما را کنترل می کند و فرمان به انجام گناه می دهد و برای اینکه ما را بیشتر راغب به انجام گناه کند، در ذهن ما آنها را زیبا جلوه می دهد. و در نهایت انسان خودش می شود عاملی برای گناه دیگران. مانند آقایانی که با چشم چرانی خانم ها را تشویق به بی حجابی میکنند و خانم هایی که با بی حجابی آقایان را وسوسه به انجام گناه می کنند.»

حالا این جوجه ها سر از تخم درآوردند گشسته اند و غذا می خوان و ما دو راه پیش رو داریم، یا باید آنها را از طریق گناهدانی که انجام می دیم سیر کنیم یا اون قدر اینها را گشسته نگه داریم تا بمیرند. اگر بهشون غذا بدیم این جوجه ها بزرگ تر میشن و طبیعتاً اشتهاشون هم بیشتر می شه و از ما غذای (گناه) بیشتری طلب میکنند؛ اما اگر به خواسته هاشون اهمیت ندیم، ابتدا مثل یک نوزاد که گرسنه است شروع میکنه به گریه و سر و صدا کردن تا ما را مجاب کنه از طریق وسوسه های بیشتر بهش غذا بدیم اما اگر در برابرش مقاومت کنیم، از گشنگی می میره. حال مدتی از عمر ما گذشته و ما دوران بلوغ را گذروندیم و تقریباً به سن 18 تا 20 سالگی رسیدیم و بیشتر از گذشته در جامعه حضور داریم و با افراد بیشتری روبرو می شویم که هر کدام تفکرات و عقاید خودشون رو دارند، از برخی فاصله می گیریم و به بعضی ها گرایش

پیدا می کنیم که اغلب دلیل این گرایش ها گذراندن لحظاتی است که به اسم خوش گذرانی یا گناه سپری می شود. حال اون جوجه ها به خاطر گناهان ما بزرگ شدند و تمام وجود ما را فرا گرفتند، انگار هر چه اونها بزرگ تر میشن فضا برای انسانیت و وجدان کمتر می شه و اصلاً انگار اینها بر تمام سرزمین وجودی ما حاکم میشن، طوری که رفته رفته عقل منزوی و کنار گذاشته می شه. این جوجه ها که حالا هر کدام برای خود اژدهایی شدند به جای عقل برای ما تصمیم می گیرند و با وعده وعید های فریبنده ما رو به هر سمتی می کشانند. مدتی میگذرد و ما روزهای متفاوتی را تجربه می کنیم، یک روز شاد و امیدوار، یک روز نا امید و غمگین و اینها برای این است که نفس شیطانی و ابلیس می خواهند ما را آماده کنند برای پذیرش چیزهایی که قراره اونها به ما القا کنند؛ زیرا کارشون و خوب بلدن و ابتدا عقل را منزوی می کنند و بعد از در دوستی وارد و بر ما حاکم می شوند تا با تسلط بیشتر بر ما اونطور که میخوان ما رو به این طرف و اون طرف بکشونن و آروم آروم آرزوهای ما را از بین می برند و از هر طرف به ما حمله می کنند و چون عقل هم ضعیف شده، دیگه توان یاری کردن ما رو نداره پس از چپ و راست و جلو و عقب به ما هجوم میارن « ثُمَّ لَا تَبْتِغُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ (اعراف/17) » (سپس از پیش رو و پشت سر و از طرف راست و از جانب چپشان بر آنان می تازم و [تا جایی آنان را دچار وسوسه و اغواگری می کنم که] بیشترشان را سپاس گزار نخواهی یافت.). عمرمون به سرعت در حال سپری شدن است و لحظه ای به خودمون می آیم و می بینیم اصلاً حالمون خوب نیست و از درون خراب و پوسیده شده ایم. ای بابا چه اتفاقی افتاده؟ چرا حس می کنم چیزی منو خوشحال نمی کنه و همه چیز لحظه ای و مؤقتیه!!! ابلیس می خنده و کیف می کنه، نه آرامش داریم و نه هدف خاصی. چرا این طوری شدم و هیچ چیزی واسم معنی نداره؟ نفس شیطانی از درون به ما پیشنهاد گناه بزرگ تری می ده تا حالمون بهتر بشه و ما هم می پذیریم و انجام می دیم به امید اینکه حال خوبی پیدا کنیم، اما همین که تموم می شه و یا بعضی وقت ها در حین گناه باز ناراحتیم و می دونیم اینها خوشی های مؤقتی هست چون قبلاً بارها و بارها تجربه اش رو داشتیم؛ اما عقلمون به قدری ضایع شده که اصلاً حواسمون نیست به خاطر همین لذت های گذرا و بی ارزش چه چیزهای با ارزشی رو از دست دادیم. سردرگم و پریشان، وجودمون پر از افکار مزاحم شده تا جایی که تحمل این افکار رو نداریم و با روحی خسته و پژمرده به خدا می گیم: آه!!! خدایا این چه حال بدیه که من دارم؟ چرا هیچ چیز حالم رو خوب نمی کنه؟ کمی غر

میزنیم اما مدت زیادی نمی گذره که باز نفس شیطانی به سراغمون میاد و از نبود عقل و شعور درست در ما بهترین استفاده رو می کنه و گناه دیگه ای بهمون پیشنهاد میده و ما هم مثل دفعات قبل می پذیریم. مدتی از انجام گناه می گذره و باز یاد خدا میفتیم؛ آه خدایا! خسته و کلافه شدم از این زندگی!! ابلیس بلند می خنده و خدا هم حال روز ما رو نگاه می کنه و افسوس می خوره و با ناراحتی و دلسوزی میگه: داری با خودت چیکار می کنی؟ بیا سمت من، دستت رو بده به من بزار کمکت کنم، اینکه اسم منو صدا کنی خوبه اما کافی نیست بیا و قدم بردار خودم مراقبتم، ولی ما مثل همیشه به خاطر اینکه قلبمون از خدا دوره این نداها را نمی شنویم اما خدا باز هم مثل دفعات قبل به هنگام گرفتاری و مشکل با مهربونی به ما کمک می کنه و دستمون رو می گیره و آبرومونو حفظ میکنه و اون قدر این کمک ها نمایانه که از ته دل خدا رو شکر می کنیم که هوامون رو داشت و اجازه نداد تو چنین شرایط سختی تنها باشیم. خدا می خواد که ما قدردان باشیم و به سمش بریم اما خیلی زود روز از نو باز به همون کارهای اشتباه گذشته برمی گردیم بدون اینکه حتی بخوایم لحظه ای خدا و محبت هاشو در نظر بگیریم، ابلیس با صدایی بلند تر از همیشه به خدا می خنده و با حالت تمسخر میگه: این منو می خواد نه تورو، ببین با چه علاقه ای به سمت من میاد و بعد رقص کنان با حالت زشتی میره، خدا که هیچ ارزشی برای ابلیس قائل نیست حتی لحظه ای هم به حرف هاش اهمیت نمیده و با وجود ناراحتی و دلخوری هاش از ما، نگاهش رو از مون بر نمی داره و میگه: توبه کن و برگرد تا وقت داری؛ خودم هم کمکت می کنم تو فقط بیا سمت من، اما کار از کار گذشته و ما اون قدر غرق هوا و هوس ها شدیم که اصلاً نمی فهمیم کجای زندگی ایستادیم و چی از زندگی می خوایم. هر روز هزار تصمیم می گیریم اما به هیچ کدوم عمل نمی کنیم و فقط در حد حرف باقی می مونه اصلاً فرقی نمی کنه پولدار باشیم یا فقیر، تحصیل کرده یا بی سواد، سیاستمدار، تاجر، کارمند، کارگر، ورزشکار، خانه دار و غیره. در هر نقطه که باشیم ذهنمون پر از کرم هایی شده که هر لحظه در حال خوردن وجودمون هستن. افکار مزاحم دست از سرمون بر نمی دارند و وسوسه ها و میل ما به گناه بیشتر و بیشتر می شه. دیگه در اواسط جوانی هستیم و نیمی از دوران جوانیمون رو گذروندیم اما وقتی در پرتو نور حق می ایستیم مانند یک انسانی هستیم که تمام وجودش پر از کرم شده و در وسط جاده زندگی بی هدف و بی انگیزه افسارش را در اختیار نفس شیطانیش قرار داده و اون هم هر طرف بخواهد می کشونه. خدا باز هم نگاهمون می کنه، بیشتر از هر زمان دیگه ای از مون ناراحت و دلگیره و بهمون میگه: یعنی من انقدر واست بد بودم که رفتی سمت ابلیس؟ این همه نعمت منو ندیدی بی معرفت؟ ببین چقدر

منتظر برگشتت موندم و دستت رو گرفتم و کمکت کردم و ابروتو حفظ کردم تا متوجه بشی و بیای سمتم، اگر ناراحتی فقط به خاطر خودته و بلایی که با پیروی از نفس شیطانی و ابلیس به سر خودت آوردی وگرنه تو که به من آسیبی نمی‌زنی. خدا باز هم از روی بزرگی و رحمتش در زندگی نشونه‌هایی رو برای ما قرار می‌ده و به طرق مختلف کمکمون می‌کنه تا شاید به خودمان بیایم و لذت با خدا بودن رو بچشیم اما آنچنان وجودمان را وابسته و معتاد به ذره‌ای از گناه کردیم که اصلاً متوجه این مسائل نمی‌شویم. هیچ درکی از لذت پاکی و نور حق در وجود ما نمونده و یا اون قدر کم‌رنگ شده که اصلاً برامون قابل درک نیست. تک و تنها در جاده زندگی در حال گذر عمر هستیم و هیچ کس و هیچ چیز رو نمی‌بینیم، نه نارضایتی خدا نه دل‌نگرانی‌های پدر و مادر و اطرافیان؛ خدا با تأسف به ما نگاه می‌کنه مانند پدر و مادری که فقط نظاره‌گر تباه شدن فرزندشون هستند و دلشون برای جوانی فرزندشون می‌سوزه. خدا می‌گه ما تو را صاحب عقل و شعور کردیم اما وقتی از آن استفاده نمی‌کنی چه فرقی بین تو و آن چهارپایی است که افسارش در اختیار صاحبش می‌باشد؟ هیچ‌کسی از ناراحتی خدا خبر نداره خدایی که مهربانی‌اش نسبت به ما هزاران برابر مهربانی‌مادر است. گاهی اوقات در زندگی از کسی حرف خوبی می‌شنویم و یا آدم خوبی می‌بینیم، دلمون می‌خواد ما هم مثل اون بشیم اما اون قدر در ایمان ضعیف هستیم که نفس شیطانی به راحتی به خودش اجازه می‌ده سمت ما بیاد و با پیروی تمام رو به ما بگه: هی کجا؟ حالا بعد از این همه مدت می‌خواهی بری تا آدم خوبی بشی و من رو کنار بگذاری؟ در این لحظه تمام اون جوجه‌هایی که بزرگ شدند شروع به خندیدن می‌کنند و یکی از اونها می‌گه وقتشه کمی تفریح کنیم و بعد طلب غذا می‌کنه تا ما رو وسوسه کنه که با گناه کردن بهش غذا بدیم؛ ابتدا شاید دلمون بخواد مقاومت کنیم اما اون قدر زود تسلیم می‌شویم که همشون مسخرمون می‌کنند. نفس شیطانی با حرص و کینه‌ای که از مون داره می‌گه: اون موقع که دروغ می‌گفتی، تهمت می‌زدی، جلو خشم و زبونت و نمی‌گرفتی، خودارضایی و زنا می‌کردی و مواد مصرف می‌کردی و هزار کار دیگه انجام می‌دادی، باید فکر این روزها تو می‌کردی، تو الان خودت یکی از ما هستی و خودت شیطان دیگرانی و باعث می‌شوی اونها به سمت ما بیان و با برهنگی و شهوت رانی و نگاه‌های حرام و خیلی از کارهای دیگه باعث می‌شی افراد دیگه اسیر ما بشن. خدا با خشم به ما نگاه می‌کنه و می‌گه: این بود جواب خوبی‌های من، هم خودت رو تباه کردی هم باعث می‌شی افراد دیگه به دام این ملعون بیفتن، آخه من از کدوم گناهت بگذرم؟ کدومو ندید بگیرم؟ ناسپاسی‌هایت در برابر این همه لطف و مهربانی‌هایم که به تو این همه نعمت دادم و تو را

اشرف مخلوقاتم کردم را چه کنم؟ من می گذرم از سهم خودم اما چگونه از این همه بی معرفتی که در حق خودت و جسمی که به امانت در اختیارت گذاشتم بگذرم؟ چگونه از نامهربونی هایی که در حق پدر و مادرت و اطرافیان و نزدیکانت کردی بگذرم؟ چگونه از دل هایی که شکستی و اشک هایی که با اعمال ناپسندت بر چشمان بندگانم جاری کردی بگذرم؟ چگونه از حق هایی که نا حق کردی و خودت رفتی در جبهه لشکریان ابلیس ملعون و باعث گمراهی انسان های زیادی شدی بگذرم؟ چگونه از تهمت ها و دروغ هایی که بر زبان آوردی بگذرم؟ چگونه بگذرم از شهوت رانی هایی که باعث شد آدم های زیادی گرفتار هوس هایی بشن که تو با برهنه کردن خود و یا چشم چرانی هایت و چرب زبانی هایت به جانشان انداختی؟ فکر کردی اعمال زشتت فقط به خودت آسیب زد؟ خودت بهتر از هر کس میدونی چه کارهایی را با چه نیت های بدی انجام دادی، الان که باهات صحبت می کنم به شدت از چشمم افتادی؛ فقط امیدوارم تا دیر نشده برگردی و جبران کنی چون ما تو رو بیهوده و از روی سرگرمی نیافریدیم که بی حساب و کتاب هر کار دلت بخواد انجام بدی.

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ (مومنون / 115)» (آیا پنداشته اید که شما را بیهوده و عبث آفریدیم، و اینکه به سوی ما بازگردانده نمی شوید.)

آیا تا به حال شده فکر کنیم که چرا به این حال و روز افتادیم؟ چی شد که خدا با این همه گذشت تا این حد از ما ناراحت و خشمگین شده تا جایی که می گه از چشم من افتادی؟ اصلاً می دونیم از چشم خدا افتادن یعنی چی؟ قطعاً هیچ درکی از این مطلب نداریم که اگر ذره ای فقط به این حرف فکر می کردیم می فهمیدیم از چشم خدا افتادن یعنی از چشم تمام جهان هستی افتادن، یعنی تبدیل شدن به یک موجود کاملاً بی ارزش، و خداوند درباره گمراهان به صراحت میفرماید:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَّهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ (اعراف / 179)» (و مسلماً بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده ایم [زیرا] آنان را دل هایی است که به وسیله آن [معارف الهی را] در نمی یابند، و چشمانی است که توسط آن [حقایق و نشانه های حق را] نمی بینند، و گوش هایی است که به وسیله آن [سخن خدا و پیامبران را] نمی شنوند، آنان مانند چهارپایان اند بلکه گمراه ترند؛ اینان اند که بی خبر و غافل [از معارف و آیات خدای] اند.)

به هر طریقی کمکت کردم که متوجه بشی اما باز با وجود اینکه می دونی داری راه رو اشتباه می ری از گناه دل نمی کنی !! بارها و بارها به هر نحوی به گوشت رسیده که اون دشمن قسم خورده شماس و من همتون رو از پیروی کردنش منع کردم اما باز هم دنبالش می دوی. خدا از لطف و کرمش نگاهی به دلمون میندازه و ذره ای وجودمون رو آروم می کنه تا بفهمیم این آرامش از کجاست؛ اما اون قدر درگیر و اسیر لذت های دنیوی شدیم که تمام راه های نفوذ نور حق را به قلبمون بستیم. ابلیس رو میکنه به خدا و با لحن بی ادبانه می گه: حال کردی؟ خوشت اومد؟ و بعد به نفسِ شیطانی وجود ما میگه برو و کمی افسارش رو بکش تا همه بفهمن این ادم لیاقت نداشت که من به خاطرش از بهشت رانده بشم، نفس شیطانی و سوسه گناه رو میندازه به جونمون و بعد همراه ابلیس با حالت تمسخر ما رو نگاه می کنند، ما هم آن چنان هول انجام اون کار به جونمون میفته که باز فراموش می کنیم تا ساعاتی قبل چطور به درگاه خدا ناله می کردیم و از حال خرابمون میگفتیم. ابلیس رو به خدا میگه حالا- حالاها با اینها کار دارم، یکی از ملائک با اجازه خدا به او نزدیک می شه و بهش میگه یادت نره بالاخره وعده خدا محقق می شه و تو و پیروانت به فرمان پرودگار به جهنم خواهید رفت و بعد این آیه را می خواند:

« قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ (اعراف/18) »

(از این جایگاه و منزلت نکوهیده و مطرود بیرون شو که قطعاً هر که از آنان از تو پیروی کند، بی تردید جهنم را از همه شما لبریز خواهم کرد.) ابلیس که تا اون لحظه در حال خوشحالی کردن بود، چون یقین داشت وعده خدا عملی می شه از شدت عصبانیت تمام وجودش سرخ شد از روی خشم فریاد کشید وگفت: من از همشون متنفرم و تحمل اینوندارم که کنار من باشند، خدا با ناراحتی گفت: او به قدری از آدم و فرزندانش تنفر دارد که تحمل بودن کنار فرزندان آدم برایش سخت تر از عذاب دوزخ است اما باز بسیاری از آدم ها ازش پیروی می کنند. در این لحظه تمام مخلوقات برای برخی از ما تأسف خورند که چگونه خودمون رو از عرش به فرش رسوندیم. بعد از پذیرش دعوت های نفس شیطانی و انجام گناه باز با حال خراب و ناامید و کلافه تر از همیشه فریاد میزنیم: خدایا! کمک کن، اصلاً چرا منو آفریدی، من این زندگی رو نمی خوام و... و جملات زشت دیگه ای هم می گیم، خدا نگاهی به ملائک می کنه؛ فرشتگان به جای ما آدم ها از این گستاخی که می کنیم خجالت می کشند و سرشون پایین می اندازند و خدا می گه: این همه نعمت بهشون دادم و بعد نگاهی به طبیعت زیبایی که خلق کرده می کنه

و می‌گه: این همه زیبایی را نمی‌بینند و فقط دنبال هوس‌ها می‌روند با اینکه می‌دوندند آخرش جز تباهی هیچی نیست. ما آدم‌ها هزار رنگ داریم و واقعیت‌مون در تنهایی با زمانی که در جمع هستیم خیلی تفاوت داره، در تنهایی از حال خراب ناله میکنیم و در جمع سعی می‌کنیم خودمون رو خوب و سرحال و سرزنده نشون بدیم و حرف‌های خوب بزنیم که به اطرافیان بگیم خیلی خوشبخت هستیم و راهی که تو زندگی در پیش گرفتیم باعث این همه آرامش و حال خوبمون شده، خدای ستارالعیوب فقط کافیه لحظه‌ای نقاب از چهره‌ما برداره تا همه مردم از واقعیت وجودمون آگاه بشن اون وقت می‌بینیم چطور مردم از بوی گند وجود ما فرار می‌کنند. حال تصمیم به ازدواج گرفتیم و می‌خوایم زندگی تشکیل بدیم، خودمون هزار و یک کار اشتباه کردیم اما به دنبال کسی هستیم که پاک و وفادار و سالم باشه، وفادار نه به خاطر اینکه ما هم وفادار باشیم و عاشقانه با هم زندگی کنیم و آیندمون رو بسازیم؛ نه! نه! می‌خواهیم پاک و وفادار باشه که حداقل بدونیم ما هم زندگی داریم و تشکیل خانواده دادیم تا راحت تر و با خیال آسوده تر به گناهان و کارهای اشتباهمون پردازیم. در تمام سال‌ها ذهنمون رو به گناه عادت دادیم و نفس شیطان هم سوار بر ما افسار رو در اختیار گرفته، مگه به راحتی دست بردار می‌شه؟ با همین نگاه با یکی مثل خودمون ازدواج می‌کنیم و نه از عشق واقعی درکی داریم و نه از محبت و وفاداری و اصول اخلاقی و تعهد چیزی می‌فهمیم، ابتدا مدتی رو شاید کم و بیش به خوبی بگذرونیم اما خیلی زود ذهن ما همسرمونو پس می‌زنه چون ما گناه می‌خواهیم. بهانه‌گیری‌ها شروع می‌شه و اون جوجه‌های سر از تخم درآورده که برای خود تبدیل به اژدها شدند مثل همیشه از ما غذا (گناه) می‌خوان، تمایل ما به گناه بهانه‌ای می‌شه برای خیانت به همسر و زندگیمون خیلی راحت خودمونو توجیه کنیم و به خودمون حق می‌دیم و می‌گیم؛ محبت نمی‌دیدم و آرامش ندارم... اینها در حالی که این اعمال ما تحت هر شرایطی حرام و گناه به شمار میان حالا اگر پدر یا مادر هم شده باشیم این وسط بچه‌ای بی‌گناه می‌مونه و شیطان از دیدن بی‌پناهی و آوارگی لذت می‌بره و خوشحال می‌شه چون کارش رو راحت تر کردیم. ما همچنان در لجنزاری از گناه دست و پا می‌زنیم و در حال سپری کردن مابقی عمرمون هستیم اما اون طفل معصوم دلش پدر می‌خواد، مادر می‌خواد؛ اما پدر سرش جای دیگه گرم است و مادر هم جای دیگه، واقعاً حماقت ما آدم‌ها تا کجا؟ حتی فرزندان خودمون هم در راه پیروی از نفس شیطان قربانی می‌کنیم و اصلاً نمی‌دونیم چه حسرت‌هایی از همون کودکی در قلب کوچیکش با خودش به همراه داره، بچه‌ای که ما باعث شدیم به این دنیا بیاد حال تک تنها در این دنیا باید با هزار و یک اتفاق روبرو بشه، ابلیس مانند یک لاشخور از بالا بهش نگاه

می‌کنه تا در اولین فرصت به دام بندازتش ما هم که خود درگیر هوا و هوس های دنیا هستیم و اصلاً لحظه ای به آینده اون طفل معصوم فکر نمی‌کنیم که چقدر نیاز به یک همراه خوب داره؛ کسی که دستای کوچیکش رو تو دستش بگیره و از دام‌ها و موانع زندگی عبورش بده تا قد بکشه و بزرگ بشه اما از همون کودکی قربانی خواسته‌ها و هوس رانی های نابجای ما می‌شه. این روزگار به سرعت تمام میشن و ما هم از این دنیا رخت می‌بندیم و میریم، موقع رفتن ابلیس به سراغ ما میاد و آب دهانش رو بر ما پرت می‌کنه و میگه من به خاطر شما آدم های بی لیاقت از بهشت رانده شدم حالا گم شو تا بیشتر از این حالم رو خراب نکردی. لحظه مرگ فرا رسیده ناخودآگاه برای دقایقی به گذشته نگاه می‌کنیم که در این دنیا چه کردیم، اون لحظه صدایی در گوشمون میپیچه که با حرص و کینه بلند فریاد میزنه ازت متنفرم!!

دنیا با تمام خوب و بدیش واسمون تمام می‌شه و دیگه از اون لذت های زودگذر دنیا خبری نیست که خودمون رو باهانش سرگرم کنیم، موقع حساب و کتاب فرا می‌رسه، تازه اونجاست که می‌فهمیم هیچ چیزی شوخی نبوده و تمام حرف هایی که راجع به آخرت و حساب و کتاب در دنیا شنیده بودیم و خیلی راحت با بی توجهی ازش عبور می‌کردیم واقعیت داشته. ای داد بر من! چه کردم با خودم؟ به فرمان خداوند عذاب کارهایی که انجام دادیم رو بهمون نشون میدن!!! اصلاً باورمون نمی‌شه که تمام اون حرف‌ها که شنیده بودیم واقعیت دارن. واییی! چه کردم با خودم؟؟ بعد با حالت گریه و مات و مبهوت در حالی که داریم ذره ای از عذاب هامونو نگاه می‌کنیم، ناتوان با زانو به زمین میفتیم و در حالی که همه چیز را بر باد رفته می‌بینیم دست هامون رو روی سرمون میزاریم و از ته دل مثل کسی که عزیزی از دست داده باشه شیون و ناله سر می‌دیم و آهسته زیر لب می‌گیم، خاک بر سرم برای بلایی که سر خودم آوردم. ملائک عذاب زیر بغل هامون رو می‌گیرن و کشان کشان با خودشون می‌برن و ما باز هم مثل دوران زندگی یاد خدا میفتیم و ازش کمک میخوایم: خداایااااا غلط کردم!! غلط کردم!!! کمک کن!! اما اون قدر از چشم خدا افتادیم که نگاهمون هم نمی‌کنه. با تمام وجود گریه می‌کنیم و بلند فریاد میزنیم که خدایا کمک کن!! بهم فقط یک فرصت دیگه بده تا برگردم و همه چیز درست کنم «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ (مومنون/107)» (پروردگارا! ما را از دوزخ بیرون آر، پس اگر [به بدی‌ها و گمراهی‌ها] بازگشتیم، بی تردید ستمکار خواهیم بود.) در این لحظه چیزی به ذهنمون میاد و کسی از درون میگه: مثل تمام قول هایی که دادی و زیر حرف هات زدی؟؟ چه حال بدی، انگار واقعاً کار از کار گذشته و دیگه راه برگشتی وجود

نداره و وارد زندگی شدیم که خودمون با اعمال و رفتارمون ساختیمش. در اون لحظه وقتی می بینیم راه برگشتی وجود نداره شروع به گله و شکایت می کنیم و بهانه میاریم مثل ابلیس که گفت: خدایا تو مرا گمراه کردی. به هر حال ما سال های سال از اون ملعون پیروی کردیم، منش و معرفتمون هم شبیه خودش شده، ما هم بهانه میاریم که خدایا تو کمکم نکردی، تو مرا یاری نکردی، یقین داریم که دروغ می گیم اما چاره ای نداریم و مانند کسی هستیم که در حال غرق شدن و به هر ریسمان پوسیده ای چنگ می زنه تا شاید نجات پیدا کنه. یکی از ملانک از گستاخی ما به شدت ناراحت می شه و با اجازه خدا پیش ما میاد و با حالتی که عصبانیت در صداش مشخص میگه: تو ناسپاس بودی!!! تو همین الان هم با این اعمال زشت و ناپسندی که داشتی مورد لطف خدای مهربان قرار گرفتی و بعد با حالت تأسف سرش رو تکان می ده و می گه: تو هیچ وقت پروردگارمان را نشناختی!!! و بعد رو بر می گردونه که بره ما با ناراحتی و گریه می گیم: کدوم لطف؟ کدوم مهربونی؟ این همه عذاب رو نمی بینی؟؟؟ پس اینها چیه؟؟؟؟ داری از کدوم بخشندگی حرف می زنی؟؟؟ از عذابی که باید به قول شما تا ابد تحملش کنم اون هم به خاطر اندک زندگی که داشتیم؟ و بعد سرمون رو پایین می ندازیم و می گیم: شما به این می گید عدالت؟ ملک میدونه حال ما خرابه و این حرف ها را می زنیم تا شاید راه نجاتی پیدا کنیم، اما آن قدر بوی گناهانمون اونجا را پر کرده که کسی ذره ای دلش برامون نمی سوزه. ملک صبر می کنه تا حرف های ما تمام بشه و بعد در حالی که خشمش رو به خاطر گستاخی ما نسبت به فرمانروای عالم (الله) به سختی کنترل کرده با لحنی آهسته تر می گه: حق تو و هیچ کس دیگه ای در اینجا ضایع نخواهد شد و این را هم بدان که راه رسم زندگی دنیوی شما بیانگر این است که اگر تا ابد هم فرصت داشتید به آن اعمال خود می پرداختید، حال می خواهد خیر باشد یا شر، تو و امثال با وجود اینکه می دانید عمرتان کوتاه است چنین نافرمانی می کنید، وای به حال اینکه عمر ابدی و یا طولانی تری به شما داده می شد؛ حال برو روی آن صندلی چوبی که آنجا قرار دارد بنشین تا یکبار دیگه زندگی ات را به اذن پروردگار به تو نشان دهیم تا متوجه شوی که باز هم مورد لطف پروردگار قرار گرفته ای و از عذابت کاسته شده، بعد آهسته زیر لب گفت: البته اگر گستاخی و بی ادبیت اجازه دهد. زندگی به عقب برگشت و منم مانند یک تماشاچی که برای دیدن فیلم به سینما رفته روی صندلی چوبی که اونجا قرار داشت نشستم و به پرده سفید روبرویم خیره شدم. به طرز عجیب و باورنکردنی تمام خاطرات گذشته به سرعت واسم مرور شد، از اولین باری که خیلی کوچیک بودم و برای خرید خوراکی یواشکی به سراغ کیف پدر و مادرم رفتم و از میون اسکناس ها و سکه هایی که تو کیفشون بود یکی رو

برداشتم تا خوراکی که دلم می خواست رو بخرم. همون موقع هم می دونستم که خیلی کار زشتی انجام می دم و بعدش احساس گناه و پشیمانی هم می کردم و تصمیم می گرفتم که دیگه تکرارش نکنم، البته نه اینکه همیشه این کارها را انجام می دادم شاید تمام اونها به انگلستان یک دست هم نرسه اما بالاخره این اشتباهات تو همون سنین کودکی کم و بیش ازم سر زده بود. از ملک پرسیدم اون بچه زشت که من رو نگاه می کنه و می خنده کیه؟

«اونها نفس شیطانی تو هستن!!!»، یک لحظه عصبانی شدم و خواستم ناسزا بگم که یک دفعه کودک دیگه ای رو تو تصویر نزدیک خودم دیدم و گفتم؛ این کودک زیبا کیه؟

«وجدانت است که می خواهد تو را از انجام این کارهای زشت منع کند اما تو به اختیار خودت در اون لحظه دعوت نفس شیطانی را پذیرفتی و چندین بار مرتکب آن عمل خطا شدی».

از شرمندگی سرم و پایین انداختم و تو ذهنم دنبال بهونه میگشتم تا شاید بتونم خودم رو از این شرایط نجات بدم، به همین دلیل ملک گفتم: «اما من که سن و سالی نداشتم و کوچیک بودم مگه خدا خودش نگفته که تو این سن گناهی برای ما در نظر نمی گیره؟»

- ملک گفت: «الان هم شما به خاطر این عمل مؤاخذه نمی شوید به ادامه زندگی نگاه کن.» در محیط مدرسه خودم رو دیدم که معلم داره ازم سؤال می کنه چرا تکالیفت رو ننوشتی و به دروغ قسم خوردم که به خدا مریض بودم و نشد بنویسم. بعد از دیدن این تصویر مثل کسی که طلبکاره کمی صدام رو بالا بردم، ای بابا!!! من که سنی نداشتم خب ترسیده بودم؛ تو این سن و سال آدم ممکن از روی بچگی حرفی بزنه یا کاری کنه.

- ملک باز هم با آرامش گفت: «شما به خاطر این کارها بازخواست نخواهید شد». صحنه ای رو دیدم که با دوستانم مشغول بازی بودم که یکدفعه از دست یکیشون عصبانی شدم و شروع کردم به ناسزا گفتن و باهاش درگیر شدم، نفس شیطانی در حالی که لبخندی بر لب داشت با حوصله تمام کارهای منو زیر نظر گرفته بود، انگار هر لحظه داشت به آینده امیدوارتر می شد. به ملک گفتم، یعنی من از همون کودکی هیچ کار خوبی نکردم چرا اونها رو نشون نمی دی؟

- ملک گفت: «به این تصاویر هم نگاه کن»، خودم رو دیدم که تو همون عالم بچگی دارم تو کارهای خونه به مادرم کمک می کنم و چند باری هم تو راه مدرسه همه پول تو جیبیمو به یه آدم فقیر که همیشه همون اطراف می نشست دادم، تصاویر کارهای خوب من به سرعت در حال عبور بودن و منم محو خاطراتی شدم که به کل فراموش کرده بودم، به گونه ای که اگر هم

می خواستم خیلی از اونها رو نمی تونستم به یاد بیارم. تو این لحظه به ملک نگاهی کردم و با لبخندی که از سر رضایت روی لبم نشسته بود بهش گفتم: «دیدی اون قدر هم بد نیستم!! من از همون سن و سال به کارهای خوب خیلی علاقه داشتم.» ملک نگاهی بهم کرد و گفت: «به فرمان خداوند پاداش تمام کارهای خوبت بهت داده خواهد شد.» خنده روی لب هام خشک شد و سرم و پایین انداختم و زیر لب گفتم: «چرا نمیگی سن و سال کمی داشتم و نباید پاداشی بهم تعلق بگیره!!» از این همه لطف خدا عرق شرم روی چهره ام نشست و نگرانیم بیشتر شد که با این همه محبت خدا باز حال روزم اینه. تو حال خودم بودم که صدای بلندی به گوشم رسید و یک لحظه به خودم اومدم!!!

- این کار و با دقت بیشتری انجام بده!! همینو می خوام ازت پس خوب حواستو جمع کن که درست انجامش بدی.

لحظه ای ترس بهم حاکم شد که این صدای چیه و از کجاست؟

-ملک گفت: صدای ابلیس است، نفس شیطانی ات را راهنمایی می کند و ازش می خواهد تو را ترغیب به انجام کاری کند.

با کنجکاو و دقت بیشتری به روبرو خیره شدم و مدام تو ذهنم می گفتم یعنی چه اتفاقی افتاده؟ نکنه کاری کرده باشم که الان در خاطرم نیست؟

لحظه ای خودم و تو همون سن و سال کم دیدم که از خانم همسایه خوشم اومده و مدام دارم بهش فکر میکنم؛ البته از من خیلی بزرگ تر بود ولی از نگاه و فکرتن بهش لذت می بردم و حتی بعضی روزها منتظر می موندم که موقع رفتن به مدرسه، باشگاه و یا هنگام برگشت به خونه سر راهش قرار بگیرم و ببینمش. وجدانم مدام بهم هشدار می ده که این کارها رو انجام نده خیلی زشته آگه مادرت بفهمه آبروت میره، نفس شیطانی واسم توجیه میاره تا مانع منصرف شدنم بشه و از درون بهم می گه من که کاری بهش ندارم، فقط ازش خوشم میاد و نگاهش می کنم و من هم با میل و اراده خودم دعوت نفس شیطانی را پذیرفتم و به کارهام ادامه دادم.

ابلیس با لحن بد و همیشگی اش نفس شیطانی را صدا کرد و بهش گفت:

-بیشتر به ذهنش نفوذ کن تا به این کار عادت کنه و ازش لذت ببره؛ فکر کردن اون به نامحرم یعنی برداشتن قدمی بزرگ برای نابودیش.

نفس شیطانی بارها و بارها این جمله را از ابلیس شنیده بود و میدونست این موضوع خیلی خوشحالش می کنه اما هیچ وقت متوجه نشد علت خوشحالش چیه به همین دلیل از ابلیس پرسید:

-سرورم، چرا آن قدر این موضوع برای شما مهمه در حالی که راه های زیادی برای گمراه کردن فرزندان آدم وجود داره؟

ابلیس از جاش بلند شد و با صدای بلند در حالی که تنفرش از ما فرزندان آدم کاملاً در لحنش مشخص بود، گفت:

- سال های سال است که من هدفی جز گمراهی و نابودی فرزندان آدم ندارم و برای این کار راه های زیادی را امتحان کردم اما لذت بخش تر از گمراه کردن انسان از طریق ارتباط با نامحرم ندیدم،

و بعد به نقطه ای خیره شد و انگار چیزی به ذهنش رسید و لبخندی موزیانه ای زد و گفت:

- وقتی آدم ها را در دام شهوات جنسی و حیوانی گرفتار کنی هر کاری بخوای برات انجام میدن

و بعد رو به نفس شیطانی که در پشت سرش قرار داشت کرد و گفت:

- برو و تا زمانی که موفق نشدی به ذهنش نفوذ کنی به اینجا برنگرد.

نفس شیطانی بدون اینکه جواب سؤالش را گرفته باشه برگشت تا کاری کنه که بر ذهنم مسلط تر بشه. مدتی از این موضوع گذشت و نفس شیطانی با دقت منو زیر نظر داشت و هر از گاهی به ذهنم سری می زند تا وسوسه ام کنه که به نامحرم هایی که تو جامعه و اطرافم با تیپ ها و شکل های مختلف می بینم بیشتر فکر کنم، انگار میخواد ذهن منو آماده کار بزرگتری کنه که خودم هم ازش بی خبرم. زمانی که در بین دوستان و هم سن و سال هایم بودم یکی از بحث های سرگرم کننده صحبت در مورد نامحرم ها بود، اون می خواست تمام وجودم رو مثل چشم، گوش، زبان، ذهن و خلاصه تمام اعضای بدنم رو که خدا واسه پرستش خودش در اختیارم قرار داده بود رو به گناه عادت بده. من مثل همیشه می دونستم این کارها گناه اما باز هم دنبال رو

نفس شیطانیم بودم. دوستان و هم سن و سال هام مدام از تجربه هاشون با نامحرم می گفتند که بیشتر موقع ها هم با دروغ و بزرگ نمایی همراه بود، چون به خاطر جهل و نفهمیمون انجام این کارها در این سن و سال نوعی افتخار و اسمون به حساب می اومد. واقعاً عجیبه که چرا از همون سن و سال تو جمع هایی می رفتم که به گناه و کار حرام افتخار می کنند و اصلاً کسی به پاک بودن و انجام کارهای خوب افتخار نمی کرد!!!!؟ یعنی کسی نبوده که به اینها افتخار کنه؟ اصلاً فرض بر اینکه پیدا کردن همچین افرادی سخت باشه خب اینکه دلیل نمی شد من اونجا حضور داشته باشم، اونم جایی که از گناه با افتخار یاد می شد. نفس شیطانی نظاره گر من بود و از اینکه می دید دعوت هاش و قدم به قدم می پذیرم، هر لحظه خوشحال تر میشد و مدام شرایطی رو فراهم می کرد که بیشتر راجع به نامحرم کنجکاوی کنم تا اینکه در فرصتی مناسب زهر خودش رو ریخت و منو تو دام یکی از گناهان بزرگ یعنی خودارضایی گرفتار کرد. بعد از انجام این عمل ناشایست وجدانم به شدت برافروخته شد، تلاش می کرد که احساس ندامت و پشیمونی رو تو وجودم زنده کنه چون می دونست قراره چه بلایی سرم بیاد اما اون قدر نفس شیطانی تو ذهنم نفوذ کرده بود که دیگه نور الهی رو تو وجودم حس نمی کردم. در همین لحظه ابلیس شادی کنان بلند فریاد زد و رو به نفس شیطانی گفت:

- حال دیگه افسارش تو دستته فوراً بیا پیش من.

زمانی که به ابلیس رسید دید تعدادی از شیاطین هم اونجا هستند و ابلیس در میانشون در حال رقص و پای کوبی است و به محض ورودش ابلیس به استقبالش رفت و اونو تو آغوش گرفت و موفقیتش رو بهش تبریک گفت. شیاطینی که اونجا حضور داشتند به هم گفتند: «کارش دیگه راحت شد و از الان به بعد میتونه افسارش و به دست بگیره و هر طور که دلش بخواد تربیش کنه.» نفس شیطانی با دیدن شیاطین دیگه خیلی تعجب کرد چون تمام اونها از شیاطین نزدیک به ابلیس بودند که به خاطر خوش خدمتی و موفقیت های چشمگیرشون در نابودی فرزندان آدم به اون درجه رسیده بودند. ابلیس آهسته به شونه نفس شیطانی زد و گفت:

- برو اونجا بشین

و رو به شیاطین دیگه کرد و گفت:

- این دوستمون تازه کاره و هنوز نمیدونه چه قدم بزرگی برداشته، باید از تجربیات شما استفاده کنه تا با قدرت بیشتری به سراغ اون موجودات بی ارزش بره.

و بعد رو به یکی از شیاطین گفت:

- تو از تجربیاتت واسش بگو که چطور تونستی از این طریق فرزندان آدم رو هلاک کنی.

او شروع به صحبت کرد و گفت: «سال ها پیش من هم مثل تو این افتخار نصیبم شد که یکی از فرزندان آدم رو به گناه آلوده کنم تا باعث خشنودی سرورمان ابلیس بشم». در اینجا به ابلیس تعظیم کرد و باز به ادامه حرف هاش پرداخت؛ شانه به شانه همراهش بودم و تمام تلاشم رو کردم تا گمراهش کنم و خیلی از راهها رو هم امتحان کردم اما او بعد از انجامش پشیمان می شد و من برای اینکه بخوام باز ترغیبش کنم به انجام اون کار زمان زیادی می برد. دروغ می گفت، دزدی می کرد، به پدر و مادرش بی احترامی می کرد، به دیگران ناسزا می گفت، خشمگین می شد و خیلی کارهای دیگه اما او بعد از انجامشون پشیمان می شد، دیگه خسته و کلافه شده بودم به همین دلیل تصمیم گرفتم از سرورمون ابلیس کمک بگیرم؛ سرورمون گفت: «برو اونو تشویق به انجام کاری کن که از طریق اون خودش تمام خواسته هایت رو انجام بده. من هم مثل الان تو سن و سال کمی داشتم و حسابی گیج و سردرگم شده بودم تا اینکه برای اولین بار موفق شدم ترغیبش کنم به خودارضایی»، بقیه شیاطین هم به نشانه تأیید حرفش، سرشون رو تکیه دادن و یکی از اونها گفت: «این اتفاق برای بیشتر ما افتاده و در ابتدای راه هیچ چیزی نیست که مثل خودارضایی آدم ها سرورمون رو خوشحال کنه.» ابلیس لبخندی زد و سرش رو به نشانه تأیید تکان داد.

اون شیطان خبیث به حرف هاش ادامه داد و با خنده موزیانه ای گفت:

- بعد از اینکه موفق به انجام این کار شدم بقیه راه برام هموار شد چون از اونجا به بعد دیگه اون خودش به دنبال من میومد.

ابلیس گفت: «از کارهایی که بعدش انجام داد واسش بگو»:

- از کدامش تعریف کنم سرورم؟ از خواهش ها و التماس هاش واسه زنا کردن و شهوت رانی هاش بگم؟ ابلیس ناگهان قهقهه ای زد و گفت: اون می دونست!!! اون می دونست اگر از خدا

بخواد شرایطی برای زنا کردنش فراهم کنه خدا جوابش رو نمیده به همین دلیل به من سجده کرد و از من خواست.

بقیه شیاطین شروع به خندیدن کردند و ابلیس به حرف هایش ادامه داد و گفت:

- از بس به نامحرم فکر کرده بود، ارتباط با یک نامحرم جدای از عالم خیال برایش حسرت شده بود و به ناچار از خدا خواست که برای زنا کردن بهش کمک کنه.

ابلیس از گفتن این حرف ها اون قدر خوشحال بود که نمی تونست جلوی خنده اش رو بگیره و در حالی که با چهره زشت و کریهش، بلند از ته دل می خندید به حرف هاش ادامه داد:

- یکی از همین روزها که شهوت بهش غالب شده بود، متوجه شدم که می خواد از خدا کمک بگیره که به نامحرم سر راهش بگذاره تا باهاش در ارتباط باشه. تو اون لحظه به سراغش رفتم و بهش گفتم، خدا که با این کارها مخالف و مانع لذت بردن می شه، اگر لذت میخوای بیا از من بخواه تا کمکت کنم چون تمام لذت های شیرین پیش منه، پس به من سجده کن و از من بخواه. دو دل شده بود اما اون تصاویر نامحرم ها که به خاطر خودارضایی هاش تو ذهنش نقش بسته بود مدام وسوسه اش می کرد و نمی تونست از اون همه لذتی که در خیالش پرورانده بود، چشم پوشی کنه به همین دلیل تسلیم شد و بهم سجده کرد و ازم خواست تا کمکش کنم.

در این لحظه ناگهان رعد و برقی زد و تمام آسمون روشن شد، به گونه ای که انگار آسمون در حال فروریختن بود و بعد ابلیس رو به آسمون کرد و با گستاخی به خدا گفت: «تو می خواستی من به این موجودات بی لیاقت سجده کنم اما میبینی که چطور برای اجابت خواسته هاشون به دست و پام میفتن و بهم سجده می کنن و ازم کمک می خوان». ناگهان به شدت بر افروخته شد و گفت: «من همه فرزندان آدم رو به هلاکت و نابودی می کشونم»، همه از شدت خشم ابلیس لحظه ای سکوت کردن و اون شیطان گفت: «سرورم اگر اجازه می دید بقیه ماجرا رو تعریف کنم؟» ابلیس که به شدت چهره اش سرخ شده بود سرش رو به نشانه تأیید تکون داد و یکی دیگه از شیاطین بلند شد و گفت: «از لحظه های شیرین نظر داشتن با محرم های خودش بگو تا کمی حال و هوای سرورمون عوض بشه؛ اون لحظه که وسوسه شد و بر بالین مادرش رفت تا بهش تجاوز کنه.» شیطان خندید و گفت: «شیرین تر از اون زمانی بود که سال ها بعد به دختر خودش تجاوز کرد» و بعد رو به ابلیس کرد و گفت:

- سرورم! اگر اشتباه نکنم اولین بار که به دخترش تجاوز کرد، فرزندش 5 یا 6 سال بیشتر نداشت، شنیدن این حرف برای ابلیس بسیار لذت بخش بود و باعث آرامشش شد و با لبخندی گفت:

- اون دختر سال ها بعد خودش یکی از ما شد و مردان زیادی رو به طمع هوس هاش گمراه کرد و خدمات زیادی واسمون انجام داد.

ابلیس رو به یکی دیگر از شیاطین کرد و گفت:

- حالا تو واسش ذره ای از کارهایی که از طریق شهوت انجام دادی رو تعریف کن، او گفت: «من مأمور شده بودم یک دختر را گمراه کنم و تونستم از طریق شهوت بر ذهنش نفوذ کنم؛ البته اون خودش هم تمایل زیادی به شهوت رانی داشت و از همون موقع که سن و سال زیادی هم نداشت شوهر خواهرش را وسوسه کرد تا باهاش همبستر بشه و بعد از طریق عشوه گری هاش مردان زیادی رو به دام خودش انداخت و پول زیادی هم از این کار به دست آورد و تونست دختران زیادی رو هم فریب بده تا تو این راه باهاش همراه بشن؛ اما یکی از بهترین خدماتش به ما جایی بود که تونست یکی از عابدترین آدم هایی که ما از گمراه کردنش نا امید شده بودیم و در حالی که پا به سن گذاشته بود، فریب بده و گرفتار عشوه گری هاش کنه. اون قدر این کار را با مهارت انجام داد که حتی خود من هم از این کارش شگفت زده شدم»، ابلیس گفت: او سال ها خدا را عبادت و بهش سجده کرد اما لحظه مرگ، من بالای سرش رفتم و ازش خواستم که اگر می خواد یکبار دیگر اون دختر رو ببینه باید بهم سجده کنه تا شرایطی رو فراهم کنم که به دیدنش بیاد، آخر سر هم بدون اینکه ببینتش در حال سجده کردن به من هلاک شد.

- زمانی که اون دختر به میان سالی رسید به سراغ پسران نوجوان می رفت و اونها را به بسترش دعوت می کرد و بعد از اینکه مزه زنا را بهشون میچشوند خودش رو ازشون دریغ می کرد و سراغ افراد دیگه می رفت و اونها را تشنه شهوت تو جامعه رها می کرد. ابلیس رو به نفس شیطانی کرد و گفت:

- حالا نوبت توست که کارت رو به بهترین شکل انجام بدی و اون قدر دستاوردت بزرگ باشه تا روزی در این جمع حاضر بشی و از تجربیاتت برای دیگران حرف بزنی.

- نفس شیطانی گفت: سرورم می توئم قبل از رفتن سؤالی بپرسم؟ ابلیس نگاهی بهش کرد و گفت:

- حرفت را بزنی و زود از اینجا برو.

- نفس شیطانی گفت: «سرورم مگه خودارضایی با آدم ها چکار میکنه که اینطوری به هلاکت میفتن؟» یکی از شیاطین گفت:

- سرورم این سؤال تعداد زیادی از یارانمونه که به تازگی موفق به انجام این کار شدن و یا در تلاشن برای انجام این کار، اگر اجازه میدی جواب سؤالش رو بدم؟

- ابلیس بعد از لحظه ای سکوت گفت: «فردا شب همشون رو جمع کنید من خودم واسشون توضیح می دم». و مجلس رو ترک کرد و رفت.

فردای اون شب تمام شیاطین در حالی که هر کدام یک مشعل در دست داشتن در دره ای که دور تا دورش کوه بود جمع شدن و بعد از دقایقی ابلیس با چهره زشت همیشگیش به همراه مشاوراش در حالی که بر روی تخت های بزرگی که رو دوش تعدادی از شیاطین بود نشسته بودن از تونلی که در زیر کوه قرار داشت وارد شدن و از طریق پله های سنگی به قسمت میانی کوه که جایگاه مخصوص ابلیس بود رفتن تا به بقیه از بالا اشراف کامل داشته باشه. فضای بسیار عجیبی اونجا حاکم بود، انگار تمام بدی های دنیا یک جا جمع شده بودن؛ بوی متعفنشون تو فضا پیچیده و نور مشعل ها چهره های پلیدشون رو نمایان کرده بود. مهمون هایی که حضور داشتن از سن و سال کمی برخوردار بودن و اغلبشون اولین بار بود که تو همچین جلسه ای شرکت می کردن و ابلیس و می دیدن. ابلیس مثل همیشه بدون سلام و خوش آمدگویی حرف هاش و شروع کرد:

- ما در اغلب موارد تو گمراه کردن فرزندان آدم بسیار موفق بودیم، چون اونها موجوداتی بسیار سست هستن و اون طور که باید وجود خدا و دشمنیمون با خودشون رو قلباً باور ندارن البته به جز تعداد اندک که اون چنان خودشون و به خدا وصل کردن که اصلاً راه نفوذی برای ورود به قلب و روحشون وجود نداره. ابلیس خنده موزیانه ای کرد و در ادامه گفت:

البته ما تا لحظه مرگ سایه به سایه به امید لحظه ای غفلت همراهشون هستیم که بعضی موقع ها هم طوری موفق می شیم که اون روز و شب ها که مشغول عبادت بودن و سر به سجده

داشتن و کارهای خیر انجام می دادن خودشون هم باورشون نمی شد روزی چنان در دام من گیر بیفتن که لحظه مرگ به عنوان یک فرد گناهکار بمیرن. ابلیس همیشه از زمین زدن چنین افرادی بسیار خوشحال میشه و هیچ چیزی به اندازه این موضوع خوشحالش نمی کنه به همین دلیل قهقهه ای زد و شروع به خندیدن کرد و رو به مشاورانش گفت:

- ابلهان یک عمر منو لعن کردن و آخر هم به سمت من اومدن. در همین لحظه یاد انسان هایی افتاد که آن قدر ایمانشون به خدا قوی بوده که تا پایان عمر لحظه ای از یاد خدا غافل نشدن و داغ لحظه ای گناه رو تو دلش گذاشتن. در همین تصاویری که از ذهنش عبور می کرد افراد گناهکاری رو دید که بعد از سال ها گناه توبه کردن و مورد عفو خدا قرار گرفتن و آن قدر تو این راه تلاش کردن که هنگام مردن از مقربان خدا قرار گرفتن و جز بندگان خاص او شدن. این افکار کابوس روز و شب ابلیس و لحظه ای به قدری آزارش داد که از شدت خشم با مشت محکم روی دسته صندلی چوبی که روش نشسته بود کوبید و از جاش بلند شد و پشت به بقیه آهسته زیر لب گفت: «لعنت!! لعنت!! لعنت!! اینها پوزه منو به خاک مالیدن از همشون متنفرم». مشاوران ابلیس که در کنار جایگاهش نشسته بودن با این حالت های عصبی آشنا بودن رو نگاهی به هم کردن و یکیشون گفت: «باز این افکار مزاحم به سراغش اومدن»، دیگری که از بقیه سن و سال بیشتری داشت و بیش از بقیه به ابلیس نزدیک بود گفت: «آن قدر از این آدم ها متنفره که حتی تحمل نداره لحظه ای از ذهنش عبور کنن.»

و بعد از جایش بلند شد در یکی از جمجه های آدم از داخل جام بزرگی که اونجا بود مقداری خون انسان ریخت و به سمت ابلیس رفت.

- بیا کمی از این بخور تا آروم شی.

ابلیس که از شدت خشم چهره زشتش سرخ شده بود و چشمش از حدقه بیرون زده بود به گونه ای که سرخی رگ های چشمش کاملاً مشخص بود با حالت ضعف و ناتوانی نگاهی بهش کرد و گفت: «هیچ چیز مرا مثل توبه بی بازگشت آدم ها خوار و خفیف نمی کنه، اونها گناه می کردن و منم وعده توبه تو دوران پیری بهشون می دادم به امید اینکه مثل بقیه تو گمراهی به هلاکت برسن اما توبه کردن و خدا هم بخشیدشون»، شیطان گفت:

- کمی آرام باش و خودت و کنترل کن، اگر اینها متوجه ضعف هات بشن روحیه شون رو از دست می دن، اینا تو را می پرستن و دارن تمام تلاششون رو میکنن که روزی مثل تو بشن، مقداری از این بنوش تا حالت بهتر بشه.

ابلیس جمعیه رو گرفت و با حرص و ولع خون ها رو نوشید و بعد از لحظاتی برگشت و روی صندلیش نشست. شیاطین حاضر با دیدن این صحنه ها با تعجب شروع به پچ پچ کردن که چه چیزی باعث ناراحتی سرورمون شده؟ یکی از مشاورانش از جاش بلند شد و گفت:

- ساکت باشید!! سرورمون کارهای مهمشون رو رها کردند تا شخصاً برای شما صحبت کنن اما الان به ما خبر رسید که یکی از فرزندان آدم که سرورمون شخصاً تربیتش رو به عهده گرفته بود؛ می بایست امروز خدمت بزرگی به ما می کرد اما از انجامش غفلت کرده بود که خوشبختانه با هوشمندی سرورمون به کارش مشغول شد و به زودی نتیجه اش رو می بینیم.

ابلیس آهسته به مشاورش گفت: «زود حرف هایت را تمام کن و برو سر جات بشین». او رو به شیاطین کرد و گفت: «در این لحظه قرار است تعداد زیادی کودک بی گناه کشته بشن و خونشون به اینجا بیارن تا همگی از نوشیدنش لذت ببریم. »

شیاطین حاضر با شنیدن این حرف خوشحال شدن و یک صدا فریاد زدن: «جاوید باد تا ابد سرورمان ابلیس بزرگ !!! جاوید باد تا ابد سرورمان ابلیس بزرگ !!! جاوید باد تا ابد سرورمان ابلیس بزرگ!!!» و بعد همگی به ابلیس سجده کردن. ابلیس لبخندی به مشاورش زد و گفت: «ای حرام زاده !! خودت ترتیب این کار رو بده»، مشاور با خنده تعظیم کرد و آهسته گفت: «اطاعت قربان.» ابلیس رو به جمعیت کرد و گفت: «من همه شما رو اینجا جمع کردم تا در مورد یکی از بهترین راه هایی که می شه فرزندان آدم رو گرفتار کرد و به هلاکت رسوند، یعنی خود ارضایی، باهاتون حرف بزنم و اینکه چرا این موضوع تا این اندازه برای من مهمه. همه شما داستان سجده نکردن من به آدم رو می دونید و اینکه من از اون موقع به بعد همه چیزهایی رو که خدا به خاطر عبادت هام بهم داده بود رو فدای انتقام گرفتن و نابودی آدم و فرزنداش کردم؛ تنفرم از این موجودات بی ارزش اون قدر زیاده که با هیچ چیز قابل مقایسه نیست. من چون حرف خدا رو گوش نکردم از بهشت رانده شدم پس باید کاری کنم که اینها از فرمان خدا سرپیچی کنن تا خدا متوجه بشه که در موردشون اشتباه کرده و لیاقت این جایگاه رو ندارن. من ابلیس بزرگ سرور تمام انسان های گناهکار عالم هزاران سال است که هدفی جز گمراهی و هلاکت آدم ها ندارم و برای

این کار راه های زیادی رو امتحان کردم و آن قدر تو این زمینه تجربه دارم که به محض دیدنشون به راحتی متوجه میشم که از چه طریقی باید بهشون نفوذ کنم و انجام بعضی کارها شرایط نفوذمون و به ذهن و روحشون رو راحت تر می کنه و اگر به درستی انجام بشه می تونه مقدمات به زانو در آوردنشون رو فراهم کنه، یکی از همین کارها بر انگیزخته کردن خوی حیوانیشونه، یعنی شهوت که شروعش از خودارضایی آغاز می شه». در این لحظه از میان جمع یکی از شیاطین با صدای بلند فریاد زد و گفت: «مگه خودارضایی با آدم چیکار میکنه؟؟؟» ابلیس از اینکه یکی چنین جسارتی کرد و بدون اجازه وسط صحبت هایش پریده به شدت عصبانی شد و خواست جوابش و با تندی بده اما فضا رو مناسب این کار ندید و نقابی به چهره زد و گفت:

- قطعاً این سؤال همه شماسه و همون طور که در ابتدای صحبت هام گفتم ما برای پاسخ دادن به این موضوع دور هم جمع شدیم. پس خوب دقت کنید، ما اگر همون اول از انسان ها بخوایم که یک نافرمانی بزرگ از دستورات خدا انجام بدن به خاطر فطرتشون که از ابتدا پاک آفریده شده باهش مخالفت می کنن و یا بعد از انجامش خیلی زود پشیمون میشن و شاید دیگه هیچ وقت اون کار و انجام ندن؛ به همین دلیل ما اول باید با حوصله و به تدریج ذهن و روحشون و به گناه آلوده کنیم و انجام این کارها رو در نظرشون آن قدر لذت بخش جلوه بدیم که دفعات بعد خودشون ما رو برای انجام اون گناه دعوت کنن. در میون انسان ها به خصوص در سنین پایین تر که تجربه خیلی کارها را ندارن، خودارضایی جذابیت زیادی واسشون داره و باعث می شه با وجود احساس ندامت و پشیمانی که بعدش پیدا میکنن باز به بهونه لذت بردن از شهوت و سوسه بشن و این کار و انجام بدن، البته ما هم باید تو این لحظه مدام این نکته رو بهشون یاد آور بشیم که این عمل گناه زیادی نداره و به کسی آسیبی نمی رسونه و خدا هم می بخشه. یعنی باید گناه خودارضایی رو تو نظرشون کم و ناچیز جلوه بدیم چون اگر متوجه بشن و قلباً هم باور کنن خودارضایی از گناهان کبیره اس، ممکنه از انجامش منصرف بشن». ابلیس اهسته زیر لب گفت: «البته این موجودات بی ارزش پست تر از این هستن که بخوان از لذت همین هم بگذرن» و باز به حرف هاش ادامه داد: «بعد از این طریق به ذهن و روحشون نفوذ کردیم باید خیلی زود در گوشه ای از ذهنشون یک پایگاه واسه خودمون بسازیم که البته این هم راه و روش خودش رو داره، باید یک گوشه از مغز و ذهنشون رو اول اشغال کنیم و اونجا مدام به خیال پردازی ها و شهوت رانی هاشون پر و بال بدیم، وقتی که جا پاتون سفت بشه دیگه افسارشون تو دست شما میفته و می تونید هر موقع هم که تمایل به خیال پردازی های شهوانی

ندارن فقط کافیه تصاویر زنا و ارتباط با نامحرم رو تو ذهنشون بیارید و بهش پر و بال بدید تا ببینید این موجودات بی ارزش چطوری ترغیب به خودارضایی میشن و کاری رو انجام میدن که حتی حیوون ها هم انجامش نمی دن. البته از اینجا به بعد دیگه کارمون خیلی سخت نیست چون خودشون با یه تلنگر کوچیک مثل چهارپایان دنبالمون راه میفتن.

در این لحظه یکی از میان جمعیت فریاد زد:

- سرورم اگر اجازه میدید من یه سؤال پرسم؟

ابلیس سرش و به نشونه تائید تکان داد و او گفت:

من از زمانی که تونستم کاری کنم تا خودارضایی کنه متوجه شدم زمانی که شهوتش به اوج میرسه میتونم خوراکی به مغزشون بدم که اصلاً واقعی نیست و من بارها و بارها این کار رو انجام دادم و تونستم با تخیل آدم هایی تحریکش کنم که تو واقعیت اصلاً ذره ای بهشون تمایل نداشت اما اون لحظه به قدری تو خیالاتش ازشون لذت می برد که خودم هم تعجب میکردم؛ البته بعد خودارضایی باز هم ازشون متنفر می شد و خودش را سرزنش می کرد که چرا با فکر اون آدم خودش رو تخلیه کرده. می خواستم بدونم چرا همچین قدرت تخیلی بهشون داده شده که کار ما آن قدر راحت بشه؟ ابلیس و مشاورش شروع به خندیدن کردن و ابلیس گفت:

- خدا به آدم قدرت ذهن و مغز بسیار زیادی داده که بتونن از این طریق در حقایق عالم هستی تفکر کنن و خودشون و خدا رو بهتر بشناسن تا بیشتر به خدا نزدیک بشن و خیال پردازی های خوب انجام بدن که همیشه تو ذهنشون حک بشه چه کاری خوب و چه کاری بده تا ما نتونیم به ذهنشون نفوذ کنیم و واسشون خوب رو بد و بد رو خوب جلوه بدیم تا بتونن رشد کنن و به درجات بالای انسانی یعنی کمال برسن، اما ما از این طریق ذهن و مغزشون رو به تصرف خودمون در میاریم و اون احمق ها از این قدرتشون برای تخیلات باطل و لذت های زودگذر استفاده می کنن. قدرت مغز اون نادون ها به قدری زیاده که می تونن به راحتی هر چیزی رو تصور کنن، به همین دلیله که می تونن به راحتی هر کسی رو تو ذهنشون بیارن و برای اینکه ازش لذت بیشتری ببرن طوری تو خیالاتشون آراسته اش کنن که باب میلشون بشه تا اون طور که می خوان تو تخیل باهاش زنا کنن.

یکی از مشاوران ابلیس جلوی خنده هاش رو نتونست بگیره و قهقهه کنان گفت: «ذهنی که خدا داده به انسان تا باهاش رشد کنه و خدا را پرستش کنه رو، کردن محلی برای

خیال پردازی های حرام و زنا» و بعد آن قدر خندید که ابلیس در حالی که لبخند به لب داشت رو به مشاور هاش گفت: «یکی این حروم زاده را از اینجا ببره تا بقیه حرف هامو بگم.» ابلیس حرف هایش را ادامه داد و گفت:

- آدم ها سال های سال این کار رو انجام می دن و تو ذهنشون آزادانه با افراد مختلف زنا می کنن و لذت می برن؛ البته راحتی انجام این کار که هر جا و هر زمان می تونن تو ذهنشون شهوترانی کنن و خودشون رو ارضا کنن، تکرار این کار خیلی مؤثره و به همین دلیل خیلی از آدم ها حتی در سن بالا- تمایل زیادی به انجامش این کارها دارن. با هر بار تکرار ما فضای بیشتری از ذهنشون رو درگیر می کنیم تا جایی که از همون دوران نوجوانی قسمت زیادی از مغزشون به جای افکار مثبت به تخیلات جنسی و حرام عادت می کنه و با بزرگتر شدن و رسیدن به سن بلوغ این تقاضاها بیشتر می شه؛ چون دلشون جذابیت های بیشتر و متنوع تری می خواد و همین موضوع باعث می شه مغزشون مثل یک سیاه چالی بشه که هر چقدر بهش فکر حرام بدن سیر نشه و بیشتر طلب کنه، البته این سیاه چال همین پایگاهی هست که شماها الان ساختید و سال ها بعد این خود شما هستید که ازش تقاضای لذت حرام می کنید چون فرمانده ذهن و مغزشون خودتونید و دیگه نیاز نیست مثل الان محتاط باشید و کم کم مقدمات فریبشون رو آماده کنید، چون اون موقع این شماید که برعقلشون حاکم هستید و اون وقت که شما اراده می کنید و اون موجودات بی ارزش بهتون غذا میدن و لذتش و می برید. در حقیقت، اونها تبدیل به برده ای می شن که وظیفه شون غذا دادن به شماهاست؛ اون هم در ازای ذره ای حس لذت زودگذر. همین اتفاقات باعث می شه آن قدر تعادلشون به هم بخوره که حتی نتونن به اعضای خانوادشون هم نگاه کنن چون ناخودآگاه فقط به جنسیتشون دقت میکنن و ما هم مدام راه های متنوعی بهشون پیشنهاد می کنیم.

اما نکته مهم خودارضایی اینه که اصلاً این تصاویر وجود خارجی ندارن، درسته که اون شخص وجود داره اما چیزی که تو تخیل ازش لذت می برن با واقعیت اون شخص فرق می کنه چون آدم ها برای اینکه لذت بیشتری ببرن، فقط به نقاط قوت و مثبتش توجه میکنن و آن قدر اون لحظه تو ذهنشون بی نقص تصورش می کنن که ذره ای با واقعیت تطابق نداره و از طرف دیگه به نکات ضعفش اصلاً دقت نمی کنن چون اینها مانع لذت بردنشون می شه و اون آدم های احمق نمی خوان هیچ چیزی باعث کم شدن لذتشون بشه. تمام این مسائل باعث می شه که معیارهاشون برای ارضای جنسی چیزی بشه که فقط در عالم خیال می تونن بهش دست پیدا

کنن به همین دلیل در جامعه به دنبال اشخاصی میگردن شبیه به چیزی که تو ذهنشون ساختن.

در حالی که ابلیس لبخندی از روی رضایت روی چهره داشت ادامه داد و گفت:

- و همین موضوع باعث چند اتفاق مهم می شه که کار ما رو راحت تر میکنه:

1- آدم ها به خاطر اینکه مورد توجه نگاه دیگران قرار بگیرن تلاش می کنن خودشون رو تغییر بدن و شبیه خیالات جنسی کنن که خودش باعث تحریک جنسی بیشتر آدم ها تو جامعه می شه، البته این موضوع تمامی نداره چون باز خواسته ها تغییر می کنه و افراد باید برای مورد توجه قرار گرفتن دوباره خودشون و تغییر بدن؛ و آن قدر غرق این موضوع می شن که همه چیز رو فراموش می کنن و خانم ها به دنبال توجه مردان و مردان به دنبال توجه خانم ها و این یعنی رسیدن انسان به خوی حیوانی که چیزی جز تخلیه شهوت و اسشون مهم نیست.

2- همین مسائل باعث می شه جامعه آدم ها به تدریج تغییر کنه و به این گونه زندگی عادت کنن؛ و اگر ناموس خودشون هم با اون شکل ظاهری که نشونه جنسیتشونه تو جامعه حاضر بشه از نظرشون خیلی بی اهمیت باشه و یا خیلی زود خودشون رو قانع کنن که همه به این شکل می گردن که این مصداق از بین رفتن غیرت تو جامعه است، و اگر غیرت از بین بره مردها به دنبال ناموس یکدیگر میفتن و زن ها هم برای تحریک بیشتر مردها تلاش می کنن؛ یعنی اگر دو خانواده رو در نظر بگیریم فرزندان و خواهر برادرها باعث گمراهی و هلاکت اعضای خانواده دیگه می شن و از طرف دیگه اونها باعث این موضوع می شن بدون اینکه اصلاً خودشون به این موضوع توجه کنن.

3- نکته مهم دیگه ای که تو خودارضایی وجود داره اینه که آدم ها از همون اول عادت می کنن که از حرام لذت ببرن و در تمام این سال ها این کار رو مدام تکرار کردن و هیچ ذهنیتی نسبت به لذت بردن از حلال که همسرشون می شه ندارن، به همین دلیل وقتی ازدواج می کنن ناخواسته به دنبال لذتی هستن که در حرام درکش می کردن، البته این لذت ها همون خوراک های فاسد مغزشونه که ما بهشون دادیم اما اینها ازش بی خبرن هستند و فکر میکنن که در همسرشون ضعفی وجود داره که نمی تونن ازش لذت ببرن؛ به همین دلیل کمی فشار از طرف ما باعث می شه به دنبال غذایی باشن برای ذهنشون تا شاید آروم بشن و ما باید آن قدر وسوسه شون کنیم تا سراغ زنا و خیانت برن، البته اونها با میل و اراده خودشون واسه

لذت طلبی بیشتر دنبال این کارها می رن و ما خیلی کار سختی نداریم که در اغلب موارد هم باعث می شه خانواده شون از هم پاشه.

4- فایده های خودارضایی آدم ها برای ما شیاطین خیلی زیاده که خودتون به مرور بهش پی می برید و می بینید که چه خشونت ها و خیانت هایی از این طریق رخ می ده و حتی بعضی موقع ها باعث می شه سرنوشت یک جامعه عوض بشه و تعداد زیادی از آدم ها هلاک بشن. اما در مورد حماقت این موجودات ابله همین رو بگم که حتی توان درک این را هم ندارن که متوجه بشن لذتی که در ذهن و خیال از شهوت می برن فقط در همون ذهن و خیال و با لذت جنسی تو واقعیت فرق داره، اما اینها می خوان تو واقعیت به لذتی برس که در ذهن و خیال فقط می شه بهش رسید، به همین دلیل هرکسی را مدتی امتحان می کنن و ازش خسته می شن چون به اون چیز مطلوب که در ذهن دارن نمی رسن. خودارضایی یعنی مقدمات جنون جنسی و به هم خوردن تعادل آدم ها و غرق شدن در منجلاب شهوت رانی و از همه مهمتر از چشم خدا افتادن و مورد لعن خدا قرار گرفتن این موجودات بی ارزش.

در این هنگام یکی از شیاطین دستش و بلند کرد تا از ابلیس اجازه بگیره و سؤالی پرسه: ابلیس بعد از تمام شدن حرفهش بهش اجازه حرف زدن داد. شیطان گفت: «برنامه ها و نقشه های شما چطوری انجام می شه؟ یعنی ما چطور می تونیم کارهایی رو انجام بدیم که آدم ها در این دام ها بیفتن و تو محیطی قرار بگیری که از هر طرف تحت فشار باشن؟»

یکی از مشاوران گفت: «من فکر کنم می خواد بدونه که ما چطوری با وجود اینکه اجازه دخالت مستقیم تو امور دنیا رو نداریم کارهامون رو پیش می بریم.»

ابلیس گفت: «خودم متوجه شدم.» مشاور گفت: «فکر کنم جواب این سؤال واسشون زود باشه»، ابلیس گفت: «نه!! واسشون تعریف کن.» مشاور شروع به صحبت کرد و گفت:

- در این خصوص با اجازه سرورمون توضیحاتی رو میدم اما دقیق ترش رو خودتون بعدها بهش می رسید چون قطعاً باهش روبرو می شید. اگر همه ما شیاطین بخوایم یک سنگ کوچیک رو در زمین جابجا کنیم قادر به انجامش نیستیم چون اجازه دخالت مستقیم تو زندگی آدم ها رو نداریم. پس اگر همه ما اراده کنیم که یکی از فرزندان آدم گناهی مرتکب بشه تا خودش نخواد ما نمی تونیم مجبور به انجام کاریش کنیم. شیطان گفت: «یعنی آدم ها با میل و اراده خودشون به ما خدمت می کنن؟» مشاور گفت: «دقیقاً همین طور که میگی!! در واقع اونها بازوان ما

روی زمین هستن و به هر نحوی به ما خدمت می کنن و خواسته های ما را با کارها و اعمالشون به مرحله عمل می رسونن، البته باید اعتراف کنم برخیشون در خیلی از موارد از ما پیشی گرفتن و ما رو حسابی شگفت زده کردن. اونها یارای ما روی زمین هستن ولی ما هیچ ارزشی واسشون قائل نیستیم و اخر هم باید خودشون جوابگوی اعمال و رفتارشون باشن، چون ما فقط پیشنهاددهنده هستیم و اونها به خاطر حرص و طمع های که دارن دعوت ما را قبول می کنن و شرایطی رو فراهم می کنن که هم نوعانشون راحت تر در دام ما بیفتن. حال از چشم چرانی و برهنه شدن هاشون گرفته تا جنایت ها و به بدبختی و فقر گرفتار کردن آدم ها و هزاران کار دیگه که باعث شده ما تا این اندازه موفق بشیم.» در این لحظه ملک نگاهی بهم کرد و با حالت تأسف گفت:

- امان!! امان از جهل و نادانی برخی شما آدم ها که هم خودتان رو تباه می کنید و هم باعث بدبختی دیگران می شید.

مانند کسی که بعد از سال ها غفلت تازه در حال بیدار شدن از دیدن این همه حماقت شوکه شدم و مات و مبهوت لحظه ای به ملک خیره شدم و بعد رو برگردوندم و زیر لب گفتم: «خاک بر سرم کنن واسه این همه حماقت و نادونیم که فکر می کردم زرنگم و خبر نداشتم دارم چه بلایی سر خودم و دیگران میارم». ملک گفت: «حالا به ادامه زندگی نگاه کن». به رو برو خیره شدم و صحنه های زشت خودارضاییم رو دیدم، ملک روش رو سریع برگردوند من هم در حالی که خجالت می کشیدم با ناراحتی گفتم: «این کارها دیگه واسه چیه؟ جمع کن این مسخره بازی ها رو!!!» ملک گفت: «اینها اعمال توست»، گفتم: «حالا من یه غلطی کردم شما باید نشون بدید و آبروی منو ببرید؟» ملک گفت: «به نظرت اون موقع که تو گوشه ای به دور از بقیه به نامحرم فکر می کردی و تو تخیلاتت باهاش زنا می کردی کسی تورا نمیدید؟». ناگهان پرده ها کنار رفت و طور دیگه ای خودم رو دیدم، ملک در حالی که پشتش بهم بود گفت: «چی می بینی؟» در حالی که دست پاچه شده بودم و به سختی نفسم بالا می اومد گفتم: «هر چی که تو آسمونه دارن منو نگاه می کنن بهم لعنت می فرستن یعنی اون زمان که فکر میکردم کسی منو نمیبینه همه شما منو می دیدید؟؟» ملک گفت: «ای کاش فقط ما را تورا میدیدیم!! مگه بارها و بارها به طریق مختلف نشیدی که خداوند ناظر بر اعمال همه ماست؟ به خیال خودت چهار تا دیوار خشتی میتونه حجایی بشه که از نگاه خدا دور بمونیم؟؟». هر لحظه داشت حالم بدتر می شد، سال ها به خیال خودم تو تنهایی مشغول خودارضایی و گناه بودم و فکر می کردم

کسی منو نمی بینه اما حالا متوجه شدم که در تمام اون لحظه ها به فرمان خدا حجاب ها کنار می رفته و خدا و همه ملائک بهم لعن می فرستادن، شاید اگه لحظه ای به این فکر می کردم که در محضر خدا هستم و همه منو می بینن، این کار رو نمی کردم و این همه هم خجالت زده نمی شدم. ملک گفت: «تو می دانستی این کار گناه کبیره است و حتی رسول خدا محمد مصطفی (علیه السلام) در حدیثی فرموده اند: «نَاكِحُ الْكُفِّ مَلْعُونٌ» (نکاح کننده با دست خود، ملعون است) اما با این وجود گناهت را سبک شمردی و مدام تکرارش کردی اما پروردگارتون به خاطر لطف و مهربانی بی حد و اندازه اش باز هم بهت فرصت می داد و اجازه نمی داد که آبروت بره». باز خودم رو دیدم که مشغول این عمل زشت و ناپسند هستم و تصویر به گونه ای بود که اطرافم هم دیده میشد، یکی از اعضای خانواده بدون اینکه از چیزی خبر داشته باشه در حال اومدن به اتاقی بود که مشغول گناه بودم که در همون لحظه از اومدن پشیمون شد و به سراغ کار دیگه ای رفت. ملک گفت: «خداوند به ما امر کرد که اجازه ندید آبروش بریزه و اون شخص رو از اومدنش منصرف کنید»، ناگهان تصاویر مشابه زیادی رو دیدم که بدون اینکه حتی خودم با خبر باشم خدا آبروم رو حفظ کرد و مثل همیشه بهم فرصت داد تا جبران کنم. خودم رو دیدم که چطوری آهسته آهسته عوارض خودارضایی داشت درونم نمایان می شد و من ازش غافل بودم، هر لحظه پریشونی حالم بیشتر می شد و پرخاشگر بی حوصله تر می شدم؛ ذهنم دیگه آرامش نداشت و به جز یک مشت خیالات حروم و گناه چیزی تو ذهنم باقی نمونه بود، خودارضایی مثل موریانه تمام وجودم رو داشت می خورد و این موضوع هر روز بیشتر و بیشتر می شد، دیگه همه چیز واسم نمایان شده بود و هر لحظه از اینکه چه بازی خوردم بیشتر خشمگین می شدم اما دیگه کار از کار گذشته بود و نمی تونستم جبران کنم. ملک گفت: «حالا- از اینها عبور می کنیم»، تصاویر جلوتر رفت و خودم رو در حالتی دیدم که در حال تلاشم تا نظر یک نامحرم رو به خودم جلب کنم، اون لحظه هیچ چی واسم مهم نبود جز انجام اون گناه. ملک گفت: «حال به آنچه می بینی دقت کن»، پدر و مادری را دیدم که منتظر به دنیا اومدن فرزندشون و از ذوق این موضوع غرق در شادی هستن، تصاویر به سرعت در حال عبور بودن اما با این وجود انگار همه چیز واسم قابل فهم و درک بود، اون نوزاد به دنیا اومد و کمی بزرگ تر شده بود؛ پدر و مادرش باهاش بازی می کردن و آرزوهای زیبا و قشنگی واسش داشتن و تمام تلاششون رو می کردن که تو آسایش و رفاه باشه و در آینده برای خودش کسی بشه، پرسیدم این بچه کیه؟ ملک گفت: «همون شخصی که تو تلاش کردی بهش نزدیک بشی و ازش بهره

جنسی ببری». یک لحظه پدر مادر اون شخص در نظرم اومدن که با چه آرزوهای زیبا و چه سختی هایی بزرگش می کردن و من در تلاش بودم که واسه لحظه ای لذت حروم و زودگذر بهش نزدیک بشم و به گناه آلوده اش کنم، تصاویر پدر و مادری رو دیدم که شکسته شدن و وجودشون پر از غم و ناراحتیه، پرسیدم اینها چه کسی هستن؟ ملک گفت: پدر و مادر همون شخص هستن و نگرانی و غصه بچه شون به این روز انداختشون. سرم و پایین انداختم و گفتم، ای کاش حداقل من این کارها را نمی کردم و جزئی از این پازل شیطانی قرار نمی گرفتم؛ شاید الان کمی وجدانم راحت تر بود، ملک گفت: «نقطه شروع این شهوت رانی ها از همون خودارضایی شروع می شه و روز به روز آدم رو به کارهای بدتری سوق میده.» یکدفعه چیزی به ذهنم رسید و گفتم: «پس!! پس!! یعنی پدر و مادر من هم همین حال و روز را داشتن؛ درسته؟»

ملک گفت: «متأسفانه بله!!» و بعد تصاویر پدر و مادر خودم رو دیدم و نا خواسته اشک هام جاری شد، چقدر نگرانم بودن و غصه می خوردن و من اصلاً به این حال و روزشون توجه نمی کردم، مادرم رو دیدم که در خلوت و تنهایی های خودش داشت واسم دعا می کرد و اشک می ریخت، پدرم رو دیدم که هر روز از خدا می خواد کمکم کنه تا عاقبت بخیر بشم، انگار فهمیده بودن راهی که دارم میرم اشتباهه اما کاری از دستشون بر نمیاد تا نجاتم بدن چون خودم این اجازه رو بهشون نمی دادم.

در این لحظه تصاویر زیادی از جلو چشمم عبور کردن، از لحظه ای که متوجه شدن با نامحرم در ارتباط هستم تا پیدا کردن اولین سیگار تو جیب و کیفم، ای وای که اون لحظه چه حال خرابی داشتن، انگار در اون لحظه صدای شکسته شدن قلبشون رو همه آسمان ها و زمین شنیدن جز من، اشکشون جاری شد و گفتم: «یعنی این همون بچه ماست که به هرزگی کشیده شده؟؟ آخه چطور باور کنیم که این همون بچه پاک و معصوم که هزار و یک آرزو و اسش داشتیم، یعنی الان داره با اینو اون... ای خدا چیکار کنیم ما ای کاش می مردیم این روزها رو نمی دیدیم.» مادرم رو دیدم برای اولین باری که از جیب سیگار پیدا کرد و واسه چند دقیقه مات و مبهوت موند و پاهاش توانش رو از دست داد و تکیه زد به دیوار و نشست و بعد با اون حال خرابش سیگار رو گذاشت داخل جیبم، مادرم کلافه و سردرگم شده بود و رفت به طرف آشپزخونه تا خودش رو با درست کردن غذا مشغول کنه و منتظر اومدن من شد، همین که وارد خونه شدم اومد جلو تا حرفی بزنه اما موند که چی بگه و لبخندی زد و گفت: «چه بوی

سیگاری میدی»، گفتم: «هیچی مامان دوست هام کشیدن و بوش موند رو لباسم»، مادرم گفت: «خوب پیششون وای نستا واسه ریه هات خوب نیست» و بعد رفت و سعی کرد که خودش رو قانع کنه که اون سیگار هم شاید برای من نبوده چون قلب مهربونش تحمل این چیزها رو نداشت.

ملک گفت: «خودت میدونی که کارهایی کردی که اینها در برابرش هیچی نیستن، می خواهی داد زدن ها و بی احترامی هات به پدر و مادرت رو نشونت بدم؟ یا هر دفعه که متوجه ارتباط هات با نامحرم می شدن که چطوری خرد می شدن؟ یا زمانی که مشغول کشیدن و خوردن انواع موادها و نوشیدنی ها حرام بودی رو نشونت بدم که چطور ذره ذره نابودشون کردی؟ اصلاً بزار از خیانت هات به همسرت بگم که با اونها چه کردی و یا کوتاهی هات در حق فرزندان؟» انگار همه زندگی و اعمال و رفتارمون با تمام پیامدهاش جلوی چشمم به سرعت در حال عبور بودن و بلاهایی که بر سر خانواده و اطرافیان آورده بودم، کاملاً واسم نمایان شده بود، دو دستی تو سرم زدم و شروع به گریه کردم مثل کسی که عزیزی رو از دست داده باشه، بعد با چشم گریون و حال خراب گفتم من تحمل دیدن این چیزها را ندارم. ملک گفت: «اما هنوز که چیزی به تو نشان داده نشده، بنشین تا ببینی چه قلب هایی را شکستی و چه ظلم ها و بدی هایی در حق خانواده و اطرافیان کردی»، گفتم: «من تحمل دیدنشون رو ندارم، خودم می دونم که چه بدی هایی کردم»، ملک گفت: «بدی هاتو می دانی اما الان اینجا هستی تا آثار کارهایی که انجام داده ای برایت قابل درک شود»، از جام بلند شدم و با حالت ناراحتی و تأسف به طرف آتش رفتم، ملک گفت: «کجا می روی»، گفتم: «تحمل آتش و عذابی که بهم نشون دادی خیلی راحت تر از دیدن این چیزهاست.» ملک گفت: «ای کاش در دنیا که بودی فقط لحظه ای به عواقب کارهایت فکر می کردی تا اینگونه شرمنده خودت و پروردگاران نشوی. نگاهی به بالا کردم و گفتم: «خدایا! توفقط به من خوبی کردی اما بی لیاقتی من باعث شده تا خودم هم قبول کنم که سزای من آتیشه»، و بعد با ناامیدی در دل تاریکی حرکت کردم تا به طرف عذاب هام برم که ملک صدام کرد و گفت: «قبل از رفتن حرفی نداری که بگویی؟» لحظه ای ایستادم و بعد به طرف ملک برگشتم و گفتم: «در زندگی جز انجام کارهای حرام و گناه چیزی نفهمیدم، یعنی خودم تلاشی برای فهمیدن نکردم اما الان!! الان!! چندتا سؤال ذهنم رو به خودش درگیر کرده که قبل از رفتن بپرسم». ملک گفت: «فکر نمی کنی برای فهمیدن خیلی دیر شده است؟» در حالی که اشک در چشم هام حلقه بسته بود گفتم: «راست میگی دیگه

خیلی دیر شده» و بعد به راه خودم ادامه دادم. ملک گفت: «لحظه ای بایست» و بعد بهم نزدیک شد و گفت: «اگر الان به تو بگویم این چیزها که برای تو اتفاق افتاده است با وجود اینکه واقعیت دارد اما تو در عالم خواب می بینی چه میگویی؟» گفتم: «تا زمانی که در جهل باشم و ندانم اطرافم چه خبر و فقط به دنبال هوا و هوس باشم اگر هر شب هم این خواب ها را ببینم باز بیدار می شم به سراغ کارهای اشتباهم می رم و همون ها رو تکرار می کنم؛ بدبختی من و امثال من از تلاش نکردن برای فهمیدن»». ملک باز گفت: «امان! امان!! امان از جهل برخی شما آدم ها» و بعد گفت: «همراه من بیا»، گفتم: «دیگه کجا بیا من که اشتباه و ناسپاسی هام رو قبول کردم و پذیرفتم که عذاب الهی حقمه؛ دیگه بزار تو حال خودم باشم من واقعا تحمل دیدن اعمالم و ندارم». ملک گفت: «مگر نمی خواهی بفهمی تا از جهلی که داری کاسته بشه؟» سرم رو به نشانه تأیید تکان دادم و ملک گفت: «پس همراه من بیا». بعد منوبه فضای دیگه ای برد، اونجا همه چیز زیبا و آرامش خاصی حکم فرما بود؛ افرادی را دیدم که ظاهر آراسته ای داشتن و مهربانی در چهره و نگاهشون کاملاً نمایان بود، ملک گفت: «این عزیزان از بندگان صالح خدا هستن، هر سؤالی داری میتونی ازشون بپرسی و اگر مطلبی هم نیاز باشه خودشان برایت تعریف خواهند کرد، من دیگه باید بروم سعی کن تا میتوانی ازشون یاد بگیری.» فضای دلنشین و آرامی حاکم بود و دیگه از اون عذاب ها خبری نبود اما انگار هیچ حرفی برای گفتن نداشتم و هر چه می خواستم بپرسم و فراموش کرده بودم. یکی از اونها بهم نزدیک شد و گفت: «خوش اومدی! معلومه لحظات سختی رو گذروندی، اینجا دیگه جای نگرانی وجود نداره و کمی آروم باش.»

گفتم: «نمیدونم از کجا شروع کنم و چه سؤالی بپرسم». گفت: «اشکالی نداره ما کمکت می کنیم، حالا بیا بریم پیش سایر دوستانمون که منتظرت هستن. در بین راه گفتم، انگار هیچ چیزی تو ذهنم نمیاد و اصلاً نمی دونم چی بگم.» لبخندی زد و گفت: «عیب نداره، خودتو اذیت نکن، اصلاً می خوام قبل از اینکه به جمع دوستانمون بریم کمی با هم صحبت کنیم؟»

- بله! این طوری خیلی بهتره.

- پس بیا بریم زیر اون درخت زیبا بشینیم و کمی از آرامش اینجا لذت ببریم.

مانند کودکی که بهش محبت می کنن از طرز رفتارش خیلی آروم شدم و با لبخند گفتم: «بریم». همان طور که مشغول راه رفتن بودیم تا به اون درخت برسیم، گفت:

- یک سؤال ازت بپرسم؟

- فوراً جواب دادم، آره بپرس

- گفت: «تا به حال به گمشده درونت فکر کردی؟ اینکه بدونی باید به دنبال چه چیزی باشی؟ تا به حال احساس نکردی گمشده ای در درونت داری؟ کمی فکر کردم و گفتم:

- نه! یعنی اصلاً منظور شما را نمی فهمم، می دونم از چیزهای دنیوی حرفی نمی زنید اما نمی دونم منظور تون چیه. با تبسمی که بر لب داشت گفت:

- بیا روی این تخته سنگ بشین تا برات تعریف کنم.

گمشده درون

تا به حال شده تو زندگی احساس کنی چیزی کم داری و از این موضوع ناراحت شده باشی و احساس کنی اگر به دستش بیاری حالت بهتر می شه؟

- اره بارها و بارها با این موضوع روبرو شدم، مثلاً تو دوران نوجوانی به خصوص زمانی که مدرسه می رفتم هرازگاه پیش میومدم که از لباس یا کفش و یا حتی مدل خاصی از یک تلفن همراه خوشم اومده و حس می کردم اگر داشته باشمش حالم خیلی بهتر می شه اما الان که دارم اون روزها رو تو ذهنم مرور می کنم می بینم وقتی هم که به دستشون می آوردم شاید همون لحظه حالم و خوب می کرد اما بعد چند روز خیلی زود واسم عادی می شد، البته بزرگتر که شدم هم همین شرایط و داشتم فقط کمی خواسته هام تغییر کرده بود مثل خونه، ماشین، حساب بانکی و... اما باز هم وقتی به دستشون می آوردم حالم خوبم خیلی طولانی نبود و دنبال چیز بهتر بودم و فکر می کردم اگر به دستش بیارم حالم رو خوب می کنه.

- یادت هست چه زمانی احساس کردی که دیگه همه چیز داری و هیچ چیز کم نداری که بخواد از نبودش اذیت بشی؟

- نه بعید می دونم چون تا اونجا که یادمه همیشه احساس می کردم برای بهتر شدن و داشتن حال خوب باید به چیزهایی رو به دست بیارم البته بعد از به دست آوردنش باز دنبال بهتر و بالاترش می رفتم.

- تو این مدت هیچ وقت نشد از خودت بپرسی که تا کجا می‌خوای ادامه بدی، دیگه وقتش رسیده بگی این همونی هست که می‌خوام و بسه واسم؟

- اگر هم بوده فقط تو اون مورد خاص چنین احساسی داشتی اما تو زمینه‌های دیگه باز به دنبال چیزهای بهتر می‌رفتم مثلاً اگر از ماشینم راضی می‌شدم حس می‌کردم خونهٔ بهتری کم دارم، اگر از خونه ام راضی می‌شدم حس می‌کردم از وسایل خونه چیزهایی کم دارم و این موضوع دربرگیرندهٔ همهٔ امور زندگی من بود.

- تو تمام این کمبودها چند بار شد که حس کنی تو خودت رو کم داری و باید به دنبال خودت باشی؟

- فکر کنم هیچ وقت!!

نگاهی بهم کرد و با لبخندی که به لب داشت و با لحن پر محبتش گفت:

- تو در طول زندگی مدام به صورت فطری راهنمایی میشدی که به دنبال خودت باشی و خودت و پیدا کنی اما مسیر رو اشتباه رفتی و حتی حاضر نشدی یکبار فکر کنی و از خودت بپرسی که چرا وقتی به چیزی که می‌خوام می‌رسم باز عطش نمی‌خوابه و به مانند کسی که گمشده‌ای داره و به هرجایی سر می‌زنی مدام از این شاخه به شاخهٔ دیگه می‌رم. همهٔ ما انسان‌ها از درون گمشده‌ای داریم که خودمون هستیم و تا بهش نرسیم عطش خواسته‌هامون آرام نمی‌گیره و مدام ما رو با خودش به اینور و اونور می‌بره و چه بسا که با لحظه‌ای غفلت ما رو به بیراه‌هایی هم بکشونه و باعث بشه به کارهای بسیار ناخوشایندی هم دست بزنینم.

- تنش‌های درونیم کمتر شده بود و حال و هوای بهتری داشتم و گفتم:

- میتونم به سؤال ازتون بپرسم؟

- آره حتماً، راحت باش.

- خب حالا اومدیم من یا هر شخص دیگه‌ای متوجه می‌شدیم که باید خودمون رو پیدا کنیم اون وقت چی می‌شد؟

- وقتی گفته می‌شه باید خودمون رو پیدا کنیم قطعاً منظور همین بعد جسمی که تو آینه می‌بینیم نیست چون هر انسانی دارای دو بعد هست؛ یکی جسمی که از خاک درست شده و

به خاک بر می‌گردد و یکی بعد روحی که از خداوند سرچشمه می‌گیره و ما باید بیشتر به دنبال این بعد باشیم و اگر مسیر و درست تشخیص بدیم هرچه قدر بیشتر تلاش کنیم که خودمون و پیدا کنیم بیشتر به خدا نزدیک می‌شیم چون خداوند از روح خودش در ما دمیده و ما ذره ای ناچیز از وجود بی‌انتهای پروردگارمون هستیم و این کنکاش باعث می‌شه به اصل وجودیمون که ازش خلق شدیم یعنی خدا برسیم.

- یعنی منظور شما اینه که شناخت خودمون مقدمه ای هست برای شناخت و رسیدن به خدا؟

- آفرین!! دقیقاً همین طوره. برای شناخت هر چیزی باید از جزء شروع کرد تا به کل رسید و نمی‌شه که ابتدا کل رو بشناسیم بعد نم نم بیایم سراغ جزء؛ و اگر چنین اتفاقی بیفته سطح درک و شناخت ما بسیار محدود می‌شه. به عنوان مثال، یک خودرو را در نظر بگیر اگر بخوایم نگاه کلی داشته باشیم وسیله ای برای رفت و آمد و.. که تمام درک ما هم ازش در همین حد خلاصه می‌شه. در حالی که همون خودرو از هزاران جزء تشکیل شده و هر کدوم وظایفی دارند و اگر یکی از آنها نباشد عملاً خودرو کار نمی‌کنه و ما به این جزئیات اهمیت چندانی نمیدیم. ولی اگر سعی کنیم نگاه ریزبینانه تری داشته باشیم و جزء به جزء با تمام قطعات آن آشنا بشیم علاوه بر اینکه شناخت درستی از خودرو پیدا می‌کنیم، باعث می‌شه که در نهایت به هدف کلی ساختش که وسیله رفت و آمد و غیره است هم پی ببریم. البته نعوذ بالله نه خداوند خودرو است و نه ما اجزای آن و این فقط یک مثال ساده برای تشخیص جزء از کل بود. اما حقیقت گمشده واقعی درون تمام ما آدم‌ها خداست و برای رسیدن به پروردگار ابتدا باید خودمون رو که جزئی از ذات مقدس حق تعالی هستیم رو بشناسیم و به درکی از خودمون برسیم تا وجودمون آماده و محیای شناخت گمشده حقیقی وجودیمون که همون خداست بشه و شناخت از خود در واقع مقدمه ای است برای شناخت خداوند و رسیدن به گمشده درونیمون که در ابتدا خودمون هستیم ما رو هدایت میکنه تا به گمشده اصلی وجودمون یعنی یگانه خالق هستی برسیم.

- بعد از کمی صحبت حال و هوام بهتر شد و وارد جمع شدیم و همه اونها به استقبال ما اومدن و خوش آمد گفتن و بعد از لحظاتی شروع به گفتگو کردیم. هر یک از اونها مطلبی رو برای آگاهی بیشتر من عنوان کردن که در ادامه میخونیم.

همه ما به خوبی می‌دونیم که هیچ کار خدا بی حکمت نیست و هر چیزی رو که خلق کرده حتماً واسش دلیلی داشته و هر کدوم معنایی رو به ما انسان‌ها می‌رسونه. به عنوان مثال کلمات خود هر کدوم معنایی دارن مثل پدر، مادر، همسر و... اگر با دقت بیشتری نگاه کنیم کوه دریا و باد و بارون هم معنایی دارن و بیانگر چیزی هستن و یا حیوانات و درختان و سیارات و خلاصه هر چی که تو این عالم وجود داره برای ما انسان‌ها به گونه‌ای معنایی دارن، زیرا خدا فرموده که همه دنیا را برای انسان خلق کرده ام و انسان رو برای خودم «یا بن آدم خلقت الأشياء لأجلک و خلقتک لأجلي (ای فرزند آدم، همه چیز را برای تو آفریدم و تو را برای خودم)». همین حدیث قدسی خودش گواه اینه که انسان اون قدر بزرگ آفریده شده که می‌تونه به هر چیزی در این عالم معنا بده حتی به زندگی؛ چون خداوند این طور خواسته که انسان در مرکز عالم قرار بگیره و همه مخلوقات به دورش معنایی پیدا کنن و این نشون دهنده جایگاه بالای ما انسان‌ها در این عالم خلقت است اما متأسفانه گاهی اوقات می‌بینیم که عده‌ای با عقل ناقص خود حرف‌هایی می‌زنن و تعاریفی برای زندگی میارن که از جهلشون سرچشمه میگیره و انگار نعوذبالله در جای خدا نشستن و هر چه به عقل ناقصشون می‌رسه به خوراک عده‌ای آدم تبیل که حال و حوصله ندارن به دنبال واقعیت برن میدن و اونها هم به راحتی می‌پذیرن. به عنوان مثال، یک شخصی که به او لقب فیلسوف هم دادن و در نگاه عده‌ای هم متأسفانه شاید عقل کل هم باشد می‌گوید زندگی اساساً این است که انسان برتر شود، خب اینکه اشکال ندارد اما مشکل در تعریف این شخص از برتر بودن است که انسان‌ها را به دو دسته تقسیم کرده: دسته اول انسان‌های قوی از نظر مقام و پول و ثروت و انسان‌های ضعیف که هیچ کدام از اینها را ندارن. به عقیده این شخص اگر انسان‌های ضعیف از بین برن فقط انسان‌های موفق و برتر باقی می‌مونن و زندگی زیباتر می‌شه. انسان‌های ضعیف حق زندگی ندارن چون باعث می‌شن دنیا به سمت ضعف حرکت کنه، چون اینها رو آدم‌های تبیلی می‌بینن که نتونستن خودشون رو بالا بکشن. اما سؤال اینجاست که ضعیف و قوی بودن انسان‌ها همینه که شما می‌گید؟ اصلاً شما توان شناخت انسان رو دارید که بخواید معیار ضعیف و قوی بودنش رو تشخیص بدید؟ یعنی انسانی که خدا می‌گه تمام عالم و واسه اون خلق کردم اگر پول داشته باشه قوی و اگر نداشته باشه ضعیفه؟ اگر همون شخصی که شما می‌گید قوی و حق زندگی داره تو یک شب تمام ثروتش رو از دست بده و دیگه صاحب اون پست مقامی هم که بوده نباشه، ضعیف و

حق زندگی کردن نداره؟ این حرف ها یک نمونه از اون چیزهایی که عده ای میگن و عده ای هم کورکورانه ازش پیروی می کنن در حالی که معنای واقعی زندگی رشد کمال روحی و معنوی انسان است؛ حال می خواد فقیر باشه یا ثروتمند. خدا می گه تمام دنیا برای انسان اون وقت ما میگیم فلان شخص پول بیشتری داره و ماشین و خونه اش خیلی خوبه پس آدم قوی هست. تمام این عالم ابزاری برای ما انسان ها که به وسیله اون بتونیم رشد کنیم و چیزی بشیم که خدا می خواد، ما که برای پست و مقام و پول و ثروت خلق نشدیم اگر معیار مقام انسان باشه خب ما که اشرف مخلوقات هستیم، حال اشرف مخلوقات بودن بالاتر یا رئیس فلان اداره و شرکت و کشور و...؟ و یا داشتن تمام عالم بیشتر یا مقداری پول و حساب بانکی؟ برای رسیدن به معنای زندگی باید آگاه باشیم و مراقب که رفتار و کردار اطرافیان و نوع دیدگاهشون ما رو فریب نده؛ شاید اونها بخوان تو جهل خودشون باقی بمونن و فکر کنن راه اشتباهی رو که می رن درسته چون واسشون لذت بیشتری داره اما اینکه دلیل نمی شه ما هم بخوایم همون راهی رو بریم که دیگران کورکورانه انتخاب کردن. راه و رسم زندگی را خدا در قرآن و به وسیله انبیاء و امامان به ما نشون داده تا به درک واقعیش برسیم.

چرا هر کار می کنیم حال دلمان خوب نمی شود؟

بعضی وقت ها در زندگی با وجود اینکه همه چیز داریم خونه، ماشین، پول، کار و... اما حال دلمون خوب نیست. گاهی اوقات افرادی رو اطرفمون می بینیم که همه چیز دارن جز یک حال خوب. واقعاً چرا تو این روزگار اون قدر حال خوب کم شده و افراد کمی رو می شه پیدا کرد که قلباً از زندگیشون راضی باشن و حال دلشون خوب باشه؟ خیلی عجیبه که تو عصری زندگی میکنیم که علم و تکنولوژی بسیار پیشرفت کرده و به کمک رفاه و آسایش بشر اومده و به سرعت هم در حال پیشرفت اما این همه راحتی نه تنها حالمون و بهتر نکرده بلکه بدتر هم شدیم!!! قطعاً تو برهه هایی از زندگی با مشکلاتی روبرو شدیم که به شدت روحمون رو آزار داده و احساس کردیم اگر حل بشه دیگه خوشبختیم و دغدغه ای نداریم اما وقتی برطرف شده بعد از مدت کوتاهی باز هم حال خوبی نداشتیم، واقعاً علتش چیه؟ چرا اگر هم حال خوبی داریم خیلی کوتاه و موقتی و موندگار نیست؟

فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ

“بنابراین، مرا یاد کنید [تا] شما را یاد کنم؛ و مرا سپاس گزارید، و [نعمت های بیشمار] مرا ناسپاسی نکنید. (بقره 152)

وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ

و به یقین ما به شما [مردم] در زمین توانایی [و اقتدار] بخشیدیم و برایتان در آن وسایل [و امکانات] زیست قرار دادیم، [اما] چه اندک سپاس [خدا] می گزارید. (اعراف/10)

دوست عزیز، مشکل ما هر چی که باشه (خونه، ماشین، بیماری و...) اگر روزی هم به لطف خدا حل بشه تا زمانی شکرگزار نعمت های خدا نباشیم باز حال دلمون خوب نمی شه. امروزه اغلب ما آدم ها با شرایط مختلف مادی و رفاهی و اجتماعی در یک چیز باهم برابر هستیم و اون هم اینه که حال دلمون خوب نیست و فقط بهونه میاریم که اگر این اتفاق تو زندگی بیفته و یا به فلان آرزوم برسیم حالم خوب می شه. خب اگر اینطوری بود اون شخصی که حداقل از نظر سلامتی و مادیات مشکلی نداره و تورفاه کامله باید بهترین حال دنیا را داشته باشه، اون چی کم داره که حالش خوب نیست؟ من قبول دارم تو زندگی ممکنه اتفاقاتی بیفته که ما رو آزار بده اما واقعاً اگر اون مشکل حل بشه دیگه حالمون خوب می شه و هیچ بهونه ای واسه ناراحتی نداریم؟ تا حالا چند بار تو زندگی از خدا چیزی خواستیم و احساس کردیم اگر چیزی که میخوایم بشه حالمون خوب می شه و دیگه بهونه ای واسه حال بد باقی نمی مونه اما وقتی مشکل حل شد بعد از مدت کوتاهی برگشتیم سر خونه اول؟ مشکل ما اینه که در برابر نعمت های خدا شاکر نیستیم و هر چی بهمون میده تو نظرمون کم و ناچیزه. تا به حال چند بار شده بشینیم و بگیم خدایا شکرت که این نعمت ها رو بهم دادی و این گره ها رو از زندگی باز کردی و من هم به پاس قدردانی این لطفت با وجود اینکه یقین دارم تو بی نیاز هستی و قادر به انجام هر کاری این گره را از زندگی کسی دیگه ای باز می کنی؟ چند بار شده بشینیم و خدا رو به خاطر تمام نعمت های که بهمون داده شکر کنیم؟ تا تونستیم مثل یک فرزند ناخلف که فقط و فقط از پدر مادرش توقع داره که همه چیزو واسش فراهم کنن و اگر یکی از خواسته هاش برآورده نشه غر میزنه و ناسپاسی میکنه، فقط غر زدیم و گله و شکایت کردیم. شکرگزاری حتی در اوج مشکلات و سختی باعث می شه حال دلمون خوب بشه اما غفلت و ناسپاسی باعث می شه اگر در اوج رفاه هم که باشیم باز از درون حال خوبی نداشته باشیم. شکرگزاری از نعمت های خدا خیلی آسونه؛ فقط کافیه کمی منصف باشیم اون وقت می بینیم که همه چیز چه زیباست. حال خوب یعنی خدایا داده و نداده ات را شکر.

قال الصادق عليه السلام:

لَوْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى عِبَادَةٌ تَعَبَّدَ بِهَا عِبَادُهُ الْمُخْلِصُونَ أَفْضَلَ مِنَ الشُّكْرِ عَلَى كُلِّ لَأَطْلَقَ لَفْظَةً فِيهِمْ مِنْ جَمِيعِ الْخَلْقِ بِهَا فَلَمَّا لَمْ يَكُنْ أَفْضَلَ مِنْهَا حَصَّهَا مِنْ بَيْنِ الْعِبَادَاتِ وَ حَصَّ أَرْبَابَهَا فَقَالَ وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِي الشُّكُورُ

اگر نزد خداوند عبادتی بهتر از شکرگزاری در همه حال بود که بندگان مخلصش با آن عبادتش کنند، هر آینه آن کلمه را درباره همه خلقتش به کار می برد، اما چون عبادتی بهتر از آن نبود از میان عبادات آن را خاص قرار داد و صاحبان آن را ویژه گردانید و فرمود: «واندکی از بندگان من سپاسگزارند». (مصباح الشریعه ص 24 و ص 25)

قال علی علیه السلام:

أَكْثَرُ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى مَنْ فَضِّلْتَ عَلَيْهِ، فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَبْوَابِ الشُّكْرِ؛

به کسی که بر او برتری داده شده ای بسیار بنگر، زیرا این کار یکی از انگیزه های شکرگزاری است. (به ضعیف تر از خودت بسیار نگاه کن که موجب شکرگزاری ات از خداوند می گردد)

(نهج البلاغه (صبحی صالح) ص 460، نامه 69)

نعمت های بی شمار خدا به انسان ها

امام جعفر صادق می فرماید: (شکر نعمت، دوری از گناهان است و کمال شکرگزاری انسان گفتن الحمد لله رب العالمین).

هر چقدر از نعمت های خدا بگیم و بنویسیم باز هم مثل قطره ای در برابر دریاست، ما عاجزتر از اونیم که توان درک تمام نعمت های آشکار و پنهون خدا رو داشته و اونطور که شایسته است قدر دان و شکرگزارش باشیم. خدا زمین را با هزاران نعمت به وجود آورد که ما در آسایش زندگی کنیم و از چیزهایی که وجود داره لذت ببریم. آخه چطور ممکنه باریدن بارون رو تماشا کنیم و از برکاتش غافل باشیم و یا خورشیدی که در آسمون قرار داره و از گرما و روشنایی و هزاران نعمت دیگه اش بهره ببریم ولی لحظه ای فکر نکنیم که اگر روزی نباشه چی به سرمون میاد، مگر می شه به نعمت خاک و سنگ و فلز و... اندیشید که چطور واسه خودمون سر پناه و هزار چیز دیگه می سازیم و حق مطلب رو ادا کرد. اصلاً مگه می شه به کوه ها و دریاها و

ص: 66

نعمت هاش نگاه کرد که فقط برای آسایش ما آفریده شده و شکرگزار نبود؟ هر جا را که نگاه می کنیم از گل و گیاه و درختان و کوه و دریا و سیارات و... گرفته تا تک تک موجودات و ذرات عالم فقط یک چیز به ما میگویند که خدا ما رو برای تو آفریده تا در خدمت باشیم.

- بله حق با شماست. متأسفانه من نه تنها شاکر نبودم بلکه بسیار هم ناسپاسی کردم و از جسم و فکر و روحم فقط برای گناه استفاده کردم، این همه نعمت بی شمار خدا رو ندیدم و به سراغ کارهایی رفتم که بر من حرام بود. شما راست میگویید؛ خدا هیچ چیز واسم کم نداشت اما من مثل بچه ای که پدر و مادرش همه امکانات رفاهی رو واسش فراهم می کنند تا برای خودش کسی بشه اما در عوض به بیراهه میره و خودش رو تباه میکنه خودم رو فنا کردم. این رسم شکرگزاری نبود که بجا آوردم، مگه خدا چی از من خواست؟ جز اینکه با اطاعت کردن از دستوراتش شکر نعمت هاشو بجا بیارم تا باعث رشد و سعادت من تو دنیا و آخرت بشه.

- تنها تو نبودی و نیستی که همه چیز و ندید گرفتی و با اعمال ناشایست ناسپاسی کردی، همه ما به نوعی این کارو کردیم حال یکی کمتر و یا بیشتر.

- دلم میخواد بگم خدایا!!! می دونم که تمام این عالم در برابر بزرگی و عظمتت هیچی نیستن و مهربونیت در حق من ناسپاس بزرگترین نعمت عالم بود که من ازش غافل بودم. همه چیز رو واسم فراهم کردی که به سمت پیام و فقط ازم خواستی که شکرگذار باشم تا بیشتر لذت ببرم و رشد کنم، تو حتی در شکرگذاری هم واسم نعمت قرار دادی تا از این طریق به آرامش برسم اما من روسیاه جز ناسپاسی و خرج کردن نعمت های بی شماری در راه گناه کاری نکردم. خدایا دلم می خواد در برابر ناسپاسی هام فقط یک جمله بگم؛ شکر خدایا شکر که اون قدر مهربونی. ای کاش یک بار دیگه برای آخرین بار بهم فرصت بدی تا بدی هام رو جبران کنم. (هرچند می دونم به اندازه نفس هایی که کشیدم فرصت دادی اما من غافل بودم)

توجه به خود

در این عالم هر چیز ممکنه توجه ما رو به گونه ای به خودش جلب کنه و باعث بشه از خودمون غافل بشیم و حتی ممکن تو برخی موارد اصلاً متوجه این غفلت نباشیم و فکر کنیم خیلی هم به خودمون توجه داریم.

با یک سؤال شروع میکنم تا به درک بیشتر موضوع کمک کنه. تا به حال شده وقتی جلوی آینه خودت رو آراسته میکنی و لباس مناسب میپوشی دقت کنی تو اون لحظه چه چیزی از ذهنت می گذره؟ اگر به این توجه کنیم که فقط خودمون لذت ببریم این نشون دهنده اینه که واسه خودمون ارزش قائلیم ولی اگر لحظه ای ذهنمون به این سمت بره که کسی ما رو تو خیابون دید از تیپ ما خوشش بیاد اینجا دیگه ما به خودمون توجه نداریم بلکه به نظر و نگاه دیگران توجه کردیم. البته اینکه خودمون و واسه همسر و خانواده آراسته کنیم تا نظرشون رو جلب کنیم؛ نشون دهنده ارزشی که واسه همسر و خانواده قائلیم ولی یک رهگذر و یا یک نامحرم و حتی یک دوست چرا باید نگاهش مهم باشه؟ چرا باید حتی لحظه ای از خودمون غافل بشیم تا نظر یکی دیگه رو جلب کنیم؟ مگه نظر چند نفر رو میتونیم متوجه خودمون کنیم؟ در حقیقت اگه بیشتر به رفتارمون دقت کنیم شاید بیشتر متوجه این موضوع بشیم که اغلب برخلاف اینکه فکر می کنیم به خودمون اهمیت میدیم؛ مدام توجهمون به دیگران و سعی میکنیم مطابق میل و نظر اونها باشیم.

به عنوان مثال ممکنه برای هر شخصی بارها پیش او آمده باشه که دلش بخواد بدونه فلان هنرپیشه یا ورزشکار و سیاستمدار و... چه لباسی پوشیده، چی می خوره، چه ماشینی داره و حسابی غرق این مسائل پوچ بشه و یا حتی ممکنه وقتی از کنار کسی رد می شیم لحظه ای کنجکاوی کنیم که طرف مقابل چه شکلیه که معمولاً هم تو موارد نامحرم پیش میاد، در واقع ما اون لحظه حواسمون از خودمون پرت شده و به شخص دیگه ای توجه کردیم. البته در اینجا منظور الگوبرداری از رفتارهای شایسته یک انسان موفق نیست که جا داره بگم انسان موفق و کامل هم تعاریف خاص خودش و داره و صرفاً فقط به این دلیل که فلان شخص یک فوتبالیست، هنرپیشه، پزشک و یا مهندس موفق بوده؛ با وجود اینکه ممکنه تو اون مورد خاص گزینه مناسبی برای الگوبرداری باشه اما عقلانی نیست که صرفاً فقط به این دلیل برای تمام امور زندگیمون الگو قرارش بدیم. ممکنه یک هنرمند تو هنر خودش بسیار موفق باشه و ما هم چون اون حرفه رو دنبال میکنیم از تجربیاتش استفاده کنیم ولی این دلیل نمی شه که لباس پوشیدن و رفتار و نوع نگاه اون شخص به زندگی الگوی مناسبی برای ما باشه اون هم به این دلیل که چون در حرفه اش موفق بوده. این نوع غفلت ها انواع مختلفی داره و فقط مختص یک مورد خاص نیست، مثلاً می شه اشاره کرد به توجهات زائدی که ذهنمون رو بی خود و بی جهت درگیر میکنه و معمولاً هم راجع به اشخاص رخ می ده که فلان شخص چی راجع به ما فکر

می‌کنه، چه می‌گه، آیا از پوشش و رفتار ما خوشش اومده، آیا...؟ وقتی این اتفاق میفته دیگه واسه خودمون نیستیم و از خود غافل می‌شیم و دیگه فکر نمی‌کنیم که خودمون از چی خوشمون میاد و یواش یواش بدون اینکه متوجه باشیم واسه دیگران زندگی می‌کنیم. البته حرفم این نیست که ما هرکاری بخوایم انجام بدیم و بگیم خب دارم واسه خودم زندگی می‌کنم، چون هر چیزی قانون و آدابی داره که ما باید با در نظر گرفتن اون آداب و قوانین اونطور که می‌خوایم زندگی کنیم. به عنوان مثال کسی با لباس راحتی منزل به عروسی نمی‌ره و بگه من برای خودم زندگی میکنم ولی اگر کت و شلوار هم نپوشید و دلش خواست یک لباس اسپرت یا محلی بپوشه هم هیچ اشکالی نداره. تمام این‌ها لباس هستن ولی هر چیزی یک آداب کلی داره و ما فقط می‌تونیم جزئیاتش رو تو همون چارچوب تغییر بدیم. مثلاً در یک جامعه اسلامی خانم‌ها برای اینکه به خود ارزش بدن باید حجاب داشته باشن، حالا اگر کسی بگه من می‌خوام برهنه باشم و واسه خودم زندگی کنم که نمی‌شه، این شخص در واقع علاوه بر قوانین الهی، قوانین اون جامعه را هم نقض کرده اما می‌تونه نوع پوشش خودش و در چارچوب قوانین به اختیار خودش انتخاب کنه.

در حقیقت

خیلی از ما انسان‌ها وقتی خونه هستیم خیلی کمتر به خودمون توجه می‌کنیم ولی همین که می‌خوایم از منزل خارج بشیم و یا در جمعی حضور پیدا کنیم خیلی بیشتر به ظاهرمون می‌رسیم و از نظر رفتار سعی می‌کنیم شخصیتی رو از خودمون نشون بدیم که واقعیت ما نیست. اینکه ما زمانی که در جامعه حضور پیدا می‌کنیم ظاهری شیک و آراسته داشته باشیم نه تنها بد نیست بلکه خیلی هم خوب و پسندیده است ولی اشکال کار اونجاست که برخی از ما هیچ تلاشی نمی‌کنیم که واقعیت درونمون رو اصلاح کنیم و در خلوت خود یا خانواده همون شخصیتی رو داشته باشیم که تو جامعه سعی می‌کنیم از خودمون در ظاهر نشون بدیم. شخصیت با رفتار فرق داره و نباید این دو رو اشتباه بگیریم، شخصیت ما واقعیت ما انسان‌هاست و تحت هیچ شرایطی متناسب با محیط عوض نمی‌شه ولی رفتار ما قطعاً زمانی که در جمع دوستان و یا خانواده هستیم با زمانی که در محل کار هستیم متفاوت هست. به عنوان مثال، یک شخص هم در مجالس شادی شرکت میکنه و هم در مجلس عزای ولی رفتاری که در این دو مجلس داره با هم متفاوت در حالی که شخصیتش یکیه. برخی از ما تلاش نمی‌کنیم به شخصیت دلخواه خودمون نزدیک بشیم ولی زمانی که در محیطی قرار می‌گیریم

شخصیتی خلاف چیزی که هستیم و میخوایم نشون بدیم. مثلاً آدم پرخاشگری هستیم ولی سعی میکنیم خودمون رو شخصی آروم و صبور نشون بدیم و به محض اینکه در شرایط قرار می گیریم نمی تونیم واقعیت درونمون رو کنترل کنیم و شخصیت پرخاشگرمون خودش و نشون میده. در حالی که باید تلاش کنیم برای اینکه از وجودمون لذت ببریم به شخصیت دل خواه خودمون برسیم نه اینکه چون دیگران ازمون تعریف کنن تصمیم به تظاهر چنین کاری بگیریم. یا زمانی که خونه هستیم از نظر ظاهر اصلاً به خودمون توجه نمیکنیم و یا خیلی کم اهمیت میدیم و میگیریم کسی نیست که فقط خودمم و یا غریبه ای که نیست خودم و همسرم و خانواده ام هستیم و توجهات از این قبیل که باید تو جواب بگم چه کسی مهمتر و با ارزش تر از خودمون وجود داره؟ این اولین اشتباه ما آدم هاست که خودمون رو نمی بینیم و برای وجودمون ارزش قائل نیستیم در حالی که برای یک انسان هیچ کس با ارزش تر از خودش نیست. در مرحله بعد خانواده مون با ارزش ترین آدم های زندگیمون هستن و ما اگر در درجه اول نتونیم برای وجود خودمون ارزش قائل باشیم، چطوری میتونیم به عزیزانمون اهمیت بدیم؟ اشتباه بعدی ما اینه که فکر می کنیم اگر تو خلوت به خودمون اهمیت بدیم به زحمت میفتیم ولی این زحمت نیست و بیانگر ارزشیه که واسه خودمون قائلیم، چطور اون وقت که می خوایم بریم تو جامعه به خودمون می رسیم و اسمش اهمیتیه ولی زمانی که تنها هستیم اگه همین کارها رو کنیم اسمش می شه زحمت؟ تمام این رفتارها نشون دهنده اینکه ما به خودمون توجه نمیکنیم و واسه دیگران زندگی می کنیم و نظر اونهاست که مهمه. فکر کنیم از فردا که بیرون می ریم هر کس به خودش توجه کنه و اصلاً نگاه نکنه که فلان نفر چی پوشیده یا چه ماشینی و تیپ و هیجلی داره... حالا- چطوری از خونه می ریم بیرون؟ اما هستن کسانی که به معنای واقعی به خودشون توجه میکنن، این افراد رو اگر در یک سیاره دیگه هم تنها بزاریم باز همون طور به خودشون اهمیت میدن که زمانی بین میلیون ها انسان زندگی می کنن. این افراد بهترین عطر و لباس و واسه خودشون استفاده می کنن؛ اغلب این آدم ها کسانی هستن که به روح خودشون هم خیلی توجه میکنن و دارای عزت نفس بالایی هستن و بدون توجه به اینکه تمام دنیا مخالف یا موافقشون کار درست و انجام می دن و هیچ وقت به خاطر ارزشی که برای جسم و روحشون قائل هستن کار اشتباه بر خلاف دستور خدا انجام نمی دن. توجه زائد به دیگران ما رو از خودمون غافل میکنه، چرا باید مهم باشه فلان خانم یا آقا نظرش راجع به ما چیه مگه چه اهمیتی داره؟ چرا باید با کنجکاوی راجع به آدم هایی که به ما ربطی ندارن سر خودمون رو گرم کنیم؟ مگه نگاه و توجه ای بالاتر از خدا هم وجود داره؟ پس

چرا یک لحظه نگاه نمی کنیم که اگر فلان رفتار و داشته باشیم خدا راضی هست یا نه؟ یا خدا از پوششمون راضی هست یا نه؟ ما چیکار داریم که هر کسی از کنارمون رد می شه لحظه ای ذهنمون درگیرش بشه، حالا می خواد هر شکل و قیافه و پوششی داشته باشه چه فرقی به حال ما می کنه؟ و یا اگه اونها به ما توجه کنن یا نه چه تأثیری در زندگی ما داره؟ سال ها از عمرمون گذشت و فقط برای دیگران زندگی کردیم که چی راجع به ما میگن و چه نگاهی بهمون دارن و یا ما راجع بهشون فکر کردیم. در واقع زمانی هم که فکر می کنیم چی راجع به ما فکر می کنن این ما هستیم که به اونها فکر می کنیم در حالی که شاید لحظه ای هم به ما فکر نکنن. این همه سال ذهنمان درگیر این مسائل بود و برای دیگران زندگی کردیم چه نتیجه ای واسمون داشت؟ چی شد؟ چه چیزی به ما اضافه کرد؟ ای کاش!! ای کاش!! ای کاش می دونستیم با خودمون چه کردیم. دو کشتی گیر رو در نظر بگیر که با هم مسابقه میدن، یکی فقط توجه اش به خود و توانایی خودش ولی دیگری از خود کمی غافل شده و به توانایی های طرف مقابل مانند قد و هیکل و عضلاتش دقت می کنه، به نظرت پیروز و بازنده میدون کدوم یک هستن؟ قطعاً اونکه به خود و توانایی های خودش توجه داشته برنده مسابقه می شه؛ حتی اگر از نظر توانایی هم حریف بالاتر باشه همین یک لحظه غفلت همه چیز رو به باد میده. زندگی هم همینه؛ وقتی از اصل وجودی خود و انسان بودن خود توجه رو برداریم و هر کسی سر راهمون اومد بهش توجه کردیم بازنده این زندگی میشیم. ما انسان هستیم و دیگران هم انسان و همه ما را خدا خلق کرده چه چیز این انسان ما را از خود و خدای خودمون غافل کرده که وقتی به خودمون میایم می بینیم نه اعتماد به نفس داریم و نه عزت نفس و فقط به دنبال تأیید دیگران هستیم و یا مشغول فکر کردن به دیگران. ما برای توجه به خود و خدای خود آفریده شده ایم نه توجه به دیگران.

اگر توجه ما به یک نیازمند باشه که کمکش کنیم و تو این فکر باشیم که پول جهیزیۀ دخترش رو داره؟ و یا اگه بیماری خاصی خودش یا خانواده اش داره از پس مخارجشون بر می آید و هزاران چیز دیگه، فرق داره با اینکه فکر کنیم که آیا همون نیازمند فکر می کنه ما آدم خوبی هستیم یا نه. یکی غفلت به همراه داره و یکی باعث خشنودی و رضای الهی می شه.

اگر هم خواستیم تو زندگی به دنبال نگاه و توجه دیگران باشیم باید:

«تو زندگی به دنبال نگاهی باشیم که خودش محتاج نگاه دیگران نباشه».

اغلب ما به نحوی با واژه اعتماد به نفس آشناییم و یا اینکه بهتر بگم داشتن یا نداشتن اعتماد به نفس رو تا حدی در شرایط مختلف تجربه کردیم و دلمون خواسته تو جامعه، میان دوستان و یا هر جایی که هستیم اعتماد به نفسمون تو اوج خودش باشه و از داشتش لذت ببریم. اما واقعیت اینه که برخی از ما در اغلب موارد به جای لذت بردن از داشتش از نداشتش عذاب میکشیم. سؤال اینجاست که اصلاً چرا ما باید اعتماد به نفسمون کم باشه؟ چرا با وجود اینکه میدونیم این موضوع چقدر تو زندگی و کسب موفقیت هامون تأثیر داره باز نمی تونیم اون طور که دلمون می خواد داشته باشیمش و از شیرینیش لذت ببریم؟ درسته که ما با مطالعه و استفاده از دانش افراد متخصص در این حوزه می تونیم تا حد قابل توجهی اعتماد به نفسمون رو پرورش بدیم اما با این وجود اگر ریشه ای در مان نشه خلاء هاش همیشه همراهمون باقی میمونه. قطعاً در طول تاریخ افرادی بودن که تلاش کردن با ارائه راهکارهای مفید؛ به انسان ها کمک کنن که بتونن خودشون رو بیشتر باور داشته باشن و در خیلی از موارد به موفقیت و نتایج چشمگیری هم دست پیدا کردن. اما نکته اینجاست که بهترین مشاور ما انسان ها چه کسی هست؟ کی بهترین و جامع ترین راه حل ها رو میتونه ارائه بده؟ قبل از اینکه توضیح بدم ازت یه سؤال دارم!!؟

- بفرمائید!!!

- اگر خودروی لوکس و گران قیمت و یا یک وسیله الکترونیکی مثل تلفن همراه و لب تاپ و... داشته باشی وقتی که خراب بشه اونو کجا می بری که واست تعمیرش کنن؟

- آگه نمایندگی داشته باشه اول می برم اونجا.

- چرا نمایندگی؟

- چون خودشون ساختن و بهتر تشخیص میدن که ایراد از کجاست و آگه نیاز به قطعه ای هم باشه به راحتی میتونن تعویض یا تعمیرش کنن.

آفرین!! دقیقاً همین طوره. حالا- در نظر بگیر ما با یک واژه روبرو هستیم به نام انسان که فقط مختص من و شما نیست و دربرگیرنده تمام انسان ها از ازل تا ابد است، حالا این انسان دچار

مشکلی شده؛ چه کسی بهتر از پدیدآورنده و خالق‌مومن میتونه اشکال کار و بهمون بگه و ما رو راهنمایی کنه؟

- قطعاً هیچکس.

- خداوند در سوره اسراء آیه 70 فرموده:

به یقین به فرزندان آدم کرامت دادیم و آنان را در خشکی و دریا (بر مرکب‌هایی که در اختیارشان گذاشتیم) سوار کردیم، و به آنان از نعمت‌های پاکیزه روزی بخشیدیم و آنان را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری کامل داده‌ایم.

- خوب به این آیه دقت کن، خدا نگفته که من به پزشک، مهندس، خلبان، ثروتمند، ورزشکار و سیاستمدار و... کرامت داده‌ام، حتی نفرموده به خانم‌ها و یا آقایان برتری بخشیدم بلکه فرموده ما به فرزندان آدم برتری دادیم یعنی بین من و شما با اون شخصی که در یک قاره و کشور دیگه زندگی میکنه در هر جایگاه و موقعیتی که باشیم هیچ فرقی بینمون نیست.

در این عالم مخلوقات بی شماری در حال زندگی هستن که حتی ما از وجودشون بی خبریم اما خدا ما رو برتر از سایر مخلوقات خلق کرده، یعنی یک مهندس چندتا خودرو ساخته که همگی هم منحصر به فرد هستن اما زمانی که ازش میپرسن کدوم یک بهتر میگه همشون عالین اما فلان مدل چیز دیگه اس؛ امکاناتی داره که هیچکدوم از اینها به گرد پاش هم نمی رسن، اصلاً اینویه جورایی سفارشی واسه خودم ساختم. در خصوص ما هم همین موضوع صدق میکنه. «یا ابن آدم خلقت الاشياء لاجلك و خلقتك لاجلي، همه چیز برای انسان آفریده شده است و انسان برای خدا (حدیث قدسی)»

خدا نگفته فلان شخص رو برای خودم آفریدم بلکه حرف اینه که من کار ندارم کشاورزی، کارگری، دکتر یا مهندسی و... من انسان را برتری بخشیدم و خواستم بشه خلیفه خودم پس درونش چیزهایی قرار دادم که با هیچکدوم از مخلوقاتم قابل مقایسه نیست. حالا ممکنه عده ای متناسب با تلاش و شرایطی که دارن در موقعیت اجتماعی بهتری باشن اما این موضوع دلیل برتر بودنشون نسبت به دیگران نمی شه چون برتری انسان در کمال و اطاعت از دستورات خداست نه پول و مدرک و پست و مقام. یکی از مخلوقاتی که خداوند فرموده ما انسان‌ها از او برتر هستیم دشمن قسم خورده ما ابلیس که به خاطر توانایی که خدا در اختیارش قرار داده می تونه بر ذهن و فکر ما نفوذ کنه و چیزی که می خواد رو بهمون القا کنه.

ص: 73

مثل ترغیب برای خشم، شهوت، دروغ، تکبر، ضعف و... البته ناگفته نباشد زمانی می تونه موفق بشه که ما اجازه این کار رو بهش بدیم. اون از این طریق اعتماد به نفس ما را نشونه میگیره که در برابر آدم های دیگه احساس ناتوانی کنیم اون هم به خاطر مسائل دنیوی نه اخروی و زمانی که ما را تو این دام گرفتار کرد دیگه به راحتی بهمون مسلط می شه و مدام حرصش و خالی میکنه که تو ناتوانی از فلان شخص پایین تری و...

- این کار مگه چه سودی واسش داره؟

- سود این کار واسش اینه که ما رو پایین بیاره، اون قدر پایین که فراموش کنیم هدف از خلقت ما چی بوده و در برابر هر کسی احساس پوچی و ناتوانی بهمون دست بده به غیر از خدا، و این دقیقاً عکس چیزی هست که خدا ما را خلق کرده؛ یعنی از همه مخلوقات برتریم و در برابر احدی چیزی کم نداریم به غیر از خودش. اما اعتماد به نفس واقعی چیه؟ اعتماد به نفس از ایمان قوی میاد اینکه من انسان هستم و اشرف مخلوقات و در هر جایگاه اجتماعی هم که باشم مهم اینه که من انسانم و خدا منو توانمند آفریده. وقتی اینطوری به اعتماد به نفس نگاه کنی دیگه تو هیچ کاری احساس ناتوانی نمی کنی چون می دونی با تلاش از پشش برمیای و برای رسیدن به نتیجه مطلوب با انگیزه بیشتر قدم بر میداری تا موفق بشی. از طرفی هم جلوی کسی که ازت موفق تر باشه احساس پوچی و بی ارزشی نمی کنی چون می دونی معیار اصلی برای برتری میزان ایمان و عبادت بودن ما انسان هاست. یعنی می شه شغل ساده ای داشت و از هزار دکتر و مهندس بالاتر و باارزش تر بود و یا در بعد دنیوی انسان بسیار موفق بود و به خاطر اعمال ناشایست از حیوان چهارپا هم پایین تر باشیم. همونطور که خداوند فرموده: (پس به اعمال و میزان ایمان نگاه کن بین در چه جایگاهی هستی). حالا خودت رو باور کن که تو انسان خلق شدی و برای هدف اصلی که همان رسیدن به کمال است تلاش کن و اون قدر به خدا وصل باش که در برابر هیچ مخلوقی احساس ضعف نکنی. اعتماد به نفس و عزت نفس از اعتماد و ایمان به خدا سرچشمه می گیره نه قیافه و تیپ و پول و ثروت که البته اگر اینها از راه صحیح و درست به دست اومده باشه قطعاً در رشد و پیشرفتمون کمک بسیار شایانی میکنه. انسان باید با ایمان به توانمندی هایی که تو وجودش قرار داده شده در جهت شکوفا کردنشون تلاش کنه و این یکی از شاخصه های عبادت بودن به شمار میاد.

ما انسان ها بر اساس نوع نگاهمون به زندگی به سه گروه تقسیم می شیم!

گروه اول: این گروه افرادی هستند که زندگی را به درستی فهمیدن و به خدا ایمان دارن. چنین افرادی یقین دارن که بازگشت ما به سوی خداست و این دنیا را مانند گذرگاهی می بینن که ازش عبور خواهند کرد و تمام تلاش خودشون رو می کنن که بر خلاف آنچه خدا امر کرده عمل نکنن. این افراد یقین دارن که وعده خدا بالاخره محقق می شه و روزی عدل تمام دنیا رو فرا می گیره و این امر زمانی محقق می شه که آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ظهور کنند و تمام تلاششون رو می کنن که از سربازان ایشان باشند و حتی با افتخار جوشون رو هم تو این راه میدن. اینها میدونن که از زندگی چی میخوان و برای رسیدن بهش تلاش می کنن.

گروه دوم: این افراد هم مثل گروه اول به خدا ایمان دارن و میدونن که خدا وجود داره اما برخلاف گروه اول نمی خوان که از دستوراتش پیروی کنن و میخوان ابلیس رو اطاعت کنن و برای رسیدن به هدفشون دست به هرکار و جنایتی میزنن. حتی اون قدر ظهور آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را باور دارن که از سالیان سال نسل به نسل خودشون و برای چنین روز آماده کردن و نقشه هاشون و یکی پس از دیگری پیش می برن. این افراد هم به خوبی می دونن که از زندگی چی میخوان اما راهشون از گروه اول جداست و روبروی هم هستن.

گروه سوم: و اما وای بر این گروه که هیچ درکی از زندگی ندارن و اصلاً نمی دونن برای چی به دنیا اومدن و زندگی می کنن. این افراد که اغلب مردم دنیا را تشکیل میدن نه در گروه اول هستند و نه در گروه دوم، اما از گروه دوم هم بدترن چون اونها میدونن که چی می خوان ولی گروه سوم فقط بازیچه ای هستند تو دست گروه دوم که هر طور بخوان بازیشون بدن، چون این گروه اهل تفکر و تأمل نیستن و فقط به دنبال اینن شب روز بشه و روز شب. این افراد جاهل بدون اینکه متوجه باشن داره چه بلایی سرشون میاد تو پازل شیطان صفتان قرار می گیرن و مقابل گروه اول می ایستن و از دستورات الهی سرپیچی می کنن و خودشون هم به دنبال حقیقت نمی رن که واقعیت زندگی رو بفهمن و کورکورانه مقابل حق می ایستن. متأسفانه اینها آلت دستی بیش نیستن؛ زیرا فریب زرق و برق دنیا و لذت های زود گذرش را خوردن اما این موضوع دلیل بر این نمی شه که از عذاب گناهانشون ذره ای کم بشه. اگر بخوایم در مورد این گروه حرف بزنم به یک حدیث از امیرالمؤمنین مراجعه می کنم.

امیرالمؤمنین در نهج البلاغه در خصوص این افراد چنین می فرمایند:

«کالبهیمه المربوطه همها علفها او المرسله شغلها تقممها: همانند حیوانات پرواری که تنها به علف میاندیشند و یا حیوانات دیگری که در چراگاهها رها شدهاند و از این طرف و آن طرف خرده علفی بر میگیرند» به تعبیر دیگر گروهی مرفهند همچون گوسفندان پرواری، و گروهی نیازمند مانند گوسفندانی که در بیابانها در بدر دنبال آب و علف میگردند و هر دو گروه هدفشان جز شکم چیزی نیست.

حال کمی بیشتر فکر کن که اگر خدای نکرده تو این گروه قرار گرفتی خودت رو نجات بدی، نجات یعنی اول آگاه بشی و بعد با عقلت تصمیم بگیری و راه درست رو انتخاب کنی. قطعاً یک انسان عاقل آخرتش و با این دور روز دنیا عوض نمی کنه. کمی فکر کن و اجازه نده که گروه دوم وسیله ای قرارت بدن برای رسیدن به اهدافشون، اونها دقیقاً همینو می خوان که اون قدر سرگرم زندگی بشی که دیگه متوجه نباشی در اطراف چی می گذره و حقیقت چیه.

چه قبول کنیم چه نکنیم حقیقت این عالم یک چیز است

در این عالم حقایق زیادی وجود داره که ما خیلی از اونها رو پذیرفتیم. مثلاً تاریکی شب حقیقت شب است و روشنی روز حقیقت روز. ماهیچ وقت نمیتونیم تو تاریکی شب به آسمون خیره بشیم و بگیم عجب روز زیبایی، چون تاریکی حقیقت شب است. اگر با دقت لحظه ای به اطراف نگاه کنی متوجه خواهی شد که در اطراف ما حقایق بی نهایتی وجود داره که ما نمی تونیم منکرشون بشیم، نمی تونیم به دریا خیره بشیم و بگیم عجب کویر زیبایی؛ و یا مقداری نمک بخوریم و بگیم چه نمک شیرینی، زیرا شوری حقیقت نمک است و خشکی حقیقت کویر و این حقایق عالم خارج از توان و اراده من و تو و یا هر مخلوق دیگه ای هست. هدف از آفرینش ما پرستش و اطاعت بی چون و چرا از دستورات خداست و پذیرش و عدم پذیرش از جانب ما ذره ای در واقعیت تأثیر نداره. شاید ما بتونیم به تاریکی شب خیره بشیم و بگیم عجب روز زیبایی اما هیچ گاه قادر نیستیم که حقیقت شب را که همون تاریکی است و ازش بگیریم. حالا- میتونیم از دستورات خدا سرپیچی کنیم و به دنبال سرگرمی ها و لذت های زود گذر حرام بریم اما نمیتونیم حقیقت این عالم رو تغییر بدیم و بگیم: «می خوام هر کار دلم می خواد تو این دنیا انجام بدم و با اون دنیا هم کاری ندارم»، چون حقیقت این عالم اینه که آخرت و روز حساب و کتاب وجود داره و ما نمی تونیم به جای خدا تصمیم بگیریم و تغییرش بدیم و چه بخوایم یا نخوایم اطاعت و بندگی وظیفه ماست و در صورت سرپیچی باید جوابگو

باشیم. می دونم ممکن کمی خاطرت آزرده بشه و بگی اینکه نمی شه!! چرا می خواید زور بگید؟ من می خوام هر کاری دلم خواست انجام بدم ولی سعی کن کمی تأمل کنی و بیندیشی که اگر خداوند اراده نمی کردن ما در این عالم زندگی کنیم هیچ گاه خودمون قادر به این نبودیم که خلق بشیم، پس خیلی راحت بپذیر که این عالم یک فرمانروا داره که تمام قوانین خیر و شر و بر اساس حکمت خود که به سودمون باشه تعیین کرده و اوست که امر می کنه و ما هم باید اطاعت کنیم و شکرگزارش باشیم و اگر بخوام تو یک جمله بگم حقیقت این عالم چیه باید بگم فقط و فقط تو پرستش و بندگی خدا خلاصه می شه.

(وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ)؛ خداوند شما را از رحم مادرانتان بیرون آورد، در حالی که هیچ نمی دانستید و برای شما چشم و گوش و قلب قرار داد تا شاید شکرگزاری کنید. (نحل 16)

غیرت

امام صادق (علیه السلام) فرموده اند: «خداوند غیور است و هر غیوری را دوست دارد و به خاطر غیرتش تمام کارهای زشت اعم از آشکار و پنهان را حرام فرموده است.» (1)

انسان باید غیرتمند باشه حالا میتونه غیرتش در جهت تلاش برای کسب رزق حلال و حفظ و نگهداری از خانواده و سرزمین باشه و یا محفوظ نگه داشتن جسم و روح خود از ارتباط با نامحرم و... غیرت اقسام مختلفی داره اما بحث الان ما در مورد یکی از اونهاست که در ادامه بهش می پردازم. اما قبلش می خوام تو در مورد غیرت توضیح بدی تا بدونم چه اندازه با این موضوع آشنا هستی.

- خب من غیرت رو اینطور فهمیدم که اگر کسی به ناموسش نگاه بد داشت و مزاحمش شد سکوت نکنه و جلوش در بیاید و اجازه نده هیچ احدی به ناموسش نگاه چپ داشته باشه حتی اگر به قیمت جونش تموم بشه.

- اینکه گفتمی درسته اما به نظرت در مورد این موضوع غیرت فقط در همین خلاصه می شه؟ بیا طور دیگه ای به موضوع نگاه کنیم.

ص: 77

به نظرت اگر یک خانمی در این دنیا هیچ کسی رو نداشت و تک تنها بود کسی نباید روش غیرت و تعصب داشته باشه؟ تا به حال شده پیش خودت فکر کنی که این غیرت چی هست و از کجا اومده؟ یا همین حرفی که زدی و گفتی کسی به ناموس ما نگاه بد نداشته باشه، چند بار شده پیش خودت فکر کنی که همون قدر که ناموس ما واسمون مهمه و روش حساس هستیم دیگری هم به همین اندازه رو ناموش تعصب داره؟ انشاءالله هیچ انسانی به خفت بی غیرتی گرفتار نشه که ناموس و اسش مهم نباشه اما اگر خدای نکرده کسی گفت من ناموس واسم مهم نیست؛ و خود اون شخص هم (خواهر، همسر، دختر و...) بگه اگر کسی نگاه حرام بهم داشت اصلاً واسم مهم نیست می شه بهش نگاه بد داشت یا اینکه اون شخص میتونه جلو نامحرم هر طور دوست داشت ظاهر بشه؟ واقعیت اینه که غیرت از آن خداست و وقتی خداوند فرموده خودت را از نامحرم بپوشان و یا چشمت رو از نگاه به نامحرم بپوشان و از اعمال حرام دوری کن یعنی اینکه ای بنده من، اگر قرار بود هر کسی بگه من خودم مشکلی ندارم با این موضوع و یا کسی رو نداشته باشه روش تعصب داشته باشه همه می تونن خودشون رو تویی غیرتی رها کنن و دیگه محرم و نامحرم معنایی نداشت باشه سخت در اشتباهی. فراموش نکن خالق شما من هستم؛ وقتی میگم غیرت داشته باشید یعنی من روی بندگانم تعصب دارم و شما هم باید چنین باشید. نباید براتون فرق داشته باشه که اون شخص ناموس خودتونه یا کس دیگه، بدونید که این فرمان منه و اگر کسی محرم و نامحرم را زیر پا بزاره در درجه اول این من هستم که به غیرتم بر میخورم. ای بنده ای که میگی بدن خودمه و اختیارش رو دارم به هر کسی دلم خواست نگاه کنم و یا برای هر کی بخوام نمایانش کنم، ازت سؤالی دارم مگه صاحب اون جسم تو هستی؟ اگر تویی خب تغییرش بده، وقتی عضوی دچار نقص می شه فرمان بده که بهتر از قبلش به وجود بیاد. صاحب واقعی جسم تو من هستم و من روی چیزی که به امانت در اختیار گذاشتم غیرت دارم، ای تویی که حرمت این جسم و نگه نمی داری؛ فقط لحظه ای عظمت منو به اندازه توانت درک کن تا خشمم و بهتر بفهمی و ناچیز بودن تو در برابر من کامل احساس کنی، اگر صبوری میکنم به خاطر اینه که دوستت دارم و میخوام بهت فرصت بازگشت بدم.

دوست عزیز، اگر لحظه ای بزرگی و عظمت خدا رو درک کنیم آیا باز هم به خودمون اجازه این همه جسارت و بی ادبی رو در محضر پروردگار می دیم؟ متأسفانه برخی از ما آدم ها تو ذهنمون به نامحرم فکر می کنیم و فراموش کردیم که خدا از ذهن ما آگاهه و دوست نداره حتی لحظه ای

فکر حرام از ذهنمون بگذره چون همون طور که ما می‌تونیم از فکر به ناموس دیگران لذت ببریم دیگران هم می‌تونن از تخیل راجع به ناموس ما لذت ببرن، چه آقا به خانم فکر کنه یا خانم به آقا فوقی ندازه هر دو ناموس به شمار میان، و اگر این کار زشت خوبه نباید ناراحت بشیم دیگران هم به ناموسمون فکر کنن و لذت ببرن، حالا به نظرت این بی‌غیرتی هست یا نه؟ روزی جوانی نزد پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) رفت تا برای زنا اجازه بگیره، پیغمبر فرمودند آیا دوست داری کسی با خواهر و مادرت زنا کند؟ جوان پشیمان شد و رفت. بعضی‌ها فکر می‌کنن که غیرت همیشه از طرف مرد باید باشه در حالی که کاملاً اشتباه می‌کنن چون یک موضوع دو طرفه هستش و آقایون هم از این موضوع خیلی آسیب می‌بینن، اگر خانمی، برادرش، پسرش و یا همسرش و... واسش مهم باشه هیچ وقت حاضر نمیشه که چند تا خانم هوس باز به خاطر اینکه مورد توجه دیگران قرار بگیرن خودشون رو به هزار شکل در بیارن که باعث تحریک مردهاشون بشن و آخر سر هم خیلی راحت بگن خب می‌تونن نگاه نکنن و هیچ وقت هم غیرت خودش قبول نمیکنه طوری جلوی نامحرم ظاهر بشه که همین بلا رو سر آقایون دیگه بیاره چون خدا می‌دونه که چه عواقب وحشتناکی به همراه داره. قطعاً تو جامعه آدم‌هایی هستن که دیگه به بی‌غیرتی عادت کردن پس تو به طرف مقابل کار نداشته باش؛ تو خودت و بین و خدا رو با اون همه غیرت وصف نشدنی، سرت رو پایین بنداز و به آرامی از کنار نامحرم رد شو طوری که اصلاً کسی اونجا نبوده، فقط نگاهت به خدا باشه و چیزهایی که ازت خواسته.

تمایلات درونی

امام علی (علیه السلام) فرموده اند:

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) می‌فرمایند: آدم محکم کسی است که بر نفس خودش غالب باشد. (1)

تمایلات وجود انسان شبیه طوفانی که وقتی شروع به وزیدن میکنه چیزی جلو دارش نیست. تو وجود ما آدم‌ها تمایلات زیادی وجود داره مثل، جوانمردی، مهربانی، عبادت، عشق به خدا، شهرت، ثروت، قدرت، شهوت و... که برخیشون تو وجودمون بارزتره. این تمایلات به دو شکل هستن یا مثل طوفان شروع به وزیدن میکنه و ما رو با سرعت تمام به عرش می‌رسونه یا به فرش

ص: 79

می کشونه. یعنی هم می تونه انسان رو صاحب عزت و بزرگی کنه و هم به ذلت و خواری بندازه. به عنوان مثال، فرد سالخورده ای رو در نظر بگیر که سال ها عبادت کرده ولی یکی از تمایلات بد و ناپسند درونش رو مثل شهوت رانی حرام رو کامل از وجودش ریشه کن نکرده و تو گوشه ای از ذهنش نگه داشته، همین شخص بنا به هر دلیلی از سمت یک نامحرم مورد توجه قرار می گیره و ناگهان میل شهوت رانی که از ریشه کن کردنش غافل بوده مثل طوفان شروع به وزیدن میکنه و اونو به سمت گناه می کشونه و چون تاب مقاومت در برابر لذت اون عمل حرام رو نداره اسیر تمایلاتش می شه و هر چیز که برای آخرتش اندوخته رو تو لحظه ای به باد میده و به غیر از رسوایی و ذلت چیزی واسش باقی نمی مونه. خاطرم هست روزی در محلی که زندگی می کردیم فرد میان سالی که از تمکن مالی خوبی هم برخوردار بود رو غرق در خون جلوی خونه ای دیدم و وقتی ماجرا رو از مردمی که اونجا حضور داشتن پرسیدم، متوجه شدم که اون شخص با وجود اینکه صاحب زن و بچه و زندگی بوده به دعوت یک خانم به منزلش رفته و همسر اون خانم هم همون لحظه از راه می رسه و اون شخص از ترس رسوایی خودش رو از پنجره به بیرون انداخته تا فرار کنه اما درجا به خاطر شدت ضربه جوش رو از دست داده بود. عجب مرگ بدی!! به خاطر لحظه ای شهوت رانی هم جوش رو از دست داد و هم رسوا شد. گاهی اوقات هم ممکنه این تمایلات جهتش به سمت خوبی و پاکی باشه و سر بزنگاه آدم رو نجات بده و به عرش برسونه. مثل کسی که آب را به روی امام حسین (علیه السلام) و فرزندان و یارانش بست اما در آخرین لحظه همین تمایل به پاکی نجاشش داد و باعث شد نامش به عنوان یک انسان آزاد و پاک به نام حر تا ابد باقی بمونه. آزاد بودنش از هوای نفس، از تمایلات دنیا، از گناهان و شهوات دنیا باعث شد الگوی بسیاری از انسان ها بشه تا بعد از پشیمانی از گناه بدونن راه توبه بازه و برگردن. ما باید همیشه مراقب تمایلات نفسانی مون باشیم تا اگر احساس کردیم می خواد ما را به بیراه بکشونه، افسار نفسمون رو بکشیم و برش گردونیم تا نتونه بهمون غلبه کنه و تمایلاتی رو تو وجودمون پرورش بدیم که با غلبه اش بر ما باعث نجاتمون از هوی و هوس های دنیوی بشه. باید همیشه سعی کنیم تمایلاتمون رو بشناسیم و در صدد اصلاحشون باشیم و به سمت خوبی سوقشون بدیم چون همین ها هستن که وجودمون رو می سازن و باعث عزت و ذلت ما در دنیا و آخرت میشن.

همه ما به خوبی می‌دانیم که ساختار ما انسان‌ها چه از نظر جسمی و چه روحی بسیار پیچیده است. یکی از همین پیچیدگی‌ها «حس» نام دارد که خداوند در وجودمون قرار داده تا بتونیم حالت‌های مختلف رو تجربه کنیم. به عنوان مثال، در یک لحظه خبر خوشایندی می‌شنویم که منجر به خوشحالی و برانگیخته شدن حس‌های خوب در ما می‌شه و در همون لحظه بلافاصله خبر ناگواری بهمون میدن که اوقات ما را تلخ می‌کنه و باعث می‌شه احساس ناراحتی عمیقی در ما به وجود بیاد. حس‌های زیادی وجود داره که در طول زندگی مدام باهاشون سر و کار داریم؛ مثل: شهوت، خشم، تنفر، خستگی، شادابی و لذت و... اما سؤال اینجاست که این حواس چگونه می‌تونن باعث گمراهی ما بشن؟

فرض کن در محیطی قرار داریم که نامحرم هم اونجا حضور داره و ما لحظه‌ای به خاطر لذتی که از درون ما را تشویق به چشم‌چرانی می‌کنه بهش خیره می‌شیم و این در حالی اتفاق میفته که ما یقین داریم این کار چه برای خانم و چه آقا حرومه اما به خاطر احساس لذت‌گذرایی که اون لحظه در ما به وجود میاد کوتاهی می‌کنیم و این عمل حرام و انجام می‌دیم. و یا سر موضوعی با شخصی دچار اختلاف نظر شدیم و احساس می‌کنیم که قصد فریب ما رو داره به همین دلیل ناگهان حس خشم در ما برفروخته می‌شه و باهاش درگیر می‌شیم و کارهایی انجام میدیم و یا الفاظی به کار میبریم که اصلاً درست نیست اما بعد از گذشت چند ساعت و یا چند روز متوجه می‌شیم اگر اون موقع خشم بر ما غالب نمی‌شد و از کوره در نمی‌رفتیم نه تنها اون فرد قصد فریبمون رو نداشته بلکه حق هم با اون بوده و این ما بودیم که اشتباه کردیم. مواردی را مشاهده کردم که واسم بسیار عجیب بوده و البته دردناک، یکی از همین‌ها تحت تأثیر قرار گرفتن حس‌های گمراه‌کننده برخی والدین است که باعث می‌شه در برخورد با فرزندان دچار اشتباه و حس‌ناکی بشن و اون اولادی که خلف است رو آزار بدن و از درون برای خود توجیهاتی بیارن؛ بدون اینکه ذره‌ای از عقل کمک گرفته باشن کاملاً در رکاب نفس شیطانی وجودشون عمل میکنن و اینگونه ابلیس و نفس شیطانی بهشون مسلط می‌شن تا فرزندی که پاک و معصومه رو از این طریق آزار بدن و خدا می‌دونه که این چه درد بزرگی برای اون اولاد خلفه که برای رضای خدا دم نمی‌زنه. از طرفی همین پدر و مادر وقتی با فرزند دیگری که تمام وجودش را هوا و هوس‌های هرزه فرا گرفته و در هزار و یک آلودگی به سر می‌بره روبرو می‌شن به دلیل اینکه رو عقل و احساسشون مسلط نیستن باز تحت تأثیر شیطان قرار می‌گیرن و از دیدنش

حس خوشایندی در وجودشان غلیان پیدا می‌کنه و طوری در برابر بدی هاش خودشون رو قانع می‌کنن که انگار او بوده که معصوم است و مورد ظلم واقع شده و تمام اشتباهات و بد ذاتی هاش رو فراموش میکنن یا واسش توجیه می‌آرن. فقط به دلیل اینکه حس گمراه کننده غالب می‌شه و ذره ای فکر نمی‌کنن که چرا باید در برخورد با این شخص تا این اندازه نرمش به خرج بدن اما فرزنددی که خودش رو فدای خانواده کرده رو مدام با توجیهاتی که فقط واسه خودشون قابل درکه و هیچ عقل سلیمی قبولش نداره آزار بدن. پس کاربرد عقل کجاست؟ کدام عقل سلیم بین خوبی و پاکی و بدی و هرزگی این گونه حکم می‌کنه جز عقلی که تحت سیطره نفس شیطانی باشه که بهشون حکم میکنه خوب و بد کدومه. این حس ها تا این اندازه می‌تونن خطرناک و گمراه کننده باشه که حتی پدر مادرها را هم به راحتی دچار چنین اشتباهات عجیبی کنه تا نسبت به فرزندانشون هم اینگونه در جهت عکس عمل کنن و به راحتی توجیه بیارن و خودشون رو نسبت به عملکردشون قانع کنن.

و یا در برهه ای از زمان زندگی می‌کنیم که کشور دچار جنگ است و دشمن قصد نفوذ به خاک و سرزمینمون رو داره و ما هم میخوایم برای دفاع از وطن بریم اما ناگهان حس ترسی در ما به وجود میاد که ممکنه کشته، زخمی و یا اسیر بشیم، ترس از این موضوع ما رو منصرف می‌کنه تا دیگران برن و این اتفاق ممکنه برای هر کسی اتفاق بیفته و اگر هر شخصی بخواد این طوری به موضوع نگاه کنه دیگه کسی نمی‌مونه برای دفاع از ناموس و کشورش و همه میزارن به عهده دیگری و دشمن هم به راحتی وارد خاک ما می‌شه و به کودک و پیر و جوان و مرد و زنمون هم رحم نمی‌کنه و هر کاری که نباید کنه رو انجام می‌ده.

این حس های درونی در واقع از نفس شیطانی ما سرچشمه می‌گیرن و همیشه در کمین هستن تا با تحریک ما به روش های گوناگون بر عقلمون حاکم بشن تا گمراهمون کنن به همین دلیل همیشه باید مراقب باشیم تا گمراه نشیم.

راهکار مناسب برای کنترل این حس های گمراه کننده چیست؟

یکی از مؤثرترین راه ها برای کنترل اینه که ما شیوه و روش مشخصی برای زندگیمون داشته باشیم و مدام در جهت الهی کردن روش زندگیمون تلاش کنیم تا زمانی که در لحظات خاص نفس شیطانی خواست گمراهمون کنه اولین چیزی که به ذهنمون برسه این باشه که این کار برخلاف شیوه زندگی هست که برای خودمون با کمک از دستورات خدا تعیین کردیم، در این

لحظه اگر حس لذت نگاه به نامحرم در ما به وجود بیاد فوراً متوجه میشیم که نباید این کار رو انجام بدیم چون خلاف راه روش زندگی‌مونه و یا اگر خشممون برافروخته شد فوراً این تو ذهنمون بیاد که تصمیم ناگهانی نمی گیرم و ابتدا باید قبل از هر اقدامی فکر کنم و موارد بی شمار دیگه ای که وجود داره.

سرگرمی های غفلت زا

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند: از سرگرمی و کارهای غفلت زا دوری کن زیرا که تو بیهوده آفریده نشده ای تا به سرگرمی پردازی و مهمل رها نشده ای تا بیهودگی کنی. (1)

شاید با خواندن این حدیث اولین چیزی که به ذهنمون برسه این باشه که اگر سرگرمی در زندگی وجود نداشته باشه، همه چیز کسل کننده می شه و برای لحظاتی حس کنیم که باید سال ها یک زندگی بی روح و خسته کننده رو بگذرونیم تا شاید خدا ازمون راضی بشه؛ اما اصلاً اینطوری نیست و نظر خدا و امیرالمؤمنین هم این نیست که اگر این گونه بود خداوند اون قدر دنیا را متفاوت خلق نمی کرد تا هم دریا باشه هم کوه و جنگل و کویر و.. که ما از رفتن به این مکان ها لذت ببریم. مگه می شه به دریا رفت و لذت نبرد و یا شب رو تو کویر گذروند و از دیدن آسمون پرستاره به ذوق نیومد و یا از نشستن کنار یک رود زیبا حالمون خوب نشه؟ پس می شه به جرئت گفت متنوع آفریده شدن این جهان در کنار هزاران دلیل و حکمت خدا قطعاً یکیش برای سرگرم شدن و تفریح و لذت بردن ما آدم هاست؛ در واقع، نه تنها کسی با تفریح و سرگرمی مخالف نیست بلکه بسیار هم سفارش شده که انجام بدیم چون فواید زیادی رو واسمون به همراه داره. البته موضوع صحبتیم در خصوص گناه و غیر گناه بودنشون نیست چون همگی می دونیم اگر تفریح با گناه همراه باشه که از بنیان اشکال داره و اگر هم با ثواب همراه باشه و ما رو یاد خدا بندازه مزایای زیادی واسمون داره و علاوه بر داشتن حال خوب باعث رشدمون هم می شه. در کنار این دو نوع، سرگرمی های بی فایده ای هم وجود داره که انجامش در اون لحظه نه گناه داره و نه ثواب بلکه فقط در حد گذراندن اوقات فراغته و نه بیشتر. مثل تماشای بازی فوتبال، سریال و یا انجام بازی های رایانه ای و... که همگی اگر به اندازه باشه اشکالی نداره اما وقتی واسمون مهم شد و تبدیل به بخش بزرگی از زندگی‌مون بشه میتونه خیلی جای نگرانی داشته باشه. اینکه یک تیم فوتبال در یک سرزمین دیگه و یا اصلاً داخل کشور خودمون

ص: 83

ببره یا ببازه، اول بشه یا آخر چرا باید اون قدر عده ای رو درگیر کنه که آرامش زندگیشون رو حتی خیلی کوتاه به هم بزنه؟ و یا برخی افراد عادت دارن تمام وقت خود را صرف بازی های رایانه ای و فیلم و سریال کنن، خب تا این اندازه چه سودی داره جز اینکه باعث غفلت انسان می شه؟ و یا دنبال کردن مداوم زندگی شخصی برخی افراد مشهور و خیلی موارد ریز و درشت دیگه که انجامشون در ظاهر گناه نداره اما زمینه ساز غفلتمون می شه و ما رو از اصل آفرینشمون دور می کنه و زمانی به خودمون می آییم که سال های بسیار زیادی از عمرمون رو صرف کارهای بیهوده ای کردیم که اگر ذره ای از این وقت و در جهت رشد و کمال صرف می کردیم هم از دنیا بیشتر لذت می بردیم و هم آخرتمون رو مفت از دست نمی دادیم.

گناه

پیغمبر عزیزمان محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله وسلم) در مورد بر حذر داشتن از کوچک شمردن گناه می فرمایند: (کوچکی گناه را ببینید بلکه ببینید که به چه کسی گستاخی کرده اید.) (1)

اسم گناه به خودی خود ترسناکه چون می دونیم اگر مرتکب خطا بشیم عذابش رو می چشیم، اما بعضی وقت ها برخی اعمال ناشایست اون قدر تو نظرمون لذت بخش میان که اصلاً به عاقبتش فکر نمی کنیم و عذابش رو به جون می خریم. حالا بمونه که چون اغلب ما آدم ها طعم شیرین پاک بودن رو نچشیدیم ذره ای لذت ناچیز و بی ارزش از روی هوی و هوس رو فکر می کنیم خیلی زیاده. شاید بارها این سؤال ذهنمونو به خودش مشغول کرده باشه که اصلاً گناه یعنی چی؟ یا اینکه اصلاً چرا باید گناهی وجود داشته باشه که ما بخوایم با انجامش به عذاب دچار بشیم؟ در حقیقت گناه همون نافرمانی از مقررات نظم جهان خلقت که از سوی خدا به ما امر شده و ما هم موظف به رعایتش هستیم. البته ما از دوران کودکی به رعایت برخی از دستورات عادت کردیم و خیلی هم با موضوع اطاعت و پیروی از مقررات بیگانه نیستیم. به عنوان مثال، زمانی از طرف پدر و مادر موظف به انجام برخی کارها و یا از انجام بعضی امور منع می شدیم و یا در دوران مدرسه باید به موقع در کلاس حضور پیدا می کردیم و یا هنگام رانندگی، کار، مسابقات علمی و ورزشی و... موظف به رعایت برخی قوانین بودیم و هستیم و در صورت تخلف با مجازات هایی روبرو خواهیم شد، حالا این عالم یک قوانین و مقرراتی داره که از سوی خدا به ما ابلاغ شده و در صورت نافرمانی نیز تنبیه می شیم. در واقع تعریف گناه

ص: 84

می شه هر گونه نافرمانی از دستورات خداوند و اولین کسی هم که در این عالم سرپیچی کرد ابلیس بود. نکته مهم تر اینکه که خداوند پاک و منزّه است و ما رو برای عذاب خلق نکرده بلکه آفریده که صاحب عزت بشیم، و اگر همه ما آدمها و یا حتی موجودات عالم هم بخوایم از دستورات الهی سرپیچی کنیم قادر نخواهیم بود ذره ای به پروردگار آسیب برسونیم و در نهایت تمام عواقب گناه به خودمون برمی گرده. به جرئت می شه گفت در این عالم هیچ گناه یا ثوابی وجود نداره که سود و ضررش متوجه خدا بشه و هر عمل شایسته و ناشایستی که مرتکب بشیم عواقبش چه خوب و چه بد به خودمون و اطرافیانمون بر می گرده. اگر بحث بهشت و جهنم هم کنار بزاریم و از نگاه دنیوی بررسی کنیم با انتخاب یکی از نافرمانی ها و اندکی تفکر به راحتی متوجه میشیم با انجام این اعمال جسم و روح خود ماست که تباه می شه، فقط کافیه به عاقبت کاری که انجام می دیم کمی فکر کنیم. به عنوان مثال، اگر خدا امر کرده مال حرام نخورید و دزدی نکنید مگه کسی می تونه از خدا سرقت کنه؟ پس عواقب این کار فقط به خودمون بر میگردد. اگر شخصی رو تو جامعه دیدیم که به دنبال چیزهایی رفته که خدا ما رو منع کرده و گرفتار اعتیاد شده و جسم و روحش را به نابودی کشونده مگه به خدا ضرر رسونده؟ همین شخص روزی از خیلی ما آدم ها سر زنده تر و شاداب تر بوده اما همین مخدرها و محرک ها و مشروبات باعث شده که به چنین روزی بیفته و به راحتی همه چیزش رو از دست بده. و یا خانم و آقای که مرتکب زنا می شن و جسم و روح خودشون و جامعه رو به منجلاب می کشونن مگه تونستن ذره ای به خدا آسیب بزنن؟ در حالی که فقط خدا می دونه چه بلایی سر خودشون و اطرفیانشون آوردن و فقط در نگاه دیگران تلاش می کنن که ظاهرشون و حفظ کنن.

چرا گناه وجود دارد...

اما چرا گناه وجود داره؟ مگر نمی شد خدا ما را به گونه ای خلق می کرد که کسی قادر به نافرمانی نباشه؟ همه ما به خوبی می دونیم که خدا دانا و قادر مطلق است و به هر چیز تواناست اما اگر گناه وجود نداشت انسان های خالص و پاک از افراد خطاکار جدا نمی شدن که بر این اساس زندگی ابدیمون در آخرت مشخص بشه. گناه نشون دهنده واقعیت ما آدم هاست و هر چیزی که در درون خود پنهون کردیم رو نمایان می کنه. شیطان هزاران سال عبادت کرد اما در وجودش غرور و تکبر و نافرمانی رو پنهان کرده بود در حالی که خدا بهش آگاه بود و زمانی که در موقعیتش قرار گرفت نتونست واقعیت وجودش رو مخفی نگه داره و به راحتی

همه چیز رو از دست داد و از بهشت رانده شد. او اگر واقعاً با تمام وجود به خدا علاقه داشت هیچ گاه نافرمانی نمی کرد.

بوی گناه...

امام علی (علیه السلام) می فرمایند: خود را با استغفار خوشبو کنید تا بوی گناهان شما را رسوا نکنند. (1)

شاید سؤال پیش بیاد که مگه گناه هم بو داره؟ شاید هم بگیم این یک تشبیه که ما بد بودن گناه رو درک کنیم ولی این جمله عین حقیقته و گناه واقعاً بو داره. ما انسان ها هم مانند هر چیز دیگه ای بویی داریم اما با این تفاوت که ما دارای دو بُعد جسم و روح هستیم و خوشبو کردن جسم کار راحتی و هر کسی می تونه با زدن عطر جسمش و خوشبو کنه. در واقع باید بگم جسم ما آدم ها مانند یک شیء بی جان که به راحتی می شه خوشبوش کرد؛ یعنی اگر ما یک عطر و به یک چوب خشک بزیم همون بو را می ده که به جسممون می زنیم. پس بوی واقعی ما آدم ها چیزی نیست که از جسم ما به مشام می رسه بلکه اون چیزی هست که روحمون بهش آغشته است. البته روح مانند جسم نیست که بهش عطر بزیم و خوشبو بشه بلکه روح ما عطر و بوش رو از اعمال و رفتار ما می گیره که اگر خوب باشه خوشبو می شیم و اگر هم خدای نکرده آلوده به گناه باشیم طبیعتاً بوی نامطبوع می گیریم. ما آدم ها همون طور که با کارهای خوب وجودمون رو معطر می کنیم به صفات و نیک و حسنه، با هر گناهی هم که مرتکب می شیم روحمون رو در منجلا ب و لجنزار فرو می بریم و قطعاً در همچین جایی بویی جز تعفن وجود نداره که انسان بتونه خودش رو بهش آغشته کنه. نکته مهم اینجاست که هر کسی نمی تونه به راحتی این بو رو بفهمه چون اول باید خودش رو از هر آلودگی پاک کنه تا قادر به درک این موضوع بشه. به عنوان مثال، شخصی به همراه چندتا از دوستاش مشغول مصرف دخانیات هستن، این فرد تا زمانی که مشغول کشیدن سیگار باشه قادر به درک بوی دخانیاتی که روی لباسشون نشسته نیست، اما وقتی شخصی که سیگار نمی کشه وارد جمع می شه بلافاصله میگه چه بوی سیگاری میاد چون خودش از این موضوع پاکه و به راحتی بوی بقیه رو می فهمه. حالا خود شخص مصرف کننده می ره حموم و لباس هاش رو عوض می کنه و تا قبل از سیگار کشیدن برمی گرده تو جمع دوستاش ولی این دفعه به راحتی متوجه بوی دخانیاتشون می شه. این استحمام مشابه همان استغفار است که امیرالمؤمنین بهش اشاره

ص: 86

فرمودند برای پاکیزه شدن روح از بوی بد گناه، این مثال برای روح هم صدق می‌کنه و انسان زمانی می‌تونه بوی گناه دیگران رو بفهمه که خودش از هر آلودگی به دور باشه. ما آدم‌ها می‌تونیم بنا به انتخاب خودمون و متناسب با پولی که می‌دیم بهترین رایحه‌ها رو برای لباس و جسممون بخریم تا خوشبو بشیم اما قطعاً این بوی واقعی ما نیست چون در این صورت هر کسی توان مالی بهتری داشت خوشبوتر از بقیه می‌شد. هر عمل ناپسندی یک بوی بدی داره که با انجام و تکرارش روحمون بهش آغشته می‌شه و زمانی که گناهان ما زیاد بشه وجودمون مثل فاضلابی که انواع نجاست‌ها و کثافات به درونش ریخته می‌شه بوی بسیار نامطبوعی به خودش می‌گیره. حالا فکر کن که ما آدم‌ها بوی واقعی همدیگر رو درک می‌کردیم، به نظرت دیگه می‌شد زندگی کرد؟

- متأسفانه باید بگم نه!!!

- اگر روزی هزار بار هم بهترین عطرها دنیا رو می‌زدیم باز هم بوی متعفن همه جا رو پر می‌کرد چون درون چاه فاضلاب هر چه قدر هم عطر بریزیم باز هم بوی نجاست میده. عطر وجودی واقعی ما همونه که از روحمون به مشام میرسه و این رایحه خوشبو نزد خداست و کسی باهش معطر می‌شه که اعمال پاک و شایسته انجام بده و هیچ وقت خداوند کسی رو که آلوده به گناه باشه را معطر و خوشبو نمی‌کنه. استغفار و ترک گناه به همراه اعمال شایسته باعث می‌شه خدا بهمون نگاه کنه و بهترین رایحه هاشو که فقط نزد خودش بهمون بزنه چون می‌خوایم به ملاقات خودش بریم پس یقین داشته باش که خیلی خوشبو میشیم.

حق الناس

اغلب ما آدم‌ها وقتی کلمه حق الناس رو میشنویم اولین چیزی که به ذهنمون می‌رسه اینه که پول کسی رو نخوریم، اگر مال و اموالی به امانت پیشمون به صاحبش برگردونیم و به طور آشکار و پنهان دزدی نکنیم و مواردی از این قبیل که البته همگی هم درسته. اما سؤال اینجاست که آیا حق الناس در همین مسائل خلاصه می‌شه که مال و اموال کسی رو حتی به اندازه یک ارزن به ناحق تصاحب نکنیم؟ یعنی اگر غیبت کنیم، تهمت بزنیم، دروغ بگیم و یا کسی رو مورد آزار جسمی و روحی قرار بدیم حق الناس نیست؟ آیا تا به حال شده فکر کنی که حق الناس که خدا حتی اونو به حق خودش که بی نهایت نعمت به ما داده مقدم می‌دونه و فرموده، من از حق خودم می‌گذرم اما از حق بندگانم نخواهم گذشت شامل چه مواردی

می شه و چه مسائلی رو دربرمی گیره؟ اگر مال شخصی رو به ناحق صاحب شدیم و او دچار آسیب روحی شد، بعد از مدتی بهش برگردونیم دیگه حقی به گردن ما نمی تونه داشته باشه؟ قطعاً این طور نیست چون ما فقط ضرر مادیشو جبران کردیم و آسیبی که به روح و روانش زدیم رو تا خودش رضایت نده حقیه که به گردن ماست و در آخرت باید در محضر پروردگار پاسخگو باشیم. در حقیقت حق الناس تمام ابعاد وجودی انسان اعم از مادی و معنوی را دربرمی گیره و اون قدر خداوند برای این امر اهمیت قائل اند که حتی یک اخم نابجا که باعث آزرده شدن شخصی بشه حق الناس به شمار میاره و باید در آخرت جوابگو باشیم.

برچسب زدن

برچسب زدن واژه ای بیگانه برای ما نیست و در طول زندگی بارها و بارها به طرق مختلف باهانش روبرو شدیم. مثل زمانی که برای خرید به درون یک فروشگاه می ریم و صاحبش برای اینکه ما متوجه قیمت و مشخصات اقلام بشیم، روی هر کالا با زدن یک برچسب ویژگی های اون محصول رو واسمون توصیف کرده. اما یک برچسب دیگه وجود داره که ما خواسته و ناخواسته به برخی از اعمال و رفتارمون می زنیم. به عنوان مثال، شخصی دروغ گفتن رو یک عمل بسیار ناشایست می دونه اما فردی دیگه این کار رو نوعی زرنگی قلمداد می کنه اینجا یکی به دروغ برچسب بد زده و سعی می کنه ازش دوری کنه و هیچ وقت تو زندگی تحت هیچ شرایطی انجامش نده و دیگری فریب دیگران را نوعی زرنگی برای خودش می دونه و از انجامش هم ابائی نداره. این مثال، یک نمونه از دنیای اعمال و رفتار ماست که برای روشن شدن مطلب گفتیم، اما دربرگیرنده تمام رفتارهای کوچک و بزرگ ما میشه مثل، تهمت، دزدی، غیبت، فحشا، کمک به فقرا، ریا، صداقت، خوش اخلاقی و هر چیزی که به ذهنمون می رسه.

حالا سؤال اینجاست که چرا انتخاب برچسب ها تو زندگیمون اهمیت زیادی دارن؟

وقتی ما به اعمال و رفتارمون برچسب می زنیم اون موضوع مدام تو ذهن ما با همون برچسب به نوعی تکرار می شه و با ملکه شدنش تو ضمیر ناخودآگاهمون باعث ترغیب و یا دوری ما از اون کار می شه که در نتیجه راه و روش زندگیمون رو مشخص میکنه. به عنوان مثال شخصی دروغ، تهمت، غیبت، زنا، خشونت... رو بد میدونه و زمانی هم که در این شرایط قرار بگیره به طور ناخودآگاه ازش فاصله می گیره چون وجودش اون کار رو نمی پذیره و در عوض صداقت، محبت، مهربانی، رزق حلال، عبادت پروردگار و... را خوب می دونه و فطرت انسانیش به این

سمت و سو سو قش می‌ده. همین برچسب‌های خوب و بد رفتار ما را شکل میدن و باعث می‌شن که ما انسان خوب یا بدی بشیم. حالا شخصی هم خلاف این رو عمل می‌کنه و حلال و حروم و اسس مهم نیست و زنا و فحشا و تهمت و دروغ و خیلی اعمال ناشایست دیگه رو واسه خودش لذت بخش تعریف کرده و بدون توجه به عاقبت کارش هر کاری رو که نفسش طلب کنه خوب میدونه و نتیجه اش هم می‌شه انسانی که خدا و ملائک و سایر آدم‌ها ازش بیزارن و چند وقتی در این دنیا به زندگیش ادامه می‌ده و در آخر هم به سزای اعمالش می‌رسه. اما انتخاب برچسب درست از عقل و آگاهی انسان و احکام الهی سرچشمه می‌گیره به این دلیل که ممکنه بعضی وقت‌ها به خاطر غفلتمون خوب و بد رو درونمون به درستی غربال نکرده باشیم و یک جا از عقل و حکم الهی پیروی کنیم و جای دیگه از هوای نفس، به همین دلیل باید مدام خودمون رو با دستورات خدا پالایش کنیم تا اونهایی که درست هستن رو تقویت و اونجا که برچسب اشتباه زدیم رو برچسبش رو تغییر بدیم که دیگه سمشون نریم تا وجودمون روز به روز پر از پاکی و زیبایی بشه. ما باید مدام به خوب و بدهایی که تو ذهنمون ملکه شدن دقت کنیم و تو اصلاحشون بکوشیم و برای این کار فقط کافیه عمل ناشایستی رو که تا به حال برچسب خوب بهش زده بودیم و انجامش می‌دادیم، برچسبشو بکنیم و خط قرمز دورش بکشیم و این رفتار رو تو وجودمون ممنوع اعلام کنیم و ضربدر قرمزی که روی یک کار شایسته زده بودیم و هیچ وقت هم سمش نمی‌رفتیم و پاک کنیم تا نورش وجودمان رو پر کنه و از اون لحظه به بعد همواره به یاری خدا اون عمل و رفتار زیبا رو تو وجودمون تقویت کنیم.

امروزی یا امل بودن

قضاوت با خودت...

مدت هاست در این دیار اتفاق‌های عجیبی میفته و خیلی از ما آدمها هم کورکورانه می‌پذیریم و ازش پیروی می‌کنیم. یکی از همین اتفاقاتی که می‌خوام در موردش باهم صحبت کنیم معضلی به نام امروزی بودن هست که باعث شده برخی افراد در غالب همین موضوع هر رفتار ناشایستی رو انجام بدن و واسه توجیه این رفتارهای ناشایست خیلی راحت بگن ما امروزی هستیم. اما تا به حال شده فکر کنیم چرا یک دفعه این کلمه امروزی بودن اون قدر تو جامعه ما فراگیر شد؟ اصلاً این کلمه از کجا اومد؟ امروزی بودن اصلاً تعریف خاصی هم داره؟ اگه داره خب چی هست؟ اگر نداره چرا باید یک کلمه بدون هیچ تعریف خاصی تو جامعه تا این اندازه

پررنگ بشه؟ تا به حال شده فکر کنیم وقتی چهارچوبی برای یک کلمه در نظر گرفته نشه به چه معناست؟ و یا از همه مهم تر اینکه چرا باید کلمه امروزی بودن یک نقطهٔ مقابل داشته باشه به نام اُمُل بودن؟ آیا تا به حال فکر کردیم از نظر کسانی که خودشونو امروزی میدونن امل چه کسانی هستن؟ اصلاً تا به حال شده بیایم و ویژگی های یک انسانی که خودشو امروزی می دونه با کسی که بهش میگن امل رو با عقلمون و بدون هیچ تعصبی مقایسه کنیم که کدوم یک با ارزش تر هستن؟ اینها سؤالاتی است که هر انسانی باید با عقل نه با نفس راجع بهشون کمی تأمل کنه و بعد به عنوان یک قاضی عادل بین این دو قضاوت کنه که کدوم یک حق و کدوم یک باطل هستن.

اما واقعیت ماجرا چیست؟

واقعیت اینه که ما در یک برهه از تاریخ زندگی می کنیم که علم و تکنولوژی نسبت به سال ها و قرون گذشته پیشرفت کرده و تمام مردم دنیا سعی می کنن خودشون رو در حد توان با این علم و تکنولوژی بیشتر وقف بدن تا بتونن راحت تر زندگی کنن. به عنوان مثال در گذشته های دور افراد برای اینکه از حال کسی با خبر بشن مجبور بودن یک مسافت طولانی رو طی کنن تا اون شخص رو ببینن و به علت سختی راه کمتر می تونستن از هم خبری بگیرن، اما با پیشرفت تکنولوژی و اومدن تلفن این امر دیگه به سختی گذشته نیست و افراد خیلی راحت میتونن از حال هم با خبر بشن. این امر ابتدا فقط در غالب شنیدن صدای همدیگه بود ولی امروزه علاوه بر شنیدن صدا، می تونیم تصویر همدیگه رو در هر کجای دنیا که باشیم در یک چشم به هم زدن ببینیم؛ در این برهه از زمان تمام افراد سعی می کنن دانش خودشون بروز کنن تا از این تکنولوژی بیشترین بهره رو ببرن. پس در واقع امروزی بودن رو اگر بخوایم تعریف کنیم باید بگیم امروزی بودن به معنای بروز کردن دانش و آگاهی و استفاده حداکثری از عقل و شعور است و در هر جای دنیا که باشیم باید در حد توان خودمون و بروز کنیم. اما تعریف امروزی بودن از نگاه برخی افراد که از قضا تعدادشون هم کم نیست در جامعهٔ ما چیه؟ برخی افراد امروزی بودن رو در علم و دانش و سطح فرهنگ و شعورشون نمی بینن و فقط در ظاهر و نوع پوشش مثل بی حجایی و یا رفتارهای ظاهری که در برخورد با نامحرم برای جلب توجه دارن و مسائلی از این قبیل خلاصه کردن. حالا با هم بررسی می کنیم تا بهتر بفهمیم آیا این افراد امروزی هستن یا نه؟ اصلاً این تعریف امروزی بودن درسته یا خیر؟ به عنوان مثال تعدادی خانم و آقا را در نظر بگیر که پوشش مناسبی ندارن و در برخورد هاشون با هم هیچ محدودیتی

رو در نظر نمی گیرن به این عنوان که ما امروزی هستیم. خب سؤل اینجاست شما چه چیزتون امروزیه؟ دست و پا و اندام هاتون که برهنه می کنید جهت جلب توجه تا بگید با کلاس هستیم، همونه که هزاران سال پیش انسان ها داشتن. پس از نظر اندام و ظاهر کسی نمی تونه بگه ما امروزی هستیم و فقط ماییم که دست و پا و چشم و گوش و... داریم و این دلیل بر امروزی بودن نمی شه. پوشش هم دو حالت داره یا شخصی از ابتدا ارزش خودشو میدونه و سعی میکنه متناسب با توان مالی که داره پوشش مناسب و انسانی داشته باشه یا شأن و جایگاه انسانی خودشو نمی دونه و ارزشی واسه خودش قائل نیست و پوشش نامناسبی اختیار میکنه که این برهنگی هم از زمان انسان های غارنشین بوده که با برگ خودشون و می پوشوندن و در بسیاری از کشورها هم سال های سال است که بی حجاب می گردن، و در همین کشور ایران هم مردم قبل از انقلاب با هر پوششی که دوست داشتن در جامعه حاضر می شدن. پس این مورد هم دلیل نمی شه که برخی احساس کنن که امروزی هستن. روابط بین دو انسان نا محرم و یا خوردن مشروبات و مسائلی از این قبیل هم که بحث امروز و دیروز نیست و هزاران سال است که وجود داشته و داره؛ خب دیگه چه چیزی می مونه برای اینکه شخصی خودشو امروزی بدونه نه عقب افتاده و قدیمی و امل؟ قطعاً فقط علم و دانش و آگاهی و تکنولوژی و مسائلی از این قبیل که در حال حاضر نسبت به گذشته تغییرات چشم گیری داشته و در آینده نیز نسبت به امروز نیز تغییرات محسوسی خواهد داشت. البته اگر هم کسی با علم و تکنولوژی بیگانه باشه دلیل بر عقب افتادگی نیست چون نمی شه که همه افراد با تمام علوم روز آشنا باشن، اما اگر کسی تا حد زیادی با علم روز دنیا آشنا باشه میتونه ادعا کنه که امروزیه، البته باز این هم موضوع دلیل نمی شه فردای که فاقد این دانش هستن امل باشن. متأسفانه عده ای هستن که به دلیل نداشتن درک و شعور بالا و بدون هیچ تفکری که اصلاً ریشه این حرف ها از کجاست و چه هدفی رو دنبال می کنه عده ای رو امل می نامن و بهشون می گن شما طرز فکر قدیمی دارید در حالی که این افراد انسان هایی هستن که تلاش می کنن پاک و سالم زندگی کنن و جسم و روح خودشون رو از نامحرم و گناه بپوشونن و هر آنچه خداوند امر کرده رو اطاعت کنن و به خوبی درک کردن خدا ما انسان ها رو از یک نطفه بی ارزش آفریده که بندگیشو کنیم، نه اینکه قیافه حق به جانب به خود بگیرن که ما امروزی هستیم و کارهایی انجام بدن که خلاف دستور خداوند است. اینان کسانی هستن که تلاش میکنن با عزت زندگی کنن تا به لطف خدا به مقام والای انسانیت که همون اشرف مخلوقات است برسن. حالا از نظر شما خنده دار نیست یک عده انسان که هنوز درک نکردن برای چه آفریده شدن و از چه چیزی خدا

خلقشون کرده و هنوز درکی از تفاوت زندگی انسانی و حیوانی ندارن قیافه حق به جانب به خود بگیرن و به گناهانشون افتخار کنن و احساس کنن خیلی با کلاس و امروزی هستن؟ آیا خنده دار نیست عده ای نادان به خاطر جهلشون در برابر خدا سینه سپر کنن که از پروردگار بیشتر می فهمن و با عمل و رفتارشون بگن ما با دستورات خدا مخالفیم، چون درک کردیم که اگه این طوری زندگی کنیم بهتره؟ و عده ای رو که در تلاش هستن برای خدا زندگی کنن رو مورد تمسخر قرار بدن در حالی که خودشون هم به خوبی میدونن حق کدومه، اما آن قدر غرق گناه شدن که برای فرار از واقعیت مدام توجیه میارن تا مبادا بخوان ذره ای از شهوت رانی ها و گناهانشون پا پس بکشن. حال از نظر تو امل و عقب افتاده واقعی کیه؟ کسی که تلاش می کنه برای رضای خدا پاک و سالم زندگی کنه یا کسی که غرق و گناه و معصیته و برای توجیه این گناهان به خود لقب امروزی بودن داده؟

- راستش من هیچ وقت از این دید به این موضوع نگاه نکرده بودم، تمام این شهوت رانی ها و گناهان که از قدیم الایام بوده چیش امروزی هست که من و امثال من با انجامش فکر می کردیم خیلی با کلاس و امروزی هستیم؟

- امان از جهل ما آدم ها که کورکورانه دنبال رو همدیگه هستیم بدون اینکه ذره ای راجع به اون کار بخوایم فکر کنیم.

ای دوست عزیز...

آگاه باش و بدون که می خوان فریمون بدن.

سال های سال است عده ای برای رسیدن به اهدافی که دنبالش هستن از طریق پول، قدرت و نفوذی که دارن جریانی راه انداختن به نام امروزی بودن و هرکسی هم نقطه مقابل اون تفکر و جریان قرار بگیره بهش میگن امل و افکارش قدیمیه. این تفکر اون قدر با برنامه و موزیانه وارد جامعه شد و همه رو درگیر خودش کرده که اصلاً کسی متوجه نشد کی همچین جریانی شکل گرفت و تا این اندازه قدرتمند شد؟ و تفکری به نام امروزی بودن، جامعه رو در حالی فرا گرفت که هیچ تعریفی ازش وجود نداشت و در ذهن خیلی از مردم نا آگاه اینه که هر چی به سمت بی بندوباری و بی حجابی و هوس رانی و لذت های زودگذر و نداشتن تعهد به خانه و خانواده بریم امروزی تر هستیم، و هر قدر کسی به سمت نماز و خدا و قرآن و حجاب و دوری از نامحرم حرکت کنه قدیمی است و امل، این تفکر آن قدر در بینمون نفوذ کرده که دیگه خیلی از مردم

جامعه فراموش کردن که این عالم یک فرمانروا داره به نام (الله) که همه هستی رو خلق کرده و هدف از آفرینش ما هم رسیدن به کمال با بندگی و اطاعت از فرمان الهی است. خدا راه مستقیم رو بهمون نشون داده و در سوره مبارک بقره آیه 255 تا 257 به صراحت بهمون هشدار دادن و فرموده اند:

خدای یکتای که جز او هیچ معبودی نیست، زنده و قائم به ذات (و مدبر و برپادارنده همه مخلوقات است) هیچ گاه خواب سبک و سنگین او را فرا نمی گیرد، آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است در سیطره مالکیت و فرمانروایی اوست. کیست آنکه جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟ آنچه را پیش روی مردم است (که نزد ایشان حاضر و مشهود است) و آنچه را پشت سر آنان است (که نسبت به آنان دور و پنهان است) می داند. و آنان به چیزی از دانش او احاطه ندارند مگر به آنچه او بخواهد. تخت (حکومت و قدرتش) آسمان ها و زمین را فرا گرفته و نگهداری آن ها بر او مشقت آور نیست، و او بلند مرتبه و بزرگ است (255) در دین هیچ اکراه و اجباری نیست (کسی حق ندارد کسی را از روی اجبار وادار به پذیرفتن دین کند، بلکه هر کسی باید آزادانه با به کاری عقل و تکیه بر مطالعه و تحقیق، دین را بپذیرد). مسلماً راه هدایت از گمراهی (به وسیله قرآن، پیامبر و امامان معصوم) روشن و آشکار شده است. پس هر که به طاغوت (که شیطان و بت و هر طغیانگری است) کفر ورزد و به خدا ایمان بیاورد، بی تردید به محکم ترین دستگیره که آن را گسستن نیست چنگ زده است، و خدا شنوا و داناست (256) خدا سرپرست و یار کسانی است که ایمان آورده اند، آنان را از تاریکی ها (ی جهل، شرک، فسق و فجور) به سوی نور (ایمان، اخلاق حسنه و تقوا) بیرون می برد. و کسانی که کافر شدند سرپرستان آنان طغیانگران اند که آنان را از نور به سوی تاریکی ها بیرون می برند، آنان اهل آتش اند و قطعاً در آنجا جاودانه اند (257)

حالا به نظرت این تفکر از جانب چه کسانی هست و چه هدفی رو دنبال می کنه؟ به نظرت کمی عجیب نیست که چرا باید دنباله روی راه شیطان باشیم تا بهمون بگن امروزی؟ و اگر از دستورات خدا اطاعت کنیم میشیم امل؟

- بیخشید میون کلامتون اومدم، من الان که دارم فکر می کنم اصلاً هیچ موردی که در راستای اطاعت از خدا باشه نیست که با انجامش بهمون بگن امروزی و تمام کارهایی که با انجامش بهمون گفته می شد امل؛ کارهایی هستن که در جهت اطاعت از خدا و خلاف خواسته های شیطان بوده. این درسته به نظر شما یا من چیزی به ذهنم نمی رسه؟

- احسنت!! دقیقاً همین طوره که میگی، به نکته خیلی خوبی اشاره کردی؛ دیگه چه نشونه ای از این بالاتر که اینها تمام دام هستن واسه گمراهی وگرنه مگه می شه اون قدر همه چیز صفر و صد باشه؟ مگه اون خانمی که حجاب داره و یا آقایی که به نامحرم نگاه نمی کنه و تو مجالس گناه نمی ره چه کار اشتباهی می کنه که بهش میگن امل؟

- واقعا هیچی؛ فقط از شیطان پیروی نکرده همین. وای بر من به خاطر این همه جهلی که داشتم.

- انشاءالله از این به بعد آگاه تر زندگی کنی که این طوری پشیمون نشی.

آخه مگه می شه خدا بی حساب و کتاب جهان رو خلق کرده باشه که هر کسی هر کار دلش خواست انجام بده؟

متأسفانه عده ای این دنیا رو مثل مکانی نگاه می کنن که خدا امر کرده برید اونجا و هر کاری دلتون خواست انجام بدید و طوری مشغول گناه میشن و از هم سبقت میگیرن که انگار بهشون گفتن و یقین دارن هر چی هست همین دنیاست؛ تا می شه آزادانه باید گناه کرد.

هیچکدوم از اینها اتفاقی نیست، روی تمام این تفکرات و جریانات برنامه ریزی شده و سال ها تلاش کردن که ما را به منجلا بکشونن. چرا باید کسی که می خواد سالم زندگی کنه رو املبنامن؟ بازی خطرناکی رو شروع کردن و تفکری رو تو جامعه رواج دادن که اگر کسی هم خواست سالم زندگی کنه از ترس اینکه مورد تمسخر قرار بگیره هم رنگ جماعت بشه و یا اون قدر اذیت بشه که دیگه نتونه راحت زندگی کنه. خب این کجاش اتفاقیه؟ تمام اینها برنامه ریزی شدس و کاری کردن که هرکسی به جای اینکه بشه راهنمای نفر دیگه تا به سمت خدا هدایتش کنه، تبدیل به کسی بشه که آگاهانه و ناآگاهانه تلاش می کنه دیگران رو گمراه کنه تا به سمت شیطان برن و به جای عاقبت بخیری؛ به خاطر اعمال ناشایست به عذاب الهی دچار بشن. تا به حال شده فکر کنی چرا برخی از ما کسی که پاک زندگی می کنه رو عقب افتاده و قدیمی خطاب می کنیم و بعد خودمون هرگناه و عمل ناشایستی دلمون بخواد انجام می دیم و آخر هم می گیم من که دلم پاکه؟ اون شخص پاک که سالم زندگی می کنه می شه عقب افتاده و قدیمی و بعد ما که سراسر وجودمون پر از گناه هست می شیم آدمی که دلش پاکه، به نظرت عجیب نیست؟!!!! کمی دقت کنی متوجه میشی که چقدر همه چیز به بهترین شکل ممکن مهندسی شده تا با لحظه ای غفلت تو منجلا بی از گناه و کثافت غرق بشیم و با یک کلمه خودمون رو

توجیه کنیم که آدم باید دلش پاک باشه. مراقب باش که مرگ فرا می رسه و روز حساب نزدیکه و اونجا دیگه کاری از دست هیچ کسی بر نمی آد. معیار دل پاک همون چیزی هست که خداوند به وسیله قرآن و پیامران و امامان به ما امر کرده اند.

وقتی شخصی خودشو امروزی می دونه در واقع یکسری شرایط رو قبول می کنه. مثلاً می پذیره اگر تو یک جمع خانوادگی و یا دوستانه به نامحرم نگاه کنه، شوخی کنه و یا دست بده و یکسری رفتار های این چنینی داشته باشه اشکالی نداره. وقتی یک آقا یا خانم در غالب امروزی بودن و یا هر چیز دیگری اینها را می پذیره، در واقع اینها را نه تنها برای خود بلکه برای همسر و خواهر و مادر و پدر و برادر خود هم می پسندند و نمی تونه بگه که برای من خوبه ولی برای بقیه بد. وقتی خیلی راحت به یک نامحرم نگاه می کنیم و باهاش گرم می گیریم، در واقع با عمل خود این رو می پذیریم که اگر کسی با محرم و ناموسمون گرم بگیره اشکالی نداره، چون نمی تونیم بگیم که من می تونم نگاه کنم به یک نامحرم که همسر و یا ناموس کسی دیگس و بهش نظر بد داشته باشم اما کسی حق نداره این کار رو با همسر (خانم یا آقا) یا اعضای خانواده من انجام بده؛ خب اگر تو امروزی هستی اونم امروزیه، خانواده ات هم می خوان امروزی باشن، یا باید بپذیری که این کار اشتباهه و دیگه ادامه ندی و یا اجازه بدی در درجه اول خانوادت هم با این سبک زندگی کنن و دیگران هم با نزدیکانت همین رفتار و داشته باشن. فرض کنیم شخصی چون خودش رو امروزی می دونه و یا از این کار لذت میبره با این مسائل مشکل نداشته باشه و خودش رو توجیه کنه، حالا- تو همین رفت و آمدها و بودن در این فضا از شخصی هم خوشش میاد و هر از گاهی بهش فکر می کنه، وقتی فکر کردن به یک نامحرم و اسسش مجاز شد دیگه حق نداره بگه من می تونم به دیگران فکر کنم اما همسر و یا اعضای خانواده من حق چنین کاری رو ندارن زیرا اگر اشکال داره خودش هم نباید انجام بده، حالا بماند که به دیگران هم اجازه می ده که چنین نگاهی رو به نزدیکانش داشته باشن. همین شخص در مجلسی با یک نامحرم شروع به رقصیدن می کنه پس خودش نمی تونه از کسی ایراد بگیره که چرا همین رفتار رو با ناموسش (آقا یا خانم) دارن. به این ترتیب پرده های عفت و حیا به تدریج یکی پس از دیگری شروع به کنار رفتن می کنه و هر کاری رو که خودش در این غالب انجام میده نمیتونه نه برای خانواده اش ممنوع کنه و نه برای دیگران تا جایی که فرض می کنیم همین فرد وارد یک رابطه نامشروع می شه و وقتی یک رابطه نامشروع شکل بگیره دیگه نمی تونه حتی مانع همسر و اعضای خانواده اش بشه و همون طور که خودش با

شخص دیگه ای رابطه حرام داره. در واقع به دیگران هم این اجازه رو می ده که با همسر و خانواده اش وارد چنین رابطه ای بشن و دیگه هم حق اعتراض نداره. حالا به نظرت امروزی بودن همون بی غیرتی نیست که فقط اسمشو عوض کردن؟ نقطه مقابل امروزی بودن که امل نام داره، همون غیرت نیست؟ به نظرت بی غیرتی رو رنگ نکردن تا بتونن به اسم امروزی بودن خیلی راحت به خورد افراد ناآگاه بدن؟ اینکه یک جامعه بی غیرت و بی دین و تعصب که پر از بی بندوباری و گناهه واسه عده ای چه سودی داره که حاضرین این همه هزینه کنن و وقت بزارن تا به نیت شومشون برسن سوآلیه که خودت به راحتی با کمی فکر کردن به جوابش میرسی.

خیلی مراقب باش که فریب نخوری و هر حرف و عملی رو به راحتی نپذیر، هر موضوعی فراگیر شد دلیل بر این نمی شه که درسته. خداوند به انسان عقل داده، با عقلت نگاه کن و زندگی کن که انشاءالله نه در این دنیا و نه در آخرت جزء پشیمان شوندگان نباشی.

حسرت

شاید اگر روزی از ما بخوان برای دنیامون یک اسم انتخاب کنیم که بیشتر آدم ها اونو درک کرده باشن به جرأت بتونیم بگیم دنیای امروز ما دنیای حسرت هاست. در زندگی ما آدم ها از سالیان دور تا به الان همیشه مواردی وجود داشته و داره و خواهد داشت که عده ای ازش بهره می برن و عده دیگه در حسرت داشتنش هستن. در گذشته شاید برای برخی از خانواده های روستایی داشتن یک گاو و چند تا گوسفند و اسب و یک تیکه زمین کشاورزی آرزویی بود که از نداشتش حسرت می خوردن و عده ای هم که داشتن حسرت بیشتر داشتنش میخوردن. این حسرت ها از قدیم الایام همواره همراه ما آدم ها بوده اما با پیشرفت تکنولوژی در عصر حاضر به مراتب بیشتر و پیچیده تر از گذشته شده، چون در گذشته شخص دنیای پیرامونش رو که قابل لمس بود و اش رو میدید و خواسته هاش هم در همون شهر و روستا و محل زندگیش خلاصه می شد، اما امروزه دنیای ما با توجه به وسایل ارتباطی فقط مختص به محل زندگی و چند شهر و روستا نیست بلکه تمام جهان رو دربرمی گیره و متناسب با همون هم خواسته هامون بزرگ تر می شه و نرسیدن به اونها یعنی حسرت. به عنوان مثال یکی در حسرت داشتن یه ماشینه که خانواده اش رو بتونه به سفر بیره اما دیگری که اونو داره در حسرت تبدیل ماشینش به مدل های بالاتر، یکی به دنبال خونه کوچکیه که یک زندگی ساده رو شروع کنه و یکی دیگه با

وجود داشتن چند تا خونه در حسرت داشتن بهترش هست. یکی از قهرمان نشدن در فلان رشته ورزشیش حسرت می خوره و یکی حسرت چند قدم راه رفتن رو میخوره. بعضی وقت ها حسرت داشتن یک خونه و ماشین خوب باعث می شه که انسان هر جنایتی بکنه و یا حسرت رسیدن به فلان خانم یا آقا باعث بشه انسان دست به هر کاری بزنه. در کل، این دنیا پر از حسرت و فقط هر دفعه از رنگی به رنگ دیگه تبدیل می شه، اما حرف اینجاست که اگر به اون ثروت رسیدیم و یا خانم و آقایی که دلمون خواست رو بهش دست پیدا کردیم برای لذت و خوشگذرانی، دیگه حسرت های دنیای ما تموم می شه؟ قطعاً خیر بلکه فقط تغییر شکل میده تا ما سرگرم بشیم؛ اون قدر سرگرم این دنیا بشیم تا لحظه مرگ فرا برسه و بفهمیم حسرت واقعی اون چیزهایی نبوده که تو دنیا باهش سرو کار داشتیم و تمام اون رنگ و لعاب ها فریبی بوده از جانب نفس شیطنی و ابلیس که آن قدر سرمون گرم خواهش های دل بشه که اصلاً فراموش کنیم برای چی به دنیا اومدیم. حسرت در دنیا آرامش رو از موم سلب میکنه و باعث می شه از اون چیزی که داریم نتونیم لذت ببریم؛ نه از همسر نه از مال و ثروت هرچند که اندک باشه، و یا حتی از نعمت سلامتی غافل بشیم و نینیم همین اطرافمون آدم هایی هستن که حاضرین تمام مال و ثروت و افتخاراتشون رو بدن اما سلامتیشون رو به دست بیارن، آثار حسرت خوردن هم در این دنیا گریبان گیرمون می شه هم در آخرت چون دیگه نمی تونیم نعمت های خدا رو بینیم و شکرگزار باشیم. ما نباید فراموش کنیم که برای مال اندوزی و پست و مقام و... خلق نشدیم هر چند که وجود بسیاری از اینها اگر از راه درست و حلال باشه هم باعث لذت بردن و خشنودی خودمون می شه و هم خدا به خاطر تلاشمون از موم راضی می شن. اما نباید اون قدر سرگرم بشیم که اصل رو فراموش کنیم چون خدای نکرده اگر در تلاش برای جلب رضای خدا عقب بمونیم در روزی که هیچ چیز این دنیا به کارمون نمیاد حسرتی ابدی به دلمون می مونه و راهی هم برای جبران وجود نداره و اونجاست که حسرت می خوریم و می گیم ای کاش تو دنیا هیچ چیز نداشتیم اما لحظه ای خدا بهمون نگاه می کرد. زمانی که فرصت زندگی داریم اون قدر غرق دنیا و حسرت هاش هستیم که اصلاً فکر حسرت ابدی که ممکنه بخوریم نیستیم. خوشا به حال اونهایی که تو زندگی همیشه تلاش می کنن برای بهتر شدن و در کنار این تلاششون لحظه ای از یاد خدا و اطاعت از دستوراتش غافل نمیشن. خوشا به حال انسان هایی که اگر به چیزی که در دنیا می خواستن با وجود تلاش های زیاد نرسیدن؛ حسرتش هم نخوردن تا از عاقبت کار غافل نشن، و دنیا رو محل گذر دیدن و به جای اینکه دنیا اون ها رو به بازی بگیره اینها به بازیش گرفتن و فریب ظواهرش رو نخوردن و برای خواهش های

دل دست به هر کاری نزدن. عاقبت همه چیز متعلق به اونهاست و حسرت یک زندگی ابدی در آرامش؛ و نگاه ویژه خدا؛ می شه حسرتی رو دل کسانی که تو دور دنیا برای رسیدن به خواسته هاشون بدون در نظر گرفتن خدا هر راهی رو رفتن.

خداوند متعال در قرآن آیه 39 سوره مریم نسبت به روز حسرت هشدار داده و میفرماید: «وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ؛ و (ای رسول ما) امت را از روز غم و حسرت (یعنی روز مرگ و قیامت) بترسان که آن روز دیگر کارشان گذشته است و آنها سخت از آن روز غافل اند و به آن ایمان نمیآورند.».

آقا بودن - خانم بودن

تا حالا شده بگی یا بشنوی که فلانی خیلی خانم یا آقاس؟

- آره خب خیلی پیش اومده

- اون زمان که این جمله رو گفتمی و یا شنیدی چقدر فکر کردی که چرا این جمله رو در مورد همه به کار نمی بریم و فقط در مورد برخی از افراد گفته می شه؟

- فکر خاصی نکردم، اما مطمئنم اگر گفتم یا کسی گفته به خاطر صفات خوب اون شخص بوده.

- کلیات رو درست گفتمی اما بزار کامل تر شو واست توضیح بدم.

بین دوست عزیز، ما هیچ وقت آقا و یا خانم بودن به معنای آنچه غیر از مذکر و مؤنث بودن است رو برای شخصی که قهرمان یک رشته ورزشی، نفر اول کنکور، پزشک، مهندس و یا غیره شده صرفاً به خاطر اینکه به این موفقیت ها دست پیدا کرده به کار نمی بریم اما ممکن برای شخصی که زندگی ساده و معمولی داره و یا حتی کارگر ساده باشه خیلی راحت استفاده کنیم، همین موضوع اینو بهمون نشون میده که آقا و خانم بودن اصلاً ربطی به موفقیت های اجتماعی (ورزش، تحصیلات، پست و مقام، ثروت و...) نداره. یه مثال ساده تر واست می زنم، دو تا جوان رو در نظر بگیر (خواهر، برادر، دوست) که از نظر موقعیت اجتماعی و تحصیلات و... خیلی با هم تفاوت ندارن؛ وقتی از دوستان و آشنایانشون سؤال میکنیم که نظرشون رو در مورد این دو نفر بگن اغلب میگن هر دو جوون های خوبی هستن اما فلانی خیلی آقاتر و یا

خانم تر هستش. اینجا سؤال پیش میاد که با وجود اینکه هر دو از نظر موقعیت اجتماعی برابرن چه چیزی باعث این تفاوت دیدگاه شده؟

آراسته شدن انسان به صفات الهی

چیزی که باعث می شه یک شخص در نگاه دیگران آقا یا خانم باشه همون طور که خودت هم بهش اشاره کردی، صفات درونی اون شخص مثل: صداقت، خوش رویی، امانت داری، حسادت نداشتن، نگاه حرام نداشتن، با نامحرم در ارتباط نبودن، و یا در یک جمله «پیروی از دستورات الهی» و «پیروی نکردن از شیطان و هوای نفس» است که باعث شده مردم همچین نگاهی بهش داشته باشن. اگر در شخصی یکی از صفات ناپسند ملکه بشه اون آدم اول از چشم خدا میفته و بعد از چشم مردم. تا حالا دیدی شخصی دروغ بگه، ریا کنه، اهل زنا باشه و یا مال حروم بخوره و از دستورات خدا سرپیچی کنه بهش بگن خیلی خانم و یا آقاس؟

- قطعاً نه!!

پس کسی که از هوای نفس خود پیروی کنه هیچ گاه عزیز نمی شه، اما همین که سرت رو بالا گرفتی و گفתי خدایا هر چی امر کردی اطاعت می کنم که ازم راضی باشی و دیگه قدم اشتباه بر نداری، خدا بهت عزت میده و در نگاه دیگران بزرگ میشی؛ آن قدر بزرگ که بهت میگن آقا یا خانم. اگر دقت کرده باشی هیچ وقت به یک کودک نمیگن آقای فلانی اما وقتی پدر یا پدربزرگش رو صدا می کنن آقارا در ابتدای اسمش میارن. آقا و خانم یعنی بزرگ بودن اما اینکه تلاش کنیم تا با اطاعت از دستورات الهی پیش خدا آقا و یا خانم بشیم کجا و چیزی که به خاطر بالا رفتن سن و سال اطرافیان بهمون بگن کجا!! عزت و بزرگی فقط از آن خداوند است و اونو فقط به کسی میده که لیاقت داشته باشه. پشت کلمه آقا و خانم دنیایی حرف وجود داره چون آقا، امیرالمؤمنین و خانم، فاطمه الزهرا هستن و الگوبرداری از این بزرگواران است که ما رو به سعادت دنیا و آخرت می رسونه.

ص: 99

1- یاد خداوند

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ... وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (احزاب/35)

مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان باایمان... و مردان و زنانی که خدا را فراوان یاد می کنند، خدا برای همه آنان آمرزش و پاداشی بزرگ فراهم ساخته است.»

2- ایمان و عمل صالح

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِمَّنْ دُكِرَ أَوْ أُنْثِيَ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (نحل/97)

هر کس از مرد یا زن کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه ای، حیات [حقیقی] بخشیم، و مسلماً به آنان بهتر از آنچه انجام می دادند، پاداش خواهیم داد.

3- اطاعت خدا و رسول و تسلیم در برابر فرامین آنان

مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ وَدَّ لَ صِدْقًا مُّبِينًا (احزاب/36)

هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد و هر کس خدا و فرستاده اش را نافرمانی کند، قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است.

4- پاکی و پاکدامنی

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يَبَايِعَنَّكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِفْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْنَهُنَّ وَاسْتَعْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (ممتحنه/12)

ای پیامبر! هنگامی که زنان باایمان نزد تو آیند تا بر پایه این شرایط با تو بیعت کنند که چیزی را با خدا شریک نگیرند، و دزدی نکنند، و مرتکب زنا نشوند، و فرزندان خود را نکشند، و طفل حرام زاده خود را به دروغ و افترا به شوهرانشان نبندند، و در هیچ کار پسندیده ای از تو سرپیچی نکنند، با آنان بیعت کن و از خدا برای آنان آمرزش بخواه؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

5- تقوایشگی

يايها الناس انا خلقنكم من ذكر و أنثى و جعلنكم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اكرمكم عندالله اتقكم ان الله عليم خبير (حجرا/13)

ای مردم ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی تردید، خداوند دانا و آگاه است.

6- چشم پاکي

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (نور/30)

به مردان مؤمن بگو: چشمان خود را از آنچه حرام است مانند دیدن زنان نامحرم و عورت دیگران فرو بندند، و شرمگاه خود را حفظ کنند، این برای آنان پاکیزه تر است، قطعاً خدا به کارهایی که انجام می دهند، آگاه است.

وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْأَرْبَابَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (نور/31)

و به زنان با ایمان بگو: چشمان خود را از آنچه حرام است فرو بندند، و شرمگاه خود را حفظ کنند، و زینت خود را [مانند لباس های زیبا، گوشواره و گردن بند] مگر مقداری که [طبیعتاً مانند انگشتر و حنا و سرمه، بر دست و صورت] پیداست [در برابر کسی] آشکار نکنند، و [برای پوشاندن گردن و سینه] مقنعه های خود را به روی گریبان هایشان بیندازند، و زینت خود را آشکار نکنند مگر برای شوهرانشان، یا پدرانشان، یا پدران شوهرانشان، یا پسرانشان، یا پسران شوهرانشان، یا برادرانشان، یا پسران برادرانشان، یا پسران خواهرانشان، یا زنان [هم کیش خود] شان، یا بردگان زر خریدشان، یا خدمتکارانشان از مردانی که ساده لوح و کم عقل اند و نیاز شهوانی حس نمی کنند، یا کودکانی که [به سن تمیز دادن خوب و بد نسبت به امیال جنسی] نرسیده اند. و زنان نباید پاهایشان را [هنگام راه رفتن آن گونه] به زمین بزنند تا آنچه از زینت هایشان پنهان می دارند [به وسیله نامحرمان] شناخته شود. و [شما] ای مؤمنان! همگی به سوی خدا بازگردید تا رستگار شوید.

و در پایان سوره احزاب آیه 35 اشاره می کنم که خداوند هر آنچه از ما می خواهد را در اینجا به طور خلاصه به ما امر کرده اند.

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (احزاب/35)

مسلماً خدا برای مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان، و مردان و زنان عبادت پیشه، و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکیبا، و مردان و زنان فروتن، و مردان و زنان صدقه دهنده، و مردان و زنان روزه دار، و مردان و زنان حفظ کننده خود از پلیدی های جنسی، و مردان و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند، آمرزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است.

انشاءالله روزی فرا برسه که همگی نزد پروردگار صاحب عزت و بزرگی بشیم.

میخواهم راجع به دو احساس کاملاً متفاوت به نام عشق و هوس باهات صحبت کنم. دو احساسی که با وجود تفاوت های زیادی که دارن اگر شناخت کافی از شون نداشته باشیم بسیار شبیه به هم به نظر میان و میتونه به راحتی ما رو تو تشخیص به اشتباه بندازه.

چرا تو تشخیص عشق و هوس دچار اشتباه می شیم؟

ما آدم ها وقتی متولد می شیم خدا تمام عواطف، احساسات، نیازها و هر چیزی که به انسان مربوط می شه رو در دو غالب جسم (درد، گرسنگی و...) و روح (غم، شادی، عشق و...) تو وجودمون قرار می ده که بعضی هاشونو از همون کودکی درک می کنیم و نسبت بهش واکنش نشون می دیم، مثل احساس درد و یا احساس گرسنگی اما برخی رو با گذشت زمان و در مراحل بالاتر از زندگی مثل نوجوانی و جوانی... بهش می رسیم، چون ما انسان ها از همون بدو تولد توان درک تمام چیزهایی که خدا تو وجودمون قرار داده رو مانند یک انسان بالغ نداریم و هر چی بزرگ تر میشیم با دنیای بیشتری از درونمون آشنا می شیم که باید نسبت بهشون با توجه به چیزهایی که از کودکی بهمون آموزش می دن و آنچه خودمون به تدریج به طرق مختلف تو زندگی یاد می گیریم واکنش درستی داشته باشیم. برای درک بهتر موضوع از دو مثال کمک می گیریم، یکی نیاز و احساسیه که از بدو تولد تو وجودمون درکش می کنیم و دیگری نیاز و احساسیه که سال ها بعد بهش میرسیم. مثال اول، ما انسان ها از بدو تولد تا لحظهٔ مردن برای ادامه زندگی به غذا نیاز داریم و این احساس نیاز از همون بدو تولد به طور غریزی واسمون قابل درکه اما عکس العمل هامون نسبت به رفع این نیاز با توجه به آموزشی که می بینیم و چیزهایی که در طول زندگی یاد می گیریم متفاوت است. مثلاً یک نوزاد زمانی که گرسنه می شه تنها کاری که ازش بر میاد گریه کردنه، ولی وقتی بزرگتر می شه بهش آموزش می دن که وقتی گرسنه اس نیاز به گریه کردن نیست و خیلی راحت می تونه به مادرش بگه تا بهش غذا بده؛ به همین ترتیب، هر چی بزرگتر می شه بیشتر یاد می گیره که چطوری باید این نیاز رو برطرف کنه، در نهایت وقتی گرسنه می شه نه تنها گریه نمی کنه و به مادرش نمی گه بلکه خودش از طریق درست کردن غذا و... این نیازش رو برطرف می کنه. در اینجا نوزاد چون گرسنگی رو درک کرده واکنش نشون میده و اطرافیان هم تلاش می کنن هر چی بزرگ تر می شه رفتار مناسب نسبت به این موضوع رو بهش آموزش بدن تا جایی که بتونه نسبت به رفع نیازش اقدام کنه. مثال دوم، حالا همین نوزاد سال ها بعد به یک نوجوان و یا جوان تبدیل شده

و در کنار تمام درک‌هایی که از دنیای درونش داشته‌اند نیاز به جنس مخالف رو تو وجودش احساس می‌کنه؛ چیزی که تا قبل از این هیچ وقت تجربه اش رو نداشته و نمی‌دونه نسبت به این عواطف و احساسات باید چه واکنشی از خودش نشون بده و اصلاً واسش قابل درک نیست. چون تا اون لحظه نه کسی بهش آموزش داده که اگر چنین نیازی رو احساس کردی و با همچین حالاتی مواجه شدی نشونه چیه و چه رفتاری باید داشته باشی و نه خود اون شخص به دنبال این موضوع می‌ره که نسبت به این موضوع آگاه تر بشه، به همین دلیل، همین که با یک جنس مخالف (نامحرم) برخورد می‌کنه و باهاش هم کلام می‌شه از درون احساسی رو درک می‌کنه که اصلاً نمی‌دونه چی هست؛ و بدون هیچ آگاهی از این احساس اولین چیزی که به ذهنش می‌رسه اینه که فکر می‌کنه عاشق شده و بدون هیچ منطقی قبولش می‌کنه. خب در اینجا سؤال‌هایی به وجود میاد که اصلاً تو می‌دونی تفاوت عشق و هوس چیه؟ آیا می‌دونی که این حسی که درک کردی شاید صدای نفس تو باشه که می‌خواد فریبت بده؟ تو اصلاً می‌دونی نفس چیه؟ وقتی تفاوت نفس و هوس رو با عشق نمی‌دونی چطور پذیرفتی که نوای درونت نوای عاشقیه؟ مگه هر چه درونت بگه درسته؟ مگه نمیدونی که نفس شیطنی هم از درون باهامون صحبت می‌کنه؟ اگر می‌دونی پس چرا یک لحظه به ذهنت نرسید که این حس می‌تونه از طرف نفس شیطنیت باشه و این چیزی که تو فکر می‌کنی عشقه، عشق نیست و هوسه؟ در حقیقت ما تا زمانی از موضوعی شناخت پیدا نکنیم و نسبت بهش آگاهی نداشته باشیم، نمی‌تونیم درست و غلطش و به خوبی تشخیص بدیم.

هوس

اشاره

هوس زمانی به وجود میاد که امکان گناه وجود داشته باشه، حالا این گناه ممکنه ارتباط دو نامحرم با هم باشه و یا ازدواج دوم یک آقا بدون اطلاع و رضایت همسر اولش و یا هر موضوع دیگه‌ای که در اون گناه صورت بگیره. موضوع بحث در مورد احساسیه که بین دو نامحرم به وجود میاد و اغلب با عشق اشتباهش میگیرن.

هوس از نفس شیطنی سرچشمه می‌گیره؛ و همون طور که می‌دونیم تنها چیزی که واسه نفس شیطنی مهمه آلودگی ما به گناه است. حالا برای فریب ما از چه ترفندی بخواد استفاده کنه بستگی به عوامل متعددی داره مثل: ایمان و مقاومت ما در برابر گناه، سن، شرایط روحی، خواسته‌ها و تمایلاتمون و معیارهای مورد نظر ما از جنس مخالف و موارد متعدد دیگه

که در هر شخص میتونه متفاوت باشه. اون متناسب با تمایلی که داریم تو ذهنمون توجیهاتی رو میاره، به همین دلیله که وقتی از شخصی که به اشتباه افتاده و کسی رو بر اساس هوس انتخاب کرده سؤال می کنیم که واقعاً چه چیزی در این فرد نظر تو را جلب کرده؟ دلایلی میاره که اگر با عقل سلیم بخوایم اون ویژگی ها رو بررسی کنیم، هیچ نشونه ای از چیزهایی که بهش اشاره کرده تو طرف مقابل پیدا نمی کنیم، و چون اغلب ما آدم ها به دلیل اینکه هیچ شناختی از تفاوت های عشق و هوس نداریم می گیم، خب عاشق شده و همه چیز اون شخص در نظرش زیبا اومده؛ در حالی که باید بگیم، فریب نفس رو خورده و گرفتار هوس شده و همه چیز در نظرش خوب و موجه اومده. شاید سؤال پیش بیاد که چه فرقی داره عشق باشه یا هوس مهم اینه که در کنارش حال خوبی داشته باشه و به آرامش برسه؟ باید بگم در هوس آرامش وجود نداره و همه چیز مثل یک سیل ویرانگره که داخلش پر از گل و لای و خرابیه و اون احساس خوشایندی که برخی به دلیل عدم درک صحیح از آرامش واقعی با آرامش اشتباه گرفتن فقط احساس لذتی اندک و گذراست اون هم برای اینکه ما رو به خودش ترغیب کنه و خیلی زود هم تموم می شه و فقط ویرانی هاش بر جان و روحمون باقی می مونه. مگه می شه که خدا آرامش رو در هوسی قرار بده که خود، ما رو ازش منع کرده؟

اغلب این جمله رو بارها شنیدیم که میگن فلان شخص تو یک نگاه عاشق شده؛ و یا ممکنه با افرادی برخورد کرده باشیم که بدون هیچ دلیل قانع کننده ای میگن عاشق شدیم و چه بسا ممکنه همین موضوع برای خود تو هم اتفاق افتاده باشه که بعد از برخورد با جنس مخالف، تو همون نگاه اول این حس بهت دست داده که عاشق اون شخص شدی و هر بار که دیدیش تپش قلب گرفتی و فکر می کردی قلبت می خواهد از جا کنده بشه و یا در خلوتت مدام بهش فکر کردی و پیش خودت گفتی، این شخص همونیه که دنبالش بودم، و این در حالیه که جز یک سری تحولات درونی هیچ دلیل قانع کننده ای برای ادعای نداشتی؛ تا جایی که اگر هم کسی ازت سؤال میکرد چه ویژگی در این شخص نظرت رو به خودش جلب کرده گفتی واقعاً خودم هم نمی دونم؛ فقط می دونم که کنارش احساس خوبی دارم و از فکر کردن بهش لذت می برم؛ و یا دلایل سطحی که برای ادعای عاشقی به هیچ عنوان قانع کننده نیست. خب، در اینجا دو حالت برای ما وجود داره یا این حس منجر به ازدواج می شه یا نمی شه، اگر بهش نرسی یاد و خاطره اش همیشه همراهت خواهد موند و فکر می کنی کسی که در کنارش احساس خوشبختی می کردی رو از دست دادی و دیگه هیچ کس جای اونو واست پر نمیکنه،

و اگر هم با کسی دیگه ازدواج کنی باز با یاد و خاطره اون شخص زندگی میکنی و همیشه در حسرت و غم و اندوه اینکه چرا بهش نرسیدی میمونی و هیچ وقت نمیتونی از زندگی و همسرت لذت ببری و طعم واقعی آرامش رو نخواهی چشید و مدام میگی اگر اون بود چنین و چنان می شد و حرف هایی از این قبیل، اون هم در حالی که هیچ دلیل قانع کننده ای که بر اساس عقل و منطق باشه نداشتی که اگر با اون شخص ازدواج می کردی قطعاً خوشبخت می شدی. اگر هم کسی بهمون بگه که فقط یک هوس بوده باز هم نمی پذیریم چون اصلاً تفاوت عشق و هوس رو نمی دونیم، در نهایت با همین افکار خودمون رو تباه می کنیم. حالا اگر به ازدواج ختم بشه، دیگه اون هوای نفس و احساس هایی که فکر می کردیم عاشق شدیم از بین میره؛ چون دیگه محرم شدیم و هیچ وقت نفس شیطانی کاری نمی کنه که ما از حلال لذت ببریم به همین دلیل واقعیت های طرف مقابل واسمون آشکار می شه و چون دلیل محکم و عقلانی برای این احساس نداشتیم و تمام برداشتمون بر اساس هوا و هوس و یا رفتارهای ظاهری طرف مقابل بوده، خیلی زود شعله های به ظاهر عاشقی فروکش میکنه و عیب های طرف مقابل را که شاید هم بارها از اطرافیان شنیده بودیم ولی اصلاً بهشون توجه نمی کردیم واسمون نمایان می شه و تازه اونجاست که متوجه می شیم چه اشتباهی کردیم، و هر قدر هم تلاش کنیم که اون احساس روزهای اول رو تو خودمون زنده کنیم نمی شه چون اونها فقط هوسی زودگذر بوده برای اینکه نفس شیطانی ما رو فریب بده. حالا تو میمونی و همسری که هیچ دلیل منطقی و عقلانی برای ابراز علاقه بهش نمی بینی و تنها دلیل برای بودن کنارش همون حس زودگذر روزهای اول بوده که دیگه از اون هم خبری نیست.

زندگی کردن با هوس

زندگی کردن بر پایه هوس اینطوره که ما تا جنس مخالفی رو دیدیم یک لحظه هوایی بشیم و دلمون بخوادش، این خواستن می تونه یک نگاه و صحبت کردن باشه یا یک رابطه نامشروع و یا هر چیز دیگه که از نفس شیطانی سرچشمه بگیره و آغشته به گناه باشه. اما همون طور که می دونی میلیون ها انسان روی کره زمین زندگی می کنن که تمام اونها از نظر شکل ظاهر و رنگ و پوست و مو چشم و ابرو قد و هیکل با هم متفاوت هستن. حالا- یک شخصی رو در نظر بگیر که بر اساس هوا و هوس زندگی می کنه، زمانی که مشغول تماشای تلویزیونه یک عده را می بینه؛ زمانی که تو خیابونه عده ای رو می بینه؛ زمانی که تو دانشگاه و محل کاره یک عده دیگه رو می بینه که تمام این افراد از نظر شکل ظاهر کاملاً با همدیگه متفاوت هستن و در

میان این افراد عده ای هستند که نظرشو جلب می کنند و دلش می خواد که حتی یک نگاه ساده هم که شده بهشون بندازه و همین ها باعث می شه ذهن این شخص مدام درگیر نامحرم هایی باشه که می بینه، حالا به نظرت این شخص دیگه می تونه آروم باشه و طعم آرامش رو بچشه؟ یا همیشه در حسرت این و اونه؟ مگه یک انسان چند نفر رو می تونه نگاه کنه می تونه با چند نفر ارتباط داشته باشه؟ صد نفر، دویست نفر، هزار نفر، چند نفر؟ اصلاً اگر تمام این افرادی رو که دیده و دلش خواسته بهش بدیم دیگه واسش کافیه؟ خب این همه آدم که در خیابون ها و شهرها و کشورهای دیگه هستن که حتی یکبار هم اونها رو ندیده و ممکنه که با دیدنشون باز دلش هوایی بشه، اونها رو چیکار می کنه؟ تا کی می خواد به این کار ادامه بده؟ این هوس کی و کجا تمام می شه؟ تا انسان هست تفاوت در چهره و قد و هیكل و صدا و.. وجود داره؛ پس این هوس کی تمام می شه؟ به نظرت آیا این فرد زمانی که ازدواج کنه از بودن در کنار همسرش می تونه لذت ببره؟ یا وقتی می بیندش دلش می خواد که کسی دیگه جاش باشه؟ اصلاً کسی دیگه هم جای همسرش بیاد فکر می کنی دلش آروم میگره و دیگه بعد از مدتی دلش کسی دیگه رو نمی خواد؟ یعنی دیگه از اون خوش تیپ تر و خوش چهره تر تو این جهان نیست که دلش اونو بخواد؟ پس این فرد کی می خواد زندگی کنه؟ یعنی به دنیا اومدیم که فقط این کارها رو انجام بدیم؟ این بخش کوچکی از زندگی یک انسان هوس بازه که مدام فکر و ذهنش حول همین چیزهای پوچ می گذره، غافل از اینکه حتی وجود خودش نیست که داره لذت می بره بلکه نفس شیطانیشه که داره از دیدن این چیزها و گمراهیش لذت می بره. ولی اون قدر افسار این نفس رو رها کرده که تا تونسته در گناه تاخته و از هر عمل حرامی لذت برده بدون اینکه کسی جلوشو بگیره. این اگر اوج بدبختی نیست پس اسمش چیه که تو هیچ گناهی جلوی این نفس گرفته نشده و به راحتی به هرزگی خودش ادامه داده و تا تونسته بی ارزشمون کرده و ما هم بدون ذره ای تفکر از هر آنچه نفس بهمون گفته لذت می بردیم و حتی یکبار از خودمون نپرسیدیم؛ من چرا باید از گناه لذت ببرم؟ گناهی که از عاقبتش باخبریم. شاید اگر فقط به برخی از گناهان فکر می کردیم متوجه می شدیم که تا کجا به این نفس اجازه دادیم که آزادانه بتازه، ما رو در این عالم بی ارزش و خوار و خفیف کنه.

ای عزیز...

یک انسان از نگاه کردن به نامحرم چه لذتی میتونه ببره؟ اندام و چهره و قد و چشم و ابرو و... متعلق به کسی دیگه اس اون وقت ما از نگاه کردن بهش لذت می بریم؟ به نظرت این عقلانیه؟

ص: 107

نگاه کردن به پوشش یک نامحرم و اینکه چه مدل نخ و پارچه به کار برده برای پوشش لذت داره؟ شنیدن صدای یک نامحرم چه لذتی داره که برخی از ما بیچارگان از لذت می بریم؟ خب یک صداس دیگه؛ حال هرطور که می خواد باشه؛ این چه لذتی داره؟

ارتباط نامشروع با یک نامحرم که امروز با اینه و فردا با یکی دیگه چه ارزشی داره که عذاب های سنگین آخرت رو به خاطرش به جون می خریم؟

و موارد بی شمار دیگه...

تو تمام این موارد این نفس شیطانیمونه که لذت می بره، چون لذتش فقط در گناهه و میخواد از این طریق انسان رو در برابر خالقش بی ارزش کنه. به جای اینکه ما افسار اونو تو دست بگیریم اونه که افسار ما رو به دست گرفته.

هوس اگر لذت بخش بود الان هرزه ها وهوسبازان خوشبخت ترین انسان های جهان بودن.

و اما عشق

اشاره

«عشق پاک است و مقدس که آلودگی و گناه در اون هیچ جایی نداره.»

سرچشمه عشق، عقل و شناخت است که به تدریج در وجود انسان شکل می گیره. و کسی رو می شه عاشق نامید که به تدریج و بر اساس عقل و شناختی که از طرف مقابل پیدا کرده ادعای عاشقی کنه و برای ادعاش دلایل محکمی داشته باشه که تحت هیچ شرایطی نشه بهش اشکال وارد کرد، چون عشق مثل هوس به یکباره در وجود انسان شعله ور نمی شه و باید مراحل آن که از دوست داشتن شروع می شه سپری بشه تا انسان به عشق برسه. در واقع عشق حد بالای دوست داشتنه که انسان به جایی می رسه جز معشوقه اش کسی در نظرش نمیاد.

- یک سؤال؛ به نظرت بهترین مادر دنیا چه کسیه؟

- خب از نظر من بهترین مادر دنیا؛ مادر خودمه.

این سؤال و شاید بارها خودمون بهش پاسخ داده باشیم که بهترین مادر دنیا، مادر خودمونه، اما شاید کمتر به این موضوع فکر کرده باشیم که چرا از نظر هر کی بهترین مادر دنیا مادر خودشه؟

من پاسخ این سؤال رو بهت میگم. در واقع، وقتی یک نوزاد به دنیا میاد تنها کسی که با تمام وجود شب و روز ازش مراقبت می کنه، مادرشه. این نوزاد هر چی بزرگتر می شه بیشتر از مادرش شناخت پیدا می کنه و بهتر محبت های خالصانه و بدون چشم داشتش رو درک می کنه و بیشتر از قبل بهش علاقه مند می شه. این علاقه و شناخت همراه کودک رشد می کنه و قد می کشه تا جایی که تبدیل به عشق می شه. به همین دلیل که وقتی از مون سؤال می کنن بهترین مادر دنیا چه کسیه؟ خیلی راحت و بدون ذره ای تردید می گیم مادر خودم بهترین مادر دنیاست و برای این ادعا دلایل محکمی می آریم که به هیچ عنوان هیچ احدی نمی تونه ردشون کنه، چون اون قدر در طی سالیان سال، فداکاری و مهربانی و شب بیداری ها و زحمت های مادرمون رو دیدیم که ذره ذره وجودمون پر از علاقه به مادر شده و این علاقه آن قدر روز به روز اوج گرفته که تمام وجودمون رو پر از عشق به مادر کرده و جز او هیچ کسی رو نمی تونیم ببینیم و اونه که از نظر ما بهترین مادر دنیاست. این همون عشق واقعیه که البته از اون بالاتر عشق مادر به فرزندشه که حاضر می شه بدون ذره ای تردید خودش رو فدای فرزندش کنه و باز هم از اون بالاتر عشق خدا به بنده است که جز خودش هیچ کس توان درکش رو نخواهد داشت.

- می شه یه سؤال ازتون بپرسم؟

- بله حتماً!!

- چطوری دو نفر می تونن عاشق هم بشن؟

اینو بدون که عشق پاک و مقدس است و در اون هیچ گونه آلودگی و گناهی وجود نداره، مثل عشق خدا به بنده، عشق پدر و مادر به فرزند، عشق فرزند به پدر و مادر و... پس شرط اصلی عاشقی اینه که پاک و زلال باشه و دو جنس مخالف زمانی میتونن عاشق هم بشن که روابطشون پاک باشه و با هم ازدواج کرده باشن و در حقیقت بعد از ازدواج که خداوند جواز ورود به دنیای عاشقی را برای دو طرف صادر می کنه. موضوع از این قراره که وقتی دو نفر می خوان عاشق هم بشن باید این رو بدونن که جواز ورود به دنیای زیبای عاشقی ازدواجه؛ در غیر این صورت عشق محال است. حقیقتی که وجود داره اینه که یک زوج در ابتدای شروع زندگی نمی تونن بلافاصله به درکی از عشق دست پیدا کنن و تنها چیزی که در ابتدا واسه دو طرف قابل درک یک دوست داشتن و علاقه پاک است، و تا زمانی که شناخت از هم کامل نشه و وفاداری و تعهد زوج در بالا و پایین های زندگی به هم ثابت نشه عشق به وجود نیاد.

ص: 109

زندگی کردن با عشق

وقتی دو نفر با هم ازدواج میکنند باید با هم عهدی ببندند، و هر دو هم تا لحظه مرگ بهش وفادار بمونن.

ای همسر عزیزم هم من و تو به خوبی میدونیم که در این کره خاکی میلیون ها انسان از جنس تو وجود داره برای من؛ و میلیون ها انسان وجود داره از جنس من برای تو که هر کدوم ویژگی های خاص خودشون رو دارن. عده ای زیباتر هستن و برخی هم زیباییشان از ما کمتره و هر کدوم از نظر تحصیلات و شغل و درآمد با ما فرق دارن، حالا- یا پایین تر هستن و یا بالاتر، اما در میان تمام این افراد من تو رو انتخاب کردم و تو هم منو انتخاب کردی، پس بیا دیگه واسمون مهم نباشه بقیه مردم چه ظاهری دارن و کجای این دنیا با چه شرایطی زندگی می کنن؛ من عاشق تو هستم و تو هم عاشق من باش، من تو رو فقط نگاه می کنم و تو هم فقط منو نگاه کن، من در همه حال به تو وفادار هستم و تو هم به من وفادار باش. ای همسر عزیزم بیا بدون توجه به سایر آدم ها با تمام وجود کنار هم باشیم تا به درک واقعی عشق برسیم و هر دو از زندگیمون لذت ببریم. من تلاش می کنم که روز به روز وفاداری و محبت و دوست داشتتم رو که تا پای جونمه به تو ثابت کنم که بتونی منو بهتر بشناسی تا زودتر عاشقم بشی و تو هم تلاش کن که وفاداری و عشق و محبت رو به من ثابت کنی که من هم راحت تر بتونم به درک زیبای عشق برسم تا وجودم پر بشه از هوای تو و مانند خونی که در رگ هام جاریه، سراسر وجودم فقط تو باشی و تو باشی و تو باشی.

این می شه با عشق زندگی کردن؛ خیلی راحت و ساده ولی بی نهایت زیبا. وقتی انتخاب کردی کار نداشته باش بقیه چه شکلی هستن، به همسرت نگاه کن و به عشقی که وجود داره و باید بهش بررسی. بین ما هم آقا زیاد و هم خانم، دیگه نگاه کردن و حسرت خوردن نداره، با هوس به زندگی نگاه نکن و فریب هوس هات رو نخور چون خیلی بی حیاس. با عشق زندگی کن و تا آخر پای عشقت بمون؛ چون عشق زیباست، لذت بخشه، آرام بخش وجودته و تو رو به درک واقعی از همسرت می رسونه.

امیدوارم سراسر وجودت پر از عشق و درک زیبایی هاش بشه.

زیبایی چیزی است که تمام انسان‌ها چه خواسته و ناخواسته به دنبالش و از لذت می‌برند. اما تعریف هر شخص از زیبایی می‌تونه بنا به دلایل مختلف متفاوت باشه و از نگاه شخصی چیزی زیبا باشه که از نظر یکی دیگه اصلاً زیبا نیست و یا بلعکس. سؤال اینجاست که اگر شخصی بخواد به دنبال زیبایی واقعی باشه بدون در نظر گرفتن نظر دیگران آیا چهارچوب خاصی واسش تعریف شده یا کاملاً امری سلیقه‌ای هست؟ فرض رو بر این می‌گیریم که کاملاً سلیقه‌ای باشه، اگر این طور باشه یکی کوه رو زیبا می‌بینه یکی دریا، یکی چهره و پوشش آدم‌ها در نظرش زیباست و یکی خونه و ماشین و غیره. در حقیقت زیبایی موضوعی نیست که هر کسی بتونه تعریف جامعی واسش در نظر بگیره به گونه‌ای که تمام آدم‌ها باهش هم نظر باشن، این کار فقط مختص کسی است که خود، خالق تمام زیبایی‌ها باشه و نهان و آشکار هر چیزی در این عالم هستی را به خوبی میدونه. در این روزگار که پر از اتفاقات عجیب و غریبه و نیرنگ و فریب بیداد میکنه عده‌ای تلاش می‌کنن تعاریف گوناگونی از هر چه که منافع خودشون رو دربر می‌گیره به خورد بقیه بدن. به عنوان مثال، عمل‌های زیبایی که مردم ناگاه خودشون رو گرفتارش می‌کنن تا همون چیزی بشن که اونها می‌خوان و در جوامع مختلف هم این را معیاری برای زیبا بودن تعریف کردن که اگر می‌خواید زیبا بشید باید همون شکلی بشید که ما می‌گیم و یا چیزی رو بپوشید که ما می‌گیم. دیگه کمتر کسی به این فکر می‌کنه که اگر بر اثر یک سانحه و یا بیماری ظاهرش دچار تغییر شد یعنی دیگه زیبا نیست؟ یعنی اون پدر و مادری که سال‌های سال با تمام عشق و علاقه فرزندانشون رو بزرگ کردن و از همه چیزشون گذشتن وقتی پیر بشن دیگه زیبا نیستن؟ این چه زیباییه که اون قدر بی‌رحمانه انسان‌ها رو زیر تیغ می‌فرسته و واسشون تاریخ مصرف تعیین می‌کنه و می‌گه تا زمانی این ویژگی‌ها رو داشته باشید مورد تأیید هستین در غیر اینصورت این جهان جایی برای شما نیست؟ و تعریف‌های پوچ و پر از سیاهی از زندگی می‌کنن که اگر این گونه زیستی داری خوب زندگی می‌کنی، زندگی‌هایی خالی از هر گونه عشق و محبت و مهربونی که هیچ نشونی از زندگی واقعی که سراسر زیباییه در اون دیده نمی‌شه. کسی که به دنبال زیبایی واقعی باشه هیچ وقت مسائل پوچ و بی‌ارزش رو معیار زیبایی نمی‌دونه که اولین قربانیش خودش و خانواده‌اش و عزیزانش باشن، بلکه معیارهایی رو ملاک قرار میده که گذرا نباشه مانند عشق، محبت، وفاداری، نجابت، حیا و... آخه چطور می‌شه شخصی که به خاطر حیا و نجابتش، فقط به این

دلیل که دنباله روی عده ای نیست و نمی خواهد خودش رو شبیه دیگران کنه و یا چیزی را پوشه که دیگران بر تن می کنن زشت دونست، اما اون شخصی که خودش رو به هزار شکل درآورده و درکی از زندگی نداره رو بهش گفت زیباست؟ بله تفاوت در انسان ها وجود داره؛ همون طور که در طبیعت وجود داره و این انتخاب ماست که از کدوم لذت ببریم، کویر یا دریا؟ قطعاً هر دو با تمام تفاوت هایی که دارن زیبا هستن اما هر شخصی ممکنه یکی رو بر دیگری ترجیح بده. خداوند زیباست و همه چیز این عالم را زیبا خلق کرده زیرا به تمام زوایای آنچه آفریده آگاه است و تفاوت در نوع نگاه ما انسان هاست که یکی رو نسبت به چیز دیگه زیباتر می بینیم. اگر درست نگاه کنیم قطعاً تعریفمون از زیبایی با چیزی که تلاش میکنن تو مغزمون کنن فرق می کنه و همه چیز رو زیبا می بینیم نه فقط چیزهایی رو که با نیرنگ و فریب به خوردمون می دن.

ازدواج

پیغمبر اسلام میفرماید: کسی که ازدواج کند نصف دینش را کامل کرده است.

به نظر شما چرا پیغمبر اسلام چنین سخنی را فرمودند؟ یعنی دین اون قدر کوچکه که ازدواج نصفش رو کامل می کنه؟ یا ازدواج اون قدر مسئله مهم و بزرگیه که نصف دین رو کامل می کنه؟ اون هم دینی که ما به وسیله اون می تونیم به رشد و کمال که همون هدف خلقت است برسیم. در گوشه کنار دنیا هزاران هزار ازدواج با نیت های مختلف صورت می گیره اما قطعاً کمتر اشخاصی هستن که ازدواج می کنن تا دینشون کامل بشه، و حتی شاید این حرف در نظر برخی خیلی هم قابل درک باشه و بگن خب مگه ازدواج چیکار می کنه که باعث می شه نصف دینمون کامل بشه؟ اگر کسی بخواد گناهی مرتکب بشه بعد از ازدواج هم می تونه!! سؤال اینجاست که ازدواج چیه؟ آیا همین که به گناه نیفتیم و یا صاحب بچه و خانواده بشیم تنها ثمرات این امر الهیه؟ البته تمام اینها واسه خودش عالمی داره و بسیار هم با ارزشه اما در کنار تمام اینها، زیبایی های دیگه ای هم وجود داره که اغلب ازش غافلیم، چون تلاش نکردیم نگاهمون رو از چیزهایی که در اطراف دیده و شنیدیم فراتر ببریم که اگر اینطور بود حتماً به تعاریف بسیار زیباتر دیگه هم می رسیدیم. همه ما به خوبی می دونیم که خدا مخلوقات خود را در دو جنس مؤنث و مذکر خلق کرده و این امر تنها دربرگیرنده انسان ها نیست و شامل حیوانات و گیاهان و... هم می شه، این یعنی خداوند زیبایی هاش رو به دو بخش تقسیم کرده

و نیمی رو در مذکر و نیم دیگه رو در مؤنث قرار داده که البته صفات مشترکی هم وجود داره که خیلی زیاد نیست، بین مؤنث و مذکر بیشتر تفاوت وجود داره تا شباهت که هر کدوم جداگانه از زیبایی های خلقت به شمار میان ولی چون چیزهایی که در جنس مخالف است در ما وجود نداره به چشم تفاوت می بینیم. در حقیقت زمانی که ازدواج می کنیم علاوه بر زیبایی های درونی که خدا بهمون داده صاحب نیمی دیگه از زیبایی هایی هم که خدا درون جنس مقابل قرار داده می شیم و بعد از اینکه پذیرفتیمش و درکش کردیم لذت ما از زندگی دو چندان می شه و صاحب تمام زیبایی هایی که خداوند بین جنس مؤنث و مذکر تقسیم کرده می شیم. ما از بدو تولد از هر نظر کامل خلق نشدیم و خلقت ما به گونه ای است که نیمی از صفات در ما و نیمی دیگه در همسر مونه تا بعد از ازدواج صاحب تمام زیبایی ها بشیم و قلب هامون و یا بهتر بگم روحمون طوری با هم پیوند بخوره که دیگه هیچ کدوم حاضر به از دستن دادن دیگری نشیم، چون در این صورت نیمی از خودمون رو از دست می دیم. مهمترین دستاورد ازدواج جدای از بحث شهوت و... رسیدن به آرامشی وصف نشدنیه که در رأس تمام نعمت هاست و خدا تو ازدواج قرارش داده تا بتونیم با کمکش صاحب تمام زیبایی های جهان هستی بشیم. پس اگر بگیم دین و انسان با هم رابطه مستقیم دارن و دین اومده که انسان ها رو رشد بده و به کمال برسونه و هدفی هم غیر از این وجود نداره، حدیث پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) واسمون قابل فهم تر می شه چون هر قدر هم خوب باشیم و به کمال برسیم باز هم در بهترین حالت تنها نیمی از خودمون رو تونستیم کامل کنیم و نیم دیگه اش اصلاً در اختیار ما نیست که بخوایم پرورشش بدیم و تنها با ازدواجه که صاحب نیم دیگه اش می شیم و می تونیم خودمون رو کامل کنیم و زمانی که از هر بعد رشد کنیم و به کمال برسیم؛ دینمون هم کامل می شه. کمال انسان در سایه دین به مانند یک گوی است که از وسط دو نیم شده و نیمی در اختیار زن و نیمی در اختیار مرد قرار گرفته تا هر آنکه بخواهد صاحب تمام زیبایی های دین که همان کمال است شود، تنها در سایه ازدواج محقق گردد.

با عقلمان گوش کنیم نه با نفسمان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ (حجرات/6)

ای اهل ایمان! اگر فاسقی خبری برایتان آورد، خبرش را بررسی و تحقیق کنید تا مبادا از روی ناآگاهی، گروهی را آسیب و گزند رسانید و بر کرده خود پشیمان شوید. (حجرات/6)

موضوعی که میخوام در موردش باهات صحبت کنم در خصوص حرف هاییه که می شنویم. همون طور که می دونی خداوند به ما انسان ها عقل داده که بتونیم خوب رو از بد، راست رو از دروغ و زشت رو از زیبا تشخیص بدیم. در طول زندگی بارها پیش اومده که شخصی حرفی رو عنوان کرده، اینکه اون بخواد راست بگه یا دروغ به خودش بستگی داره اما اینکه ما چه واکنشی نسبت به اون حرف داشته باشیم کاملاً به ما مربوط هست. دنیای امروز دنیای ارتباطاته و هر کسی بخواد خیلی راحت می تونه در هر گوشه از دنیا با نیت و هدفی خاص حرفی رو بزنه و تو یک لحظه در تمام دنیا پخش کنه که همه اونو بشنون، در این شرایط ما باید به عقلمون رجوع کنیم و در موردش تحقیق و مطالعه داشته باشیم که آیا حرفش درسته و یا بنا به هر دلیلی داره دروغ میگه. اغلب ما آدم ها بدون اینکه در مورد یک حرف کمی تأمل و یا تحقیق کنیم که آیا صحت داره یا نه می پذیریمش و اصلاً به عواقبش هم فکر نمی کنیم. شاید قصد و غرض بدی از جانب ما نباشه ولی همین پذیرش کورکورانه ممکنه باعث بروز اتفاقات ناگواری بشه که دودش اول از هر کسی به چشم خودمون و اطرفیانمون بره، چون اون لحظه از نفس شیطانی غافل بودیم و از عقلمون هم کمک نگرفتیم و فراموش کردیم که شیطان هم از درون باهامون حرف می زنه و می تونه اون لحظه از غفلتمون استفاده کنه و برای پذیرش اون حرف و اسمون توجیهاتی رو از درون بیاره تا اون حرف اشتباه و اسمون باورپذیرتر بشه. یک قاضی رو در نظر بگیر که دو نفر شاکی میرن پیشش و هر دو هم ادعا میکنن که راست میگن و حق با اونهاست، حالا اگر قاضی بخواد بر اساس چیزی که میشنوه قضاوت کنه احتمال داره خیلی زود فریب بخوره چون ممکنه شخصی که دروغ میگه توانایی سخن گفتن بالایی داشته باشه و خیلی راحت اتفاق رو به گونه ای تعریف کنه که حق باهاشه و خیلی راحت حق یک انسان بی گناه ضایع بشه، این اتفاق ممکن تو جامعه، خانواده یا اداره و... بیفته و عقل ما حکم همون قاضی رو داره و اگر غفلت کنیم و فقط بر اساس شنیده ها تصمیم بگیریم قطعاً فریب میخوریم اما اگر برای پذیرفتن اون موضوع به دنبال دلیل و منطق باشیم میتونیم به حق حکم کنیم و بهترین تصمیم بگیریم. برخی انسان ها راه دروغ گفتن را خوب بلدن؛ اونها به راحتی و بدون ترس از خدا دروغ می گن، تهمت می زنن و برای منافع شخصی خودشان حتی به دروغ سوگند می خورن و جای حق و باطل رو عوض می کنن، اونها به راحتی می تونن

خودشون رو سال ها موجّه نشون بدن بدون اینکه کسی به ذات بدشون پی بیره، وقتی که اعتمادمون جلب شد خیلی راحت فریبمون میدن و به اهداف پلیدشون می رسن. در طول تاریخ همین موضوع که شاید در ظاهر خیلی هم ساده به نظر برسه باعث بروز اتفاقاتی شده که حوادث ناگواری رو به بار آورده. ما باید در هر زمان از عقلمون کمک بگیریم و هر حرفی رو به راحتی قبول نکنیم؛ شاید آبروی مؤمنی به ناحق به خطر بیفته و یا حقی ناحق بشه و خانواده و یا جامعه ای آسیب ببینه. البته اینطور نیست که همه افراد بخوان با نیت بد حرفی رو بززن، گاهی اوقات ممکنه یک انسان شریف حرف اشتباهی رو را بدون قصد و غرضی بزنه که اگر فقط به خاطر اینکه چون اون گفته پذیریم به اشتباه بیفتیم، نقطه مقابل این هم وجود داره و ممکنه شخصی که به بدی شناخته می شه مطلبی رو بگه که حق باشه و چون اون شخص نقل کرده نپذیریم که این هم خود اشتباهه است. به همین دلیل که میگم با عقلمون گوش کنیم و نه با نفسمون، البته منظور فقط مطلب شنیداری نیست و می تونه نوشتاری و یا دیداری باشه و دیدن یک اتفاق ما رو به اشتباه بندازه. ممکنه بعضی وقت ها تحت تأثیر اطرافیان قرار بگیریم و چون همه یک موضوعی رو پذیرفتن ما هم بپذیریم، این یکی از بلاهای دنیای دیروز و امروز ماست و عده ای مثل یک بزگر که به دنبال گله میره دنباله روی بقیه هستن، بدون اینکه لحظه ای پیش خودشون بگن خب شاید همه بخوان مرتکب خطا بشن و بیراه برن من چرا باید دنباله روشون باشم؟ مگه هر چیزی تو جامعه فراگیر بشه و افراد زیادی بپذیرن و ازش پیروی کنن منم باید بپذیرم؟ در هر صورت این ما هستیم که می شنویم، می خونیم، می بینیم، تصمیم می گیریم و عمل کنیم پس بهتره که قبل از پذیرفتن در موردش تفکر و تأمل کنیم و تا صحت اون مطلب و اسمون روشن نشده نپذیریمش و فریب نفس شیطانیمون رو نخوریم.

امام جواد(علیه السلام) میفرماید: «مَنْ أَصَغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُودَى عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُودَى عَنِ الشَّيْطَانِ فَقَدْ عَبَدَ الشَّيْطَانَ» هر کس به سخن سخنرانی گوش دهد، او را پرستش کرده است. پس اگر او از خدا سخن بگوید، خدا را پرستیده است، و اگر از زبان ابلیس سخن بگوید، ابلیس را عبادت کرده است.

ساختار وجودی همه ما انسان ها یکی است و چیزی که باعث تفاوت اصلی ما آدم ها می شه در واقع شکل ظاهریمون و تفاوت در رنگ پوست و قد و... نیست؛ چون اینها از اختیار ما خارج هستن. تفاوت ما آدم ها در مغز مونه؛ البته نه در شکل ظاهری بلکه در محتویات درونش هست. در این عالم علوم بسیاری برای یاد گرفتن وجود داره، از فلسفه و ریاضیات و نجوم گرفته تا هزاران مورد دیگه که با خیلی هاش در امور روزمره مثل پزشکی و سیاست و... سر و کار داریم. یادگیری این موارد به توانایی و علاقمون بستگی داره که می خواهیم در چه زمینه ای موفق باشیم. تمام این موارد خود باعث تفاوت هستن اما هیچ کدام از اینها موضوع مورد بحث ما نیست چون تفاوت اصلی در پرورش انسانیت وجودی ماست و اینکه راه و رسم زندگی را چطور یاد گرفتیم و آیا چیزهایی که در مغزمون پرورش دادیم رنگ و بوی خدایی دارن و یا راه شیطان رو در پیش گرفتیم، قطعاً ما فقط برای یادگیری علوم مختلف خلق نشدیم، ما آفریده شدیم که کامل بشیم و راه و رسم به کمال رسیدن رو بیاموزیم و آشنایی با علم تنها یکی از پازل های رسیدن به خداست و علاوه بر این؛ مسائل زیاد دیگه ای هم وجود داره که باید در وجودمون پرورششون بدیم. اگر مغز ما پر شه از شهوات و دنیاپرستی و پست و مقام های دنیوی و همواره تلاش کنیم به این چیزها برسیم دیگه جایی تو مغز باقی نمی مونه تا باهانش خدا رو بشناسیم و درک کنیم، چون مغزمون رو در جهت خلاف تربیت کردیم و در واقع از مسیر اصلی خارج شدیم. مغز ما دقیقاً مثل یک رایانه عمل می کنه و هر چه اطلاعات بهش بدیم همون رو تحویلمون میده؛ فقط اسمش ضمیر ناخودآگاهه. قطعاً اگر فقط دغدغه ما شهوات دنیوی و لذت هاش باشه و واسمون هم مهم نباشه از چه طریقی بهش برسیم هیچ وقت هدایت نمی شیم و به منزل اصلی نمی رسیم. حالا بر عکس این هم وجود داره، مغزی که از خدا و یاد خدا پر شده باشه هیچ گاه به دنبال گناه نمی ره. مغز ما از چیزی که درونش میریزیم خبر نداره و این ما هستیم که به میل خود پرش می کنیم؛ اما نکته اینجا است که ما نمی تونیم داخل باک خودرو به جای سوخت، سنگ و خاک بریزیم و بگیم حالا که باکش پر شده می تونه حرکت کنه، خوراکی که به مغز می دیم خیلی مهمه، و پر کردن اشتباه باعث خرابی و فاسد شدنش می شه. اشتباه اغلب ما آدم ها در پیروی کورکورانه از همدیگه اس؛ چون بقیه فلان کار اشتباه رو انجام دادن پس ما هم انجام می دیم، چون اغلب جامعه فلان کار خطا رو گناه به حساب نیارن پس ما هم مجاز به انجامش هستیم، وقتی به همین افراد نگاه می کنیم متوجه می شیم

اونها هم دنباله روی یک عده دیگه بودن و به همین ترتیب این موضوع ادامه داشته تا به اشخاصی می رسیم که با استفاده از پول، قدرت، علم و تکنولوژی و ابزاراتی که در اختیار دارن تلاش کردن مغزها مون رو از چیزی پر کنن که خودشون می خوان و تازه اونجاست می شیم وجودمون خالی از چیزهایی که باید پر می شد. ما باید مغزمون رو خودمون پر کنیم و اجازه ندیم دیگران در اختیارش بگیرن، باید کتاب بخونیم، تفکر کنیم، با افراد درست و بزرگ نشست و برخاست داشته باشیم، باید همواره در تلاش باشیم تا چیز تازه ای یاد بگیریم تا ما را به حقیقت خلقت نزدیک تر کنه، باید تلاش کنیم تا به درک درستی از زندگی و خدا و جهان پیرامونمون برسیم، بفهمیم پاک بودن یعنی چه و وفاداری و تعهد و هزار چیز خوب دیگه چه معنایی داره. خدا برای ما قرآن، سخنان و احادیث پیامبر و امامان را به امانت گذاشته تا معیاری باشه برای حق و باطل و ما باید با استفاده از عقل و کمک گرفتن از این راهنمایی ها مدام سبک سنگین کنیم چه چیزی درست و یا غلط است. ما باید مغزمون رو با چیزهای درست و پاک پر کنیم در غیر این صورت اگر تمام علوم رو هم فرا بگیریم باز هم خالی است چون تاریخ بهمون نشون داده که افراد با دانشی بودن که علمشون رو در جهت نابودی بشریت به کار بردن در حالی که می تونستن منجر به رشد خود و هم نوعانشون بشن.

پاکسازی ذهن

اشاره

ذهن ما انسان ها مدام در حال فعالیت است، به گونه ای که در هر دقیقه هزاران فکر گوناگون ازش عبور می کنه، این اتفاق در حالی رخ میده که بسیاری از این افکار به صورت غیر ارادی هستن و ما نقشی در به وجود اومدنشون نداریم. در این شرایط قطعاً این احتمال وجود داره که برخی از این افکار واسمون ناخوشایند باشه و روحمون رو آزار بده و حتی گاهی اوقات ما رو به بیراه بکشونه؛ چون نفس شیطانی هم در این افکار می تونه دخیل باشه و باعث به وجود اومدن فکرگناه، ترس، یأس و ناامیدی، استرس و اضطراب های بی جا و... بشه و آرامش رو ازمون سلب کنه و یا ما رو تو تصمیم گیری به خطا و اشتباه بندازه. همواره برای نجات از این مسائل توصیه شده که روی ذهنمون باید تسلط داشته باشیم نه اینکه تحت سلطه افکار قرار بگیریم و هر طرف خواست ما رو با خودش ببره. یکی از راه های کنترل ذهن ذکر است که نه تنها از ورود افکار منفی جلوگیری میکنه بلکه باعث می شه که همواره یاد خدا باشیم و روحمون پاک بمونه، چون وقتی بر این امر استمرار داشته باشیم، این نام های مبارک در ذهن گردش می کنن و به مرور باعث می شن که زنگارهایی که در گوشه کنارهای قلبمون به دلیل

غفلت انباشته شده دور ریخته بشه و جاش رو به خوبی ها بده. دقیقاً مثل یک ماده تمیزکننده که جای کثیف شده رو باهش پاک می کنن، حالا اگر این کثیفی ها قدیمی باشه برای تمیز شدن زمان بیشتری نیاز هست چون چرک و کثافت حسابی واسه خودشون جا خوش کردن. تمام ذکرهای خداوند زیبا هستن و موجب پاکسازی وجودمون میشن و هر کدوم اثر مختص به خودش رو داره؛ اما دو مورد از ذکرهایی که دربرگیرنده خیلی از مسائل می شه و بسیار هم توصیه شده شامل:

1- لا اله الا الله

وقتی میگویم «لا اله الا الله» یعنی نیست خدایی جز خدای یکتا. این بدان معناست که من همواره به یاد دارم هیچ قدرتی بالاتر از خدا نیست و ایمان من به خدا باعث شده از هیچ چیزی در این عالم هراس نداشته باشم، زیرا همه چیز به اذن و اراده اوست. اگر تو زندگی مشکلی واسم پیش بیاد برای حلش نه به کسی تعظیم میکنم و نه به کسی غیر خدا دل خوش میکنم، چون فقط خداست که یاری می کنه و بقیه همه وسیله هستن. دیگه در برابر پست و مقام و پول و ثروت دیگران احساس ضعف نمی کنم، چون همواره خدا رو تو قلبم دارم و جز خودش نه از فقر می ترسم نه از بیماری و مرگ و نه هیچ چیز دیگه.

همین ذکر بخش زیادی از افکار آزاردهنده رو از ما دور میکنه و به هنگام سختی و مشکلات می دونیم که هیچ قدرتی بالاتر از خدا نیست و نیازمند هر چی که باشیم باید از خودش بخوایم نه آدم هایی که بویی از معرفت و انسانیت نبردن و حتی ناتوان تر از اون هستن که به هنگام گرفتاری و مشکل واسه خودشون کاری انجام بدن چه برسه به اینکه گره از گرفتاری بقیه باز کنن و حتی انسان های درست صالح که بانیت پاک به دیگران کمک میکنن باز هم بی اذن خداوند قادر به این نیستن که قدمی از قدم بردارن اما وسیله بودن این افراد برای رفع مشکل بسیار با ارزش است چون خودشون هم می دونن که همگی وسیله هستیم و گره گشا فقط خداست.

2- اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

(پناه می برم به خدا از شر شیطان رجیم)، یعنی خدایا از تمام آلودگی ها و بدی های دنیا به تو پناه می برم. از هر چیزی که مرا از انجامش نهی کردی به هنگام وسوسه های شیطانی حفظم

کن چون یقین دارم جز تباهی و رو سیاهی هیچ سودی واسم نداره. به تو پناه بردن از شیطان یعنی دوری کردن از تمام گناهان و فتنه های این روزگار (زنا، تهمت، دروغ، شرک، غیبت، خوردن مال حرام و...) که خیلی از آدم ها رو تو دامش گرفتار کرده و موجب غفلتشون شده و باعث شده آنچنان از اصل انسانیت دور بشن که انگار تمام هدف خلقت همین سرگرمی ها و لهو و لعب دنیا بوده و هست.

در واقع گفتن مداوم این ذکر به ما یادآوری می کنه که وقتی شیطان می خواد با زیبا نشون دادن گناهان ما رو به انجام اعمال ناشایست ترغیب کنه (که از قضا تبخّر زیادی هم تو این مسائل داره و در طول تاریخ انسان های بزرگ زیادی رو با روش های گوناگون در دام و سوسه هاش گرفتار کرده) با پناه بردن به خدا از تمام گناهان دوری کنیم. فتنه های این روزگار خیلی زیاده و اون قدر هم بهش رنگ و لعاب دادن که فقط یک لحظه غفلت کافیه که گرفتار بشیم و دنیا و آخرتمون رو از دست بدیم. در این شرایط سخت قطعاً این ذکر بسیاری یاری دهنده خواهد بود.

عبادتگاه درون

برای اغلب ما آدم ها شاید بارها و بارها پیش اومده باشه که دلمون خواسته برای لحظاتی با خدا خلوت کنیم و یا شاید مسجد و امام زاده ای دیده باشیم و حال و هواش ما را مجذوب خودش کرده و پیش خودمون گفتیم ای کاش لحظاتی رو اونجا با خدا خلوت می کردم و کمی از این دنیا فاصله می گرفتم و یا شاید دلمون خواسته تو یک طبیعت زیبا مثلاً در قلّه یک کوه، کنار دریا و کویر و جنگل و... باشیم و با خدا خلوت کنیم و حرف بزیم تا شاید کمی به آرامش برسیم و حال دلمون خوب بشه، ولی چون قادر به این نیستیم که هر لحظه اراده کردیم به اونجاها سفر کنیم، خیلی زود از اون حال و هوای زیبای عرفانی که برای لحظاتی وجودمون رو فرا گرفته بیرون اومدیم و باز به زندگی روزمره مشغول شدیم. همین موضوع یکی از دلایلی است که باعث می شه ما از خدا بیشتر فاصله بگیریم؛ چون فکر می کنیم حتماً برای عبادت کردن باید در یک مکان زیبای باشیم که حال و هواش ما را مجذوب خودش کنه و ما هم تحت تأثیر اونجا با خدا خلوت کنیم، قطعاً تا زمانی که به دنبال چنین چیزی باشیم فرصت زیادی برای خلوت با خدا و عبادت پیدا نخواهیم کرد. از اونجا که خدا به خوبی از احوالات ما آگاهه و دوست داره هر لحظه که اراده کردیم باهاش مشغول صحبت بشیم و از هم صحبتی و عشق بازی

باهش لذت ببریم، قلب ما انسان ها رو خونه خودش قرار داده تا ما با استفاده از قوه تخیل در هر گوشه ای از دنیا که هستیم به درون خود سفر کنیم و مشغول عبادت و راز و نیاز بشیم و اون قدر ما رو توانمند آفریده که به راحتی می تونیم قلبمون را تبدیل به یک عبادتگاه کرده و اون طور که دلمون می خواد آب جاروش کنیم و در طاقچه کنج قلبمون گلدونی با گل های زیبا بزاریم تا عطر و رایحه اش فضا رو معطر کنه، سجاده ای پهن کنیم و رحل و قرآنمون رو کنارش بزاریم و خودمون با ظاهری آراسته رو به سجاده بایستیم و مشغول ذکر و عبادت حضرت حق بشیم تا اینطوری به عالمی که هیچ جای دنیا حال و هواش رو نداده سفر کنیم. شاید به خاطر همینکه که میگن اگر مؤمن همیشه وضو داشته باشه ثواب داره، شاید خدا می خواد ما به این نعمت الهی پی ببریم و درونمون رو با نام و یادش صفا بدیم و بدون توجه به اینکه کجا هستیم از دنیا و آدم های اطرافمون جدا بشیم و با خودش خلوت کنیم، طوری که انگار بالای همون قله کوه نشستیم و یا در یک مسجد زیبا و با صفا تنها مشغول راز و نیاز با حضرت حق هستیم، و چه زیباست جایی که فقط خدا باشه و بنده. به درونت سفر کن و با آب و جارو کردن اونجا وجودت رو از خواهش های نفسانی خالی کن اونوقت می بینی که زندگی با تمام مشکلاتش چقدر زیباست چون جایی داری که هر وقت در هر زمان اراده کنی می تونی به اونجا بری و با خدای مهربون درد و دل کنی و با عشقبازی کردن باهش به آرامش وصف نشدنی برسی. به درونت برو و اونطور که دلت می خواد آماده اش کن برای خلوت با حضرت حق که انشاءالله به آرامشی خواهی رسید که توان وصف کردنش هم نخواهی داشت و از اون به بعد فقط به دنبال فرصتی می گردی که به خلوتگاهت بری و از خلوت کردن با خدا نهایت لذت رو ببری.

امام علی (علیه السلام) می فرمایند: «خُذِ الْحِكْمَةَ مِمَّنْ أَتَاكَ بِهَا وَانْظُرْ إِلَى مَا قَالَ وَلَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ» حکمت را از کسی که آنرا برای تو می آورد، بگیر و به آنچه گفته است، بنگر و به [شخصیت] گوینده نگاه نکن.

آرامش

ما آدم ها بعضی وقت ها برای رسیدن به یک چیزی مثلاً خونه، ماشین، پست و مقام، قدرت و... خیلی تلاش می کنیم تا از به دست آوردنش لذت ببریم و به آرامش برسیم، اما همین که به نتیجه دلخواه می رسیم دیگه فراموش می کنیم هدفمون از به دست آوردنش چی بوده و چرا

آن قدر واسه رسیدن بهش تلاش کردیم و بعد از مدتی باز دنبال بهتر شدنش می ریم و انگار نه انگار که قرار بود از این طریق به آرامش برسیم.

مثلاً دلمون میخواد که برای آسایش خودمون و خانوادمون یک اتومبیل داشته باشیم که از داخل پارکینگ خونه با خیال راحت و بدون دغدغه سوارشیم و به یک مسافرت بریم تا کمی حال و هوامون عوض بشه و به آرامش برسیم اما وقتی با کلی زحمت و تلاش به دستش میاریم بعد از مدت کوتاهی نه تنها دیگه ازش لذت نمی بریم بلکه ناراضی می شیم و شاید غر هم بزنیم که چرا بهترش رو ندارم و باز دغدغه خرید یک ماشین بهتر آرامش رو ازمون می گیره، و یا داشتن یک خونه حتی کوچک و جم و جور که هر سال به فکر اسباب کشی نباشیم تا با آرامش در کنار خانواده مون زندگی کنیم شاید واسمون یک آرزو باشه اما همین که بهش می رسیم باز هم ناراضی هستیم و آرامش نداریم و نمی تونیم اون طور که واسش تلاش کردیم از داشتنش لذت ببریم. اغلب ما آدم ها آن قدر سرگرم دنیا می شیم که بی هدف فقط تلاش می کنیم هر چی داریم رو بهترش کنیم. البته هیچ کسی مخالف تلاش برای بهتر شدن نیست؛ اما مشکل اینجاست که خیلی از ما در همین تکاپوی زندگی آن قدر غرق رنگ و لعاب دنیا میشیم که اصلاً هدفمون از این همه تلاش رو هم فراموش میکنیم که تمام اینها قرار بود ما رو به آرامش برسونه نه اینکه حرص و ولع ما رو بیشتر کنه و باعث عذاب ما بشه. ما آن قدر با این واژه بیگانه شدیم که حتی با ازدواج و پول و خونه و ماشین باز هم عمیقاً به آرامش نمی رسیم. ما آرامشمون رو به چی فروختیم؟ به ماشین و خونه بهتر؟ به پست و مقام؟ یا شهوات و هوس و هرزگی؟ به چی فروختیم که به این روز افتادیم و وسط این دنیا درمونده شدیم؟ یعنی باز هم مقصر نفس شیطانیه که با رنگ و لعاب بخشیدن به این دنیا ما رو فریب داده؟ اینکه اون ملعون با ما دشمنه که چیز تازه ای نیست؛ حرف من اینه که چرا ما باز هم فریب خوردیم؟ آخه مگه آرامش انسان معامله کردنیه که ما به این راحتی از دستش بدیم؟ آرامش خودش یک اصل مهم برای لذت بردن از این دنیاست تا از این طریق به خدا برسیم و پروردگارمون رو درک کنیم و آن قدر موضوع مهمیه که حتی خدا زن و مرد رو برای هم آفریده تا با ازدواج به آرامش برسند، اما به بهای بسیار ناچیز به حراج گذاشتیمش و از دستش دادیم تا چیزهای بی ارزش به دست بیاریم. چطور متوجه نشدی که آرامش داشتن در هر کاری یکی از شروط مهم موفقیتیه؟ مگه غیر از اینه که مهمترین کار ما انسان ها در این دنیا بندگی خدا و جنگ با نفس شیطانی و ابلیسه؟ ما چطوری می تونیم با یک ذهن پریشون که پر از تنش و استرس و امیال دنیوی هست به جنگ

دشمن قسم خوردمون بریم؟ آرامشمون هدف گرفته شده تا توان تصمیم گیری نداشته باشیم، هیچ وقت انسانی که تو آرامش باشه حقی رو ناحق نمی کنه، زنا نمی کنه، تهمت نمی زنه، دروغ نمی گه، به کسی زور نمی گه و... چون فقط از آرامش لذت می بره و حاضر نیست به هیچ قیمتی به خاطر چیزهای بی ارزش از دستش بده، اون هم آرامشی که با اطاعت از دستورات خدا بهش رسیده باشه.

- ببخشید یعنی نمی شه از خدا پیروی نکرد و آرامش داشت؟؟؟

- اگر هم بشه داشت خیلی کم و ناچیز هست. باید دید تا چه حد توان درک این نعمت الهی رو پیدا کردیم و میتونیم ازش لذت ببریم. دریا و قطره هر دو آب هستن؛ کسی چه قطره داشته باشه و چه دریا، آب رو داره اما آیا این دو با هم برابرن؟

- قطعاً نه.

- پس آرامش لحظه ای و گذرا رو که واسه رسیدن بهش خیلی چیزها رو ندید گرفتیم و هیچ وقت نمی تونیم با آرامش وصف ناپذیری که از طریق اطاعت خدا به دست آوردیم یکی بدونیم.

آرامش از ذره تا بی انتها هر دو نامشون یکیه اما این کجا و اون کجا؟ مدام از این شاخه به اون شاخه دعوت می شیم و بدون اینکه فکر کنیم از طرف کی هست؛ دنبالش می ریم، به هر چیزی می رسیم بدون اینکه ازش لذت ببریم سراغ چیز دیگه می ریم. تا وقتی دغدغه هامون فقط حول این چیزها باشه دیگه کی فرصت می کنیم خدا رو بشناسیم؟ کی وقت می کنیم بندگی خدا رو به جا بیاریم و شکرگزار نعمت هاش باشیم؟ هر چی بهمون بده باز هم به چشممون نمیاد و حالمون و خوب نمی کنه. درکی از آرامش نداریم چون درکی از خدا نداریم. یکی تو کاخ زندگی می کنه و همش تو تنش هست و هیچ لذتی از زندگیش نمی بره، یکی هم تو یک خونه کوچیک با عشق و آرامش زندگی می کنه و تمام وجودش پر از یاد خداست. رسیدن به آرامش واقعی که لذتی بی انتها داشته باشه فقط راهش یکیه، اون هم بندگی و عبادت خداست؛ حالا میخوای تو کاخ زندگی کن یا تو یک خونه کوچک اجاره نشین باشه؛ دلی که با خدا باشه همه چیز واسش زیبا و لذت بخش است.

دوست عزیز، همیشه به خاطر داشته باش در دنیا با یاد خدا زندگی کنی و هر چیزی که خواست ذره ای موجب غفلت از خدا بشه کنار بزاریش و فریب زرق و برق دنیا رو نخوری چون در باتالاقی اسیرت میکنه که عاقبتش جز تباهی خودت نیست و هر چه بیشتر دست و پا بزنی

ص: 122

بیشتر فرو میری. لذت بردن قبل از هر چیزی ابتدا در گرو آرامشه و آرامش در گرو خداست. پس هر لحظه باید یاد خدا باشیم که به آرامش برسیم تا از هر آنچه داریم و هر جایگاهی که هستیم بتونیم نهایت لذت رو ببریم. « الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (رعد/28)»

([بازگشتگان به سوی خدا] کسانی [هستند] که ایمان آوردند و دل هایشان به یاد خدا آرام می گیرد، آگاه باشید! دل ها فقط به یاد خدا آرام می گیرد.)

نگاه

در نگاه کردن هم خیر است هم شر هم گناه است هم ثواب. وقتی نگاه می کنیم باید حواسمون باشه به چه چیزی می نگریم؛ زیرا اگر درست ببینیم میتونیم درست بریم و اگر اشتباه نگاه کنیم اشتباه می ریم. ابن ملجم ملعون زمانی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) را که سراسر وجودشان پر از عشق به خدا و پاکی بود را به شهادت رساند به چه چیز نگاه می کرد؟ به یک زن هرزه و خراب و یا همون لذت نفسانی و شهوت که در نتیجه پیروی همون هم شد. اما اگر درست می نگریست و نگاهش به خدا بود آیا باز هم راضی به انجام این جنایت می شد؟ روز عاشورا در کربلا افراد زیادی در سپاه یزید و شمر حضور داشتن که هر کدام به یک چیز نگاه می کردن، یکی حکومت ری، یکی غنیمت، یکی انتقام و...، اون طرف هم عده ای نگاهشون به خدا و آخرت و یاری کردن امام زمانشون بود، الان که سالیان سال از اون روزگار میگذره کدام یکیشون باقی مونده؟ شهوت رانی ابن ملجم و حکومت ری و غنیمت ها؛ و یا اعمال پاک و خالص اون عده ای که برای رضایت خدا از جان و مالشون گذشتن؟ این تفاوت در نتیجه عمل، به دلیل تفاوت در همون نگاه ما انسان هاست که ما را به مسیری خاص هدایت می کنه.

- این نگاه مگه چیه که سرنوشت انسان ها رو تغییر می ده؟

- این نگاه دله؛ که هر چی رو بخواد از مون طلب می کنه و گاهی ما باهاش همراه می شیم و گاهی هم اونو با خودمون همراه می کنیم و به سمتی می بریم که عقلمون میگه. همه ما بارها شنیدیم که میگن به نامحرم نباید نگاه کرد؛ چون ما رو به گناه می کشونه، آیا واقعاً یک دیدن ساده آدم رو به گناه میندازه؟ وقتی چشم ببینه دل طلب می کنه وقتی دل خواست انسان رو به دنبال خودش می کشونه، حالا- یا باید با خواهش دل جنگید؛ و یا به دنبالش رفت و از خدا

سریچی کرد. اگر خونه و ماشین زیبایی دیدیم نباید اجازه بدیم به دلمون نفوذ کنه چون ما رو به دنبال خودش می کشونه و حکایتمون می شه داستان همون نااهلانی که به خاطر دنیا در رکاب شیطان در حق اهل بیت و بندگان خالص خدا جنایت کردن. دل باید کشتزار خوبی ها باشه تا انسان رو به کمال برسونه؛ باید جای موفقیت ها و رشد انسان باشه؛ نه لذت های زودگذر و حرام که عاقبتی جز تباهی نداره. در دل یک ورزشکار جایی از اعتیاد نیست، در دل یک دانشمند جایی از تنبلی نیست و در دل یک انسان با خدای جایی برای اعمال شیطانی نیست.

نیت

آن کس که قلب سالم و سلیم دارد نیتش خالص و صادقانه خواهد بود. (امام جعفر صادق)

وقتی کلمه نیت رو میشنویم یکی از چیزهایی که به ذهنمون میرسه نیت کردن در نماز است. اغلب ما این کار رو برحسب عادت و بدون توجه ای عمیق به معنایش در ابتدای نماز انجام می دیم، و اگر همین الان لحظه ای چیزی رو که می گیم رو تو ذهنمون مرور کنیم متوجه می شیم که نیت در واقع همون دلیل درونی ما برای انجام کاری هست که حتی می تونه با خود اون عمل متفاوت باشه. به عنوان مثال شخصی نماز می خونه و نیتش هم پاک شدن از گناهان و رضای الهی است و تلاش میکنه با این عمل خودش رو نزد خدا محبوب تر کنه و از مقربان درگاه پروردگار باشه. در طرف مقابل هم شخصی نماز را وسیله ای برای جلب توجه دیگران قرار میده تا از این طریق بتونه در میان مردم خودش رو خوب نشان بده. نماز خوندن به خودی خود کار درستی؛ اما نیتی که پشتش پنهون شده می تونه خیلی متفاوت باشه. بعضی مواقع هم نیت خیر است؛ اما رفتاری که انجام می دیم متفاوت، مثل پدر و مادری که به دلیل تربیت فرزندشون اون رو به خاطر کار اشتباه تنبیه می کنن، در اینجا نیت تربیت است اما عمل رنگ و بوی آزار و اذیت داره.

برخی مواقع در طول زندگی خدا هم رفتاری باهامون داره شبیه به تربیت پدر و مادر و ممکنه ظاهرش دردناک باشه، مثلاً زمانی که دچار گرفتاری و بلا میشیم، اما نیت خدا اینه که تلنگری بهمون بزنه تا بیشتر به سمتش بریم چون بهمون علاقه داره. البته افرادی هم هستن که هیچ ارزشی در درگاه الهی ندارن و خدا هم می خواد با این بلاها ذره ای از عذابشون رو در این دنیا بچشن. نیت های ما در زندگی به دو دسته جزئی که می تونه انجام کارهای روزمره و ساده مثل

خوردن یک لیوان آب برای رفع تشنگی و... و کلی که دربرگیرنده سایر نیت هامون هست و بهشون شکل می ده تقسیم می شه. به عنوان مثال شخصی در زندگی می خواد صاحب ثروت و یا پست و مقام بشه؛ اون شخص تمام کارهایی رو که انجام میده در راستای رسیدن به هدفشه و بهشون جهت میده تا اونو به چیزی که میخواد برسونن. حالا اگر همون شخص؛ خدا و آخرت را بخواد تمام اعمال و رفتارش متناسب با آنچه در دل داره تغییر می کنه. البته این بدان معنا نیست که هر کسی نیت ثروت داشته باشه دیگه آخرت رو رها کرده و یا هر کسی نیت آخرت داشته باشه دیگه باید قید به دست آوردن رزق و روزی و استفاده از نعمت های خدا و داشتن رفاه و آسایش برای خودش و خانواده اش رو بزنه، بلکه باید هر دورا با هم داشت، اما اگر یکی رو انتخاب کردیم نسبت به دیگری کارهای متفاوت تری انجام می دیم؛ یعنی اگر فقط دنیا رو خواستیم قطعاً با اینکه دنیا و آخرت رو بخوایم مسیر زندگیمون فرق میکنه. داشتن یک هدف و نیت کلی در زندگی برای هر شخصی بسیار حائز اهمیتته چون به زندگیمون جهت میده و باعث می شه بدونیم چی می خوایم و برای چی تلاش می کنیم و باعث می شه از سردرگمی نجات پیدا کنیم. حال ممکنه یک روز با انگیزه و انرژی بیشتری قدم برداریم و تلاش کنیم روزی هم با انرژی کمتری به سمت هدفمون حرکت کنیم اما در هر دو حالت چیزی که مشخصه نیتمون و اینکه بدونیم چی می خوایم تا دچار سردرگمی و بی انگیزگی نشیم. ما باید همواره مراقب نیت هامون تو زندگی باشیم تا خلاف خواست و اراده خدا نباشه و پیرو هوای نفس نباشیم.

عهد

ما گاهی اوقات از برخی مسائل بسیار مهم به راحتی عبور می کنیم و یا اینکه اون طور که باید بهش توجه نمی کنیم. یکی از همین موضوعات مهم بحث عهد و پیمان است که خداوند متعال نیز در این خصوص در سوره اعراف آیه 172 می فرماید:

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشَّهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ (اعراف/172)»

(و [به یاد آر] هنگامی را که پروردگارت از صلب بنی آدم نسلشان را پدید آورد، و آنان را [در ارتباط با پروردگاریش] بر خودشان گواه گرفت [و فرمود:] آیا من پروردگار شما نیستم؟ [انسان ها با توجه به وابستگی وجودشان و وجود همه موجودات به پروردگاری و ربوبیت حق]

گفتند: آری، گواهی دادیم. [پس اقرار به پروردگاری خود را در این دنیا از شما گرفتیم] تا روز قیامت نگویید: ما از این [حقیقت آشکار و روشن] بی خبر بودیم. (

این آیه خودش گواه اینه که خداوند تأکید بر وفای به عهد و پیمان دارند، و به ما در این آیه یادآور می شن که شما با من عهد و پیمان بستید که مرا پرستش کنید و نه هوا و خواهش های نفسانیتون رو؛ و من بر اساس همین شما رو به این عالم آوردم که میزان وفای به عهدتون رو ببینید. و یا در آیات دیگه می فرمایند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده / 1)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! به پیمان ها وفا کنید»

«وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا». (اسراء/ 34)

به پیمان های خود وفادار باشید زیرا از پیمان ها سؤال خواهد شد.

«وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ» (مؤمنون / 8)

آنان (مؤمنین) به امانت و عهد و پیمان خود وفادارند.

خدای متعال می خوان ما با توجه به این آیات به اهمیت عهد و پیمان پی ببریم چون اصل و حقیقت عهد به خدا بر می گرده. به عنوان مثال اگر زمانی دو نفر (آقا و خانم) با هم عهد و پیمان زناشویی ببندن و یا در مسائل اقتصادی یکی از شرکا به بقیه خیانت کنه؛ در واقع این خیانت به عهد و پیمانی است که خدا در روز آلت از ما گرفته چون ما در مرحله اول از دستور خدا سرپیچی کردیم، اون وقت دیگه طرف ما تنها اون افراد نیستن و اول از هر کسی باید جوابگوی خدا باشیم. البته این فقط نمونه ای از عهدهای بی شماریه که انسان در طول زندگی ممکنه باهاش روبرو بشه. خداوند خود در سوره فتح آیه 10 چنین می فرمایند:

«إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ دَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَ يُوْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» (فتح/ 10)

به یقین کسانی که با تو بیعت می کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می کنند؛ قدرت خدا بالاتر از همه قدرت هاست. پس کسی که پیمان می شکنند فقط به زیان خود می شکنند، و کسی که به پیمانی که با خدا بسته است وفا کند، خدا به زودی پاداشی بزرگ به او می دهد.

خداوند متعال در سوره بقره به پایبندی به عهد از طرف خودشون نیز اشاره می‌کنن و می‌فرمایند:

«فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ» (بقره/80)

(خداوند هرگز پیمان شکنی نمی‌کند)

یعنی اگر به اون عهدی که بستید، وفادار بمونید من به شما پاداشی را که قولش رو دادم می‌دم و اگر به عهد خودتون وفا نکنید من شما رو به عذابی که وعده داده‌ام دچار میکنم. در هر صورت خدا از پیمانی که بستن کوتاه نمیان؛ دیگه به خودمون مربوط می‌شه پاداش را انتخاب کنیم یا عذاب.

هر عمل زشتی در این عالم از ما سر بزنه در واقع علاوه بر شخص مقابل که در حقش جفا کردیم؛ یک عهدشکنی در برابر فرمانروای عالم به نام ما نوشته می‌شه و باید در برابر حضرت حق در قیامت پاسخگو باشیم، چون اگر وفای به عهد را همون پیروی از خدا بدونیم که قطعاً هم همین‌طور هست، پیمان شکنی رو باید پیروی از ابلیس مردود ازل تا ابد بدونیم و زمانی که موقع حساب و کتاب فرا برسه نباید انتظار داشته باشیم که در نظر خدا اونهایی که به عهدشون وفا کردن با کسانی که پیمان شکستن و اعمال شیطانی انجام دادن و ابلیس رو اطاعت کردن با هم برابر باشن.

مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصْمَى وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (هود/24)

مثل این دو گروه چون نابینا و کر [در مقایسه] با بینا و شنواست آیا در مثل یکسان اند پس آیا پند نمی‌گیرید.

دعای عهد

حالا که به اهمیت عهد پی بردی می‌خوام در مورد یک عهد زیبا باهات حرف بزنم. «عهد با امام زمان» که با وجود اینکه فقط می‌خوان به ما کمک کنن اما در میان ما خیلی غریب هستن. مگه می‌شه شخصی بخواد به کسی کمک کنه و کمک گیرنده یارش نکنه؟ برخی از اعمال ناشایست ما دقیقاً بیانگر همین‌ه و ما با وجود اینکه می‌دونیم که ایشان جز خیر و سعادت ما چیز دیگه ای نمی‌خوان باز هم دلمون رو صاف نمی‌کنیم که با تمام وجود باهاشون همراه و همدل بشیم. دعایی داریم به نام دعای عهد که بسیار زیبا و دلنشینه، این عهد در

واقع همون عهد و پیمان الهی است که وفای بهش ما رو به عهد واقعی که با خدا بستیم نزدیک می کنه و موجب عاقبت به خیریمون می شه. در این روزگار که پیمان شکنی و خیانت خیلی زیاد شده، عده ای هستن که هر روز صبح عهدشون رو با آقا امام زمان تمدید می کنن و قول می دن که گناه نکنن و در رکاب ابلیس ملعون نباشن، و قطعاً همین امر موجب خشنودی خداوند از اونها می شه. دعای عهد بخون و به عهدت وفادار باش؛ این دو روز دنیا می گذره و اگر فقط لحظه ای غفلت کنی خدای نکرده در جمع عهدشکنان قرار می گیری. برای شروع به قول های الهی که به خودت میدی عمل کن، هر چند کوچک اما سعی کن وفادار بمونی و بعد عهد دیگری با خودت ببند؛ زمانی می رسه به خودت افتخار می کنی که هر چه را گفتمی بهش عمل کردی، اون وقت میتونی به عهدی که با آقا امام زمان بستی وفادار بمونی و همین وفاداری انشاءالله موجب سعادتت در دنیا و آخرت خواهد شد. دعای عهد به ما کمک می کنه که ابتدا به عهدی که با خودمون در روز الست بستیم خیانت نکنیم. قطعاً در اون روز به خودمون قول دادیم که در این امتحان الهی رو سفید بشیم، و شاید هم به خودمون گفتیم؛ میرم و با دست پر بر می گردم، حالا که اومدیم به این باید خیلی مراقب باشیم که دست خالی نزد خداوند برنگردیم. اگر کمی در دعای زیبای عهد تأمل کنی قطعاً به برکات بی شمارش پی میبری و راهنمای راهت می شه. عهد با امام زمان یعنی عهد بستن با تمام خوبی ها و زیبایی های الهی و فاصله گرفتن از زشتی ها و سیاهی های شیطانی. در انتها حرف هامو با چند حدیث از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) و امیرالمؤمنین متبرک می کنم که خود روشنگر حقایق زیادی در مورد عهد و پیمان است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

لَنْ يَهْلِكَ النَّاسُ، حَتَّى يَغْدِرُوا مِنْ أَنْفُسِهِمْ. (1)

مردم هرگز هلاک نشوند، مگر آنگاه که با خود پیمان شکنی کنند.

«مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ إِذَا وَعَدَ الْآخِرَ.» (پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم)) (2)

آن کس که به خدا و روز رستاخیز ایمان دارد، باید به وعده های خود وفادار باشد.

ص: 128

1- کنز العمال: 7687

2- اصول کافی، جلد 2، ص 364

امام علی علیه السلام:

فَإِنَّهُ أَفْبَحُ الْخِيَانَةِ وَإِنَّ الْغَدُورَ لَمُهَانَ عِنْدَ اللَّهِ . (1)

زنها از پیمان شکنی؛ که آن زشت ترین خیانت است و پیمان شکن نزد خداوند بی مقدار است.

امام علی علیه السلام:

الْغَدْرُ، شِيْمَةُ اللَّئِمِّ . (2)

پیمان شکنی، خصلت فرومایگان است.

ص: 129

1- غرر الحكم، 2664

2- غرر الحكم، 291

صلوات

قطعا تو زندگی بارها صلوات فرستادی و شنیدی، اما شاید کمتر به معنایش توجه کردی و یا خیلی عمیق راجع بهش فکر نکرده باشی که چرا گفته «درود خدا بر حضرت محمد و خاندان پاکش» تا این اندازه سفارش شده و دارای فضائل و ثواب بسیاری است. همانطور که به خوبی می دونی یک طرف این عالم پیغمبران و امامان و معصومین (علیه السلام) هستن که خیر دنیا و آخرت رو واسمون می خوان و طرف دیگه ابلیس و لشکرش هستن که هدفی جز تباهی و نابودی ما ندارن. صلوات فرستادن در واقع مشخص میکنه که ما در جنگ خیر و شر کدوم طرف هستیم!!؟ کسی که صلوات می فرسته در حقیقت میگه من در این جنگ طرف خیر هستم و می خوام که پیروز این جنگ ما باشیم.

صلوات علاوه بر دعای خیر برای پیروزی به نوعی یادآوری به خودمونه که کدوم طرف قرار داریم تا خدای نکرده راه رو گم نکنیم و با اعمال و رفتارمون در جبهه دشمن قرار نگیریم، و همیشه در تلاش باشیم که برای پیروزی جبهه حق علیه باطل قدمی برداریم، زیرا حرف بدون عمل سودی نداره و باید اعمال و رفتارمون هم به بهترین شکل اصلاح بشه.

همیشه سعی کن صلوات بفرستی تا توجه به خوب بودن در وجودت ملکه بشه و اگر در موقعیت گناه قرار گرفتی خیلی سریع قبل از اینکه تو دامش گرفتار بشی ازش دور بشی تا انشاءالله در گروه صالحان قرار بگیری.

- الهی آمین.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

